

بازرسی شد
۶۳ - ۶۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

五

ذالک ملاحظہ ہو خاندی

۵۰۰

56



1202

تصنيفات و فئات

三

سند

20874

2170 ~ 7.18

2. —

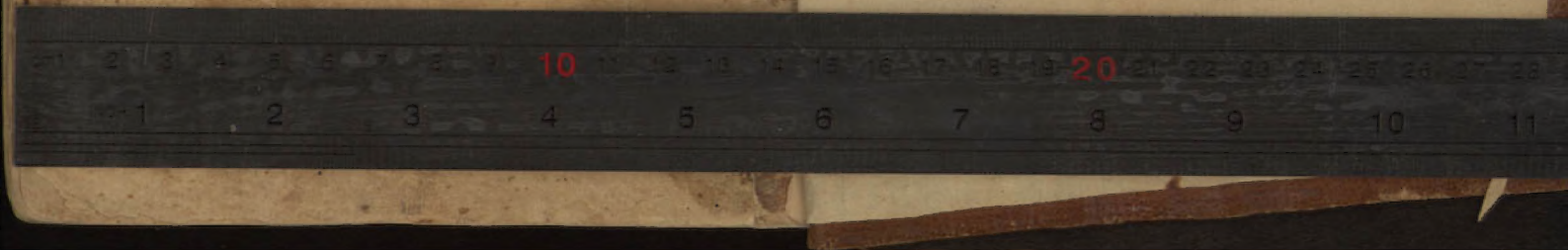
بر عسلی
عسل اصلي

五

Microbium

1890

1890





کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تألیفات ملا مظفر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

ستایش و سپاس مالک المملکی را که بنظر شفقت و مرحمت سیاحان کما
خاک را بساحون محیط افلاک اشنا و مربوط و اتصالات اجرام علوی را
باعث امتزاجات اجسام سفلی کرد و قالب وجود نوع انشا را قالب ادراک
حقایق و دقائق صنایع خود گردانید از منازل ساقله برآفت عالیہ انتقال
تحویل فرموده و از ایشان اهل سعادت را از ظلمت غوایت اعانت فرموده بنور
هدایت رسانیده و اکمل و افضل بشر را که محمد مصطفی است صلی الله علیه
و آله و سلم در وجه اعلی نبوت و مرتبه قصودی رسالت کرامت فرموده و غیر
آخر الزمان لقب داده و باب مدینه علم و خازن سرا و مرا که مظهر عجایب و مظهر
خرابیت مجلافت او تعیین کرد و اولاد و احفاد او را که از غایت شهرت و ظهور
از تعریف و توصیف مستفید تاج کرامت بر سر نهاده خلعت امامت پوشانید
و بحکم صحیح مثل اهل بقی کمثل سفینه نوح نبی علیه السلام رهقای اهل
نجات صلوات الله علیه و علیهم اجمعین **اشا** چندین گوید ذره احق و بزرگتر
کثر اعیان این محمد قاسم منجم مظهر که چون همیشه خاطر فیض مظاهر را تو همواره
ضمیمه منیر بادشاه جم جبه ستاره سپاه مظهر لطف اله حامی دین مبین نبی الب
بکتاب استان علی ابوالظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفی خلد الله مآله

و...

و سلطانہ و افاض علی العالمین برہ و احسانہ تحقیق و تنقیح احکام نبوی
راغب و مایل بود بخاطر فائز این بنده داعی خطور میگرد که بقدر استعدا
و توانش خود بعضی سایل درین فن تالیف و توقیم نموده در بارگاه عرش
استیاء معروض دارد لیکن در مدت بیست پنج سال که ملازم و کتاب ظفر
انتساب بود از کثرت اسفار که بسبب دفع اهل خلافی بود وقت همت و الاثنت
شاهی لازم شده بود این مطلب در عقده تعویق و این مقصد در پرده توقیف
محبوب و مستور ماند تا آنکه درین و لامغانه امکان اطال مصلحت شدند و آخر
الامر این معنی بوسیله صاحب و لکثیر اندیش محصل رسید و فایده انوار فرصت
روی غرض که شروع در مقصود نماید و اول در خاطر شکسته این شروع یافت که چنین
احکامی که بجهت در صفیاح شعور تقاویم توقیم مینمایند جزویت ذی که مدت نا یاب این
قسم احکام قصید است و مانع و معطل آن لا تعد و لا تحصی و کتب سایل که درین باب بنظر
رسیده اکثر است که بشرايط آن کما هو حقّه نرسیده اند و مانع که باشد برخی از این نوع
در قلم آورده و بر کتب احکام که در بابه آنچه مکرر و لغو است تخفیف دهد و از آنچه لا بد بود
در نگذرد و شرایط آن نبوی که استاد آفروده اند خود نیز تجربه و استنباط نموده لازم
دارد تا آنکه در تاریخ بکفر او و بی یان هجری شروع غود امید که پسندیده بجمع شوند
این شده منظوم نظر کنیم تا اثر کرد بمتنه و کمره و این کتاب را تنبیها ت المجتهدین
گردانند مشتمل بر مقدمه و شش باب و خلاصه **مقدمه** در شرایط این احکام عمده درین
باب است که منجم در نوشتن احکام عموم استیفا درین نوع شتاب نکند و بکار دیگر بپردازد
نکیر از روی فراغ خاطر و ذهن ضایع از کتاب این امر نماید و هرگاه از کثرت فکر

مترجم و مختل الحواس کرد و ترک کند و بعد از ترتیب دماغ و حقیقت خواس باز ترجمه نماید
و استعداد نماید و مکان که از آن کتاب احکام است بیکو ملاحظه کند که در هر فصل و هر
و لایح چه حکم باید کرد و مقتضای هر وقت چه چیز است و چون دو نظر یا بیشتر را در یک
مؤید و موافق بپذیرد مؤید داند و اگر متعارض بپذیرد خبر کند و نظر علوی را قوی داند
از سفلی و نظری را غالب شناسد بر چند چنانچه هر کون بدین سهولت حصول
مقدم است مگر که قوت تطبیق زیاد باشد و طالع اجتماعا و استقبالا هر دو را
سما اجتماع بسیار معتبر اند و هر نظر که در وقت طالع واقع شود سما مقارنه و ترجیح
و مقابل از آن تاثیر قوی داند خواه که جسد باشد و خواه روی و نظری در دو
غیرها مثل دفع قوت و دفع طبیعت و حصار و اعتراض و انکشاف و امثال آن که در وقت
کتاب احکام مفصل و مشروح بحث مقبلی هر کدام منظور است با مقتضای نظر بخند و از آن
باعث تاکید تأخیر داند و اگر خصوصیه دیگر داشته باشد و منافق نبود ایراد نماید و
احکام سهم الحوادث را نیز منظور دارد و ما از آن شرح بیت باب محقق بر چند
مفصل بتقریب ایراد نمودیم و اینجا نیز در آخر کتاب بیان خواهد شد و هر نظر از نظر
مشهور که سینا در کتب باشد اگر در آن وقت یا قریب بان مناظر نیز بدینها محقق شود
از آن منظور است مؤیدان نظرداند لیکن تناظر بر سبی را چون بر زبان خاتم مقام
تشلیک گرفته اند از آن غافل نباید بود و از آن لایح جیده باید دانست و اینها بیکو
و نجاست او و چین و استقامت و شرف و هیبت و خانه و مال و کسب و تقرب و اینها
بدینها انداز اوضاع و احوال نظرات بیکو تامل کند و مقتضای هر یک را با مقتضای
انها بیکو مقابله و مخالط نماید و محو علی عطار و کثرت مکتب او در بروج در وقت

هو بسیار داخل است سماء در وقت وقوع فتح الباب و نظر باب معتبر داند
و بعد از غایت این شروط هر چه نظر او غالب کرد ملاحظه ستوده نماید پس
مقتضی طالع سال و فصل را در هر باب که نسبت باین مذکورانی کلیت منظور
داشته باشد با انها مقابله و مخالط کند و هر چه موافق باشد معتبر داند و آنچه مخالف
باشد مقتضی طالع سال و فصل را اگر چه زیادت متعدد نبوده باشد غالب شناسد
چند در هیچ وقت جزوی با کلی و فرعی با اصل معارضه نتواند کرد و هر چه مقتضی طالع
سال یا فصل باشد هر وضع از آن اوضاع جزوی در هر وقت که بان موافق باشد در آن
ایام مترجم تا اثر آن مقتضی باشد و از سیر و وجه طالع سالی و رسیدن او در هر وقت
بدلیل اصلی که در صورت طالع است غافل نباید بود و بعد از جمع این ملاحظاتی
احکام داده بر روی تقویم برده و هر نظر از این نظرات و دیگر اوضاع که در وقت
دهد مخصوص ماه بداند بلکه در احکام کلی نیز داخل دارد چنانکه اشاره به کرد
خواهد شد و چون یکی از آثار علوی حادث کرد مثل قیاس قیاس و هاله و شهاب و
نیاز دارد و دیگر چیزهای که در کتب احکام ثبت است در ملحقات تفصیل آنها را باید
مؤید داند و هر گاه یکی از این امور دست دهد در احکام آن مناط و این نظر کند
اگر موافق احکام تقویم خود بپذیرد البته در اوقات حکم بر وقوع آن حادث کند چنانکه بطلان
که بشنوی اهل این ضاعت در کتاب ثمر الفلک در یکم یازدهم اشاره باین تقویم کرده
اذا وجدت الفرة الفلكية في شيء فاستشهدوا واشتروا في الشيء و اگر بعد از الله
و ذواب و از ذنب یاد دیگر علامات الهی که در تقویم پیدا شود تأثیر آن با آنکه
نسبت با اوضاع فلکی از فرجه شمرده اند بسیار قوی داند چنانچه از آن باب مبالغه

بسیار نموده اند و تمام قهای مدید تا بنوا را در کتب ایراد کرده و تحریف نیز مصداق
است و جمعی از اعلام بعضی علامات دیگر ادر مصنفات و سایل خود تا بنوا را
نوشته اند مثل آنکه جمع شدن کشتن و آب و بخت و بانگ کردن آتش و آتش گرفتن
نیز بیک و بانگ کردن مرغان خاکی و خوردن آب و خوردن و طوف کردن خطا
در حوالی آب و بانگ کردن آتش و استادن کا و روی بعبوب و بکپای و بال تمام
بر زمین نهادن و کراک با بادانی و دامنه و مورد و موش و زنجیر و از و قورخ و از ان حقا
بیرون انداختن علامت نادر آتش اند و همچنان بانگ کردن مکن بسیار در خانه اند
بر چنین که سفید و چو اگا و غورن و روشنی چراغ مشابه خلعت علامت سر و نا
و هم چنین نیز آمدن مرغها از درخت و در آب و خط و خورن علامت سر و نا و بخت
اگر اینها را نیز علامت و وضع مساوی دانند و در نیت چرخ اگا بر آبی و بناید
دانت مع هذا که اهل هند و اهل کمار برین نهاده اند و در ولایت اول و از ان با
این غوک اوی و صفیر چرخ که وضع نیز گویند و بر چرخ صفیر نیز نامند چنان حکم کنند
فرموده **نیت** اندرین سحر سیکر اند چرخ **نیت** اندرین نیت چرخ اگا بر آبی و بناید
و صفیر چرخ در صحنه و آواز استلال غایب اگا در رها و ولایت انفا و اعلو و
اوضاع فلکی دانسته منظور دارند شاید این سخن شرط در احکام و در هر مقام که
و مناسب باشد بعضی تنبیهات خواهد شد ان شاء الله تعالی و بخت و احکام کی دانسته
درست آید که غافل و سلیم و امین و متدین و راست قول و فاو و از علایق
عواقب و استامعش و قیوم مبدأ و معاد و کم از او دانند علم طبعی و مستحق در لایق
و منابع آثار بود و اکثر اوقات عطا الله کتب احکام مشغول بوده باشد
باب

باب اول در احکام قرائات کواکب و ان مشتمل است بر شش فصل اول و باید دانست
که هر قرآن که در وقت واقع شود تأثیرات قوی تر است از آنکه در مایل الی الله باشد و کتب
و مایل الی الله از مایل الی الله خواهد بود و اگر کتب در آن بروج خوشحال
باشد تأثیرات قوی و در وی اضعیف باشد و اگر بد حال باشد بعکس و از کواکب هر کجا
قوی و مستطیل باشند تأثیرات و در آن قرآن عظیم تر باشد و از بد حال و غالب باشد
بر آن دیگر و از حدود نیز غافل نباید بود چه اثر چند و چند سعد و اثر وی در حدیث
مؤکد باشد و از باب مثلثات و وجه یزنی اثرینست و نیز باید دانست که مقادیر
مشتری و زحل مخصوص احکام ماه نیست بلکه سائر الف و قیوم باشد و از اعتبار
بسیار است که از ان اینجا لایق و مناسب نیست و طلب احکام جزو نیت کد و
صفایح تقیم مینویسند ان شاء الله اگر اجل آید دهد و عمر فاکند و در آن باب و سائر
احکام کلی کبابی علیه نوشته شود **فصل اول** در قرائات کواکب از فصل و ثلثا
اربع و بروج اثنا عشر **قرآن مشرقی و زحل و ثلثا لایق** دلالت کد بر بروج جمعی که
در بروج شریعت سخن کنند و انتقال ملک و دولت بود و در طرف مشرق و کتب
لشکرها و ویرانی و حرقت شهرها در آن طرف و فاش گشتن دزدیها و هلاکت
و حیوانات سم شکافته و فرود رفتن سفلیکان و توتیش در اکابر و اشرف و حکما
و بد گشتن هوا و تفاوت و رخها و وقوع امراض و بختی سال سیم که زحل مستطیل یا
و فساد نقود و تغییر عادات و رسوم خلایق و ظهور سلاطین و حکام عادل و معی
مساجد و مدارس و قوت علما و فضلا و قضاه سیم که مشرقی مستطیل یا کتب
تأثیرات در جهت مشرق و اقلیم اول و بعضی از اقلیم دوم باشد **در فصل نایب**

قوت اشراق و صدور بود و ظهور پادشاهی بزرگ و با هیبت و قتل بعضی ملوک
و سلاطین و فرمان دها و حدود حوادث جدید و نقصان جرم و ستم و بد آمد
دولتها و دواج صوامع و مغایر و افکندن بناها و غارات عالیه علی الخصوص
در طرف مشرق سیم که مشرقی مستغنی و قوی حال بود و قوت ذرع و جبر حکام بر
رغایا و کثرت حروب و سفک دما و اختیا از اجیف و موت یکی از ملوک عرب سیم
که نعل مستغنی باشد و اگر دلسد باشد دلالت کند که پادشاه ایران و فارس و خراسان
روی نماید و هلاک بعضی از اناک و عظمایا و ظهور عداوت و جد و جد و جد
مردم و صلاح نرج و خورشیدی فرازا و مشایخ و مرید یکی از فقها و از باب عظام و نقصان
علی الخصوص که مشرقی بر حال مذمومه باشد و ظهور پادشاهی از طرف مشرق و اقلیم
چهارم و انتقال ملان و وضع رسوم غریبه و بسیاری ناخت و غارت و اخراج و قتل
و غلبه کردن سباع و بسیاری صید و شکار و تفاوت و رخها و ملائک بزرگان و
دزدیها و ظلمت هوا و غارت اهل علم و ضیق معاش طلبه و وقوع موت در سیم
مردم و کثرت و با و شداید و ارتفاع غارات و آذخه مظلله خاصه که زحله
خالت مذمومه باشد پس اگر نعل مستغنی باشد دلالت کند بر ملک بابل و قوت
و مستغنی باشد دلالت کند بر ملک بابل و موت بعضی از عظمایا و هلاک کثیر
از آدمیا و خورشیدی هوا و صلاح حال ذرع و اگر دوقس باشد دلالت کند
بر قتل و امراض و سوء حال و ذرا و موت مالکی عظیم الشان و حروب میاد و پادشاه
و سوختن مواضع و غارت نمودن و چالای مردم از ساکنان و اوطان و هبوب
ریاح و ظهور شیخی که دعوی کرامت کند و رواج علم فقه و حدیث علی الخصوص
که مشرقی

که مشرقی شیخی الاحوال و مستغنی باشد و قله نمودن ذرع و اختیا و مکتب احادیث
و تیار و بسیاری از اجیف و قلب و غش کردن نفوذ و سستی با زارها و بد کشتن هوا
و سر نهادن وقت خصوصاً که عطاوت متصل باشد مقارن مشرقی و نعل در مشرق
دلالت کند بر نیک شدن خداوند اشیاع و عطاوت و قوت خالی مشایخ و سعادت خاندان
قدیم و فراخی طعام و رخبت خلایق بزرع و حوت و سعادت رؤسا و صحرایا و کثرت
اهل طایف و حجاز و انتقال ملان و دولت سیماد طرف جنوب و وقوع زلزله سیماد
در وقت دایع بود و ظهور عداوت عطاوت و قمر با و درین باب و کد باشد و بود از اجیف
و فساد بعضی از تیاتات و اختلاف هوا و سر نهادن وقت سیماد نعل در غارت باشد
عطاوت با و متصل باشد و بسیاریا از اکتان ظهور و در عو مجده و معظم این تیاتات
در سیماد مشرق و جنوب و اقلیم اول بود اگر دوقس باشد حوب و قتل افند و رواج
شدیده و غریبی و داوخی بابل و فارس و موت یکی از فرماندها و سلاطین عظیم الشان
و مضرت رسیدن مردم و کثرت امطاس و سیول و بسیاری ذرع و تغییر باغها و بسیاریا
و بناهای قدیم و کثرتی از رخها و بیم زلزله خاصه که نعل دایع بود و ظهور عدا
عطاوت با و درین باب شاهد و مصدق باشد و فراخی نعمت و کساد بوده و بسیاریا
کاد و کوفتند و امن و صلح در پنجایب خاصه که مشرقی شیخی الاحوال باشد اگر دوقس
سنبله باشد دلالت کند بر ارف من عها و بنایها و بیم زلزله علی الخصوص که نعل دایع بود
دایع بود سیماد که ظهور عداوت عطاوت باشد و حوب و اشرب و تازه شدن دولت تغییر
در امور ممالک و سر نهادن وقت و غریبی و ولایت روم و کثرت امراض و موت در قضا
و قله بارندگی و زلزله با دها و قطعه و ولایت خود سیماد و اهورا و موت و ذرا

و علماء و اشرف و حسن و خال اهل جبال و اگر ادب و بحث مردم در دین و مذهب که یکی
علماء و اگر نعل مستعمل باشد دلالت کند بر خرابی ارض و فساد و دام آن ناب رساله و
قله امطار و قحط و غارت میاه و اگر مشرقی مستعمل باشد دلالت دوم
غزو و در اکثر فزای باشد و خرابی قری و بلاد اولایت و کثرت خرابی ارضیه و قتل هین
در ناح و مصالح نزع و شاید که قحط و داهن و خرابی آن شایع گردد و اگر در جدی باشد
دلالت کند بر کثرت اغنام و تلف شدن اسب و استرو در از کیش و قتل نم و نقصان ابناء
رو و دها و چاهها و موت بعضی اهل عراق و هلاک دزدان و جانوران در بند و کثرت
در بلاد دهاقین و اهل نزع و در قسای دهاقین و اگر نعل مستعمل باشد دلالت کند بر تلف
شدن چهار پایان و کثرت نقصان ابناء و اگر مشرقی مستعمل باشد موت بعضی از ملک
دست دهد سیماد و جبال و هلاک دزدان و شدت سیاح و قتل حرارت و لحد و کثرت
ذرع و آن مشرقی و نعل در شمله با اگر دلالت کند بر قوت اهل ایران و زرع و غلات
در دین و مذهب و منافعه و مباحثه در علمی ظاهر و اگر در جوی باشد ظهور
علماء و حکما باشد و ساختن کتابها و نهادن اینها و بحثها در دین و مذهب و ظهور
کسانی که دعوت مردم کنند و سعی خلایق در طلب فضل و ادب و رواج علم طب و
نجوم و بدید آمدن مردم فصیح و جلیق نادهای سخت و فساد اخبار و غارت عاقله
و خروج مدعیان و اسیر غارت و علت خلایق و هول و هراس از امر و عاقله خاصه
در مغرب و موت پادشاه عظیم و کثرت دزدان و قاطع طریقی و قوت گرفتن طایفه عرب
و اخذ مخزن اموال مردم در نهب و قتل و غارت و قتل امطار و میاه و کثرت دواب الما
و فرج مشایخ و قوت یکی از فقهاء و اشرف و ارباب دیانت و زهاد و شدت ریاح و
خفت

و حدیث ذوابع و اگر نعل مستعمل باشد بر کثرت ارضیه باشد و کثرت دزدان
و قاطعان طریقی و غارت اموال تجار و کثرت آواب و کثرت خرابی
ابی سیماد و نزع و شبهران و اگر مشرقی مستعمل باشد ترکان در جبال فساد کنند و کثرت
قحط باشد در ارضیه و خرابی آن و مصالح حال نزع خاصه بابل و خرابی و
اگر در میزان بود دلالت کند بر قوت حال دهاقین و کثرت غلات و زرع و قوت
قدیم و تجدید ملتی یاد و لای و تغییر در اوضاع و اخلاق خلایق و ظهور مردم فصیح
دانشه الحما و اصلت و بسیاری یاد و بارانها پدیدار و ظهور پادشاه عادل و اغلب این
تأثیرات در جانب مغرب بود و خصوصیت اهل مردم و کثرت اهل طغیا و اشتداد قحط در
ولایت با کثرت امراض و وبا و اگر نعل مستعمل باشد بسیاری علل و امراض باشد اگر از
سعال و کثرت نهب و غارت خاصه در بلاد عرب و قتل امطار و اگر مشرقی مستعمل باشد
اختلاف در دنیا و کثرت دزدان و مردم بجهل و اذاعه و مباحثه و بیجا اعدا و اختراق و کثرت
ان بلاد و اشتداد قحط اما الخوا و زرع و نیکو بود اگر در دوا باشد دلالت کند بر قوت
و زحمت خلایق و قحط در اکثر بلاد و خلایق میام ملک و فقهاء و قضاء و قوت و قضا اعلم
و کثرت امطار و قحط و مردم و انهدا و من حال اهل خلالت و اگر ادب و اهل جبال و اقلند
بهاهای بلند و تود و کار و آنها و قصد و غمزد و بسیار نیکان و تغییر در دین و قری و
برآمدن طایفه و بزرگ شدن دزدان و آسیب پادشاهان و هلاک نیکان و تغییر در سیماد
مردم و کثرت بحث و مناظره در علمی دقیقه و تفاوت و نخبه و اگر نعل مستعمل باشد
شدت دزدان مردم و قحط در اکثر بلاد و قتل امطار و میاه و خشکی و دخانها و اگر
مشرقی مستعمل بود خرابی و خرابی اهل بابل بود و از نای در آن ولایت بلکه در اکثر بلاد

با کثرت امطار و طلع و میا و طغیان و در خانها **مقارن مشای و زحل در مثلثاتی**
دلالت کند بر قوت و رفعت مردم سغله و نقل و ان از طبقه علیا بطبقه سفلی و خلا
کردن قوی با پادشاه و اجبار و ظهور سلطان عادل و بسیاری ابها و تفاوت و خوا
فساد منافع و با غوغ سفاین و یزدن سرما و بارندگی و خرابی از کثرت میا و امطار
و بسیاری پشه و کین در وقت و اگر این ناین در جانب شمال **اگر در سلطان باشد**
دلالت کند بر خالق ملک و سلاطین و فرود رفتن قوی و غلبه کردن اشراف بر اراذل
و ملالت دهقانین و پیران و افکن کشتهها و شدت سرما در وقت و خرابی جایها از
خامه در و اصل شمالیه و در دیگر بلاد بارندگی در حد وسط بود و کثرت قنار **اگر در ملک**
و موت یکی از ایشان و خرابی در ایشان از بلاد و آریایی در بهار و قریب خاطر پادشاه
و کثرت دزدان و قاطعان قری و اهل قنار و کدورت و ضعیف و قضا و آریا علم و یکی کشت و
زوع و اگر زحل مستعجل بود ملان با بل مضبوط باشد بضبط ملان ان وقت امطار و فضا
ابها و کثرت خفادع و اگر مشتری مستعجل باشد کثرت قنار و نزاع و جدال باشد در
ملوک و موت پادشاه عراق عرب و بسیاری و مرگ در اهل جبال و خرابی بلاد و کثرت
تولید و قتل امطار بود و بسیاری زوع **اگر در بحر باشد** دلالت کند بر کثرت امطار
مگه و جد و تحریق و خسارت قضا و ضعیف و آریا بین و فوج اهل خلافت و اهل جبال
و اگر اه و بلاد فتن کار مردم قوی و مایه و طلق پادشاهی بزرگ و انتفال و ولت از خاندان
چنانچه دیگر و تبدیل رسوم خلافت و فرود رفتن بسیاری از نامدار و پرچمتر فتنه
و حرب در اطراف و اکثاف عالم و خرابی جایها از آب و غرق کشتهها و خروج لشکرها
و مرگ هولم و نهب و غارت و قتل و غارت در جانب شمال و اقلیم چهار و اگر زحل مستعجل باشد

مرک

مرک بعضی ملوک جبال بود و خرابی بلاد آنها و هلاک متوطنان ان حدود و هلاک
کندکان خاصه عقیق و مار و کبی باران و کثرت هبوب ریاخ و اگر مشتری مستعجل باشد
بعضی از مینا یا بعضی دیگر بحار بر کنند و در مینا ایشان حدوث قتل و قمع باشد و مینا
اعداد و اختراق اکثر بلاد و قوی و اشتداد و کثرت باران **اگر در بحر باشد** دلالت
کند بر کثرت مرگ در اقالیم و هجرت اعدا بر ملوک و قتل مرغ و ماهی و کثرت امطار و تلوج
و طغیان میاه و هلاک شخصی بزرگ از معارف پادشاه و عراق و والی شدن و ولاد
و حسن حال و اهل مشایخ و اهل خلافت و موت ملکی در مغرب و قتل در بلاد عجم و بسیاری
ابها و افت حیوانات البی و تغییر هوا و آریا و جدل و خروج و سلاطین و خرابی جایها
از آب و تفاوت جتن سفلیان و خطر سفاین و فتنه و خلاف میانه ملوک اگر زحل
مستعجل باشد حدوث موت باشد در اکثر اقالیم و هجرت اعدا بسیار و جبال و قوت
مخاربه مینا ایشان و قتل مرغ و ماهی و بسیاری طغ و کثرت باران و برف باشد و وفود
ابها و اگر مشتری مستعجل باشد هلاک خاکم عراق عرب باشد و والی شدن و ارتد و خون
حال اهل اقالیم و باشد که در بعضی بلاد قتل مرغ و ماهی باشد و بسیاری
باران و در حد و برق **مقارن زحل در مثلثات** اگر پنج قران محسن مطلقا
دلیل شرف و فتنه است و محقق طوسی قدس سره در سفینه الاحکام آورده اگر در حین قنار
زحل مستعجل باشد و قوی حال بود احوال طبقان و عجمی قابل باشد و استیلا یابند
بر سایر الناس تقوی کنند و عمارات عالی بنایند و در کثیر ذاعت اهما تمام نمایند
اما اگر مرغ مستعجل باشد و قوی حال و دلیل بر حرکت لشکران و حدوث قتل و آسیب
خاندهای قدیم و برخاستن دزدان و زدن کار و آنها و تقوی در اسباب معاش

وحدوث زلزله سیما که فعل در رابع بود و کثرت رعد و برق و صاعقه خاصه که در آن مکان از یکی بدیگری منتقل شود **اگر در اسباب** دلالت کذب بر قنده میا ترک و
مترنج در عاشر بود و نظر عطارد و قمر باین دو کوکب بعد از آن تا کید امرین مذکور بر عرب و توتون در مملکت ترک و بعضی از خراسان و صد و چود و ظلم از سلاطین و
کند و اگر و سیم و هفتم باشد دلالت کذب بر خرابی مساجد و صوامع و بی وفایان اجتماع عساکر در طرف مشرق و خوف و فرج در میان خلایق و ظلم و عداوت
ادریان **مقارنه نحین در مثلثات ثانی** دلالت کذب بر جمعیت لشکرها و افتادن و امکان زلزله و افت میوه ها و قوت کربا در وقت وزد و خوردن میانه اترک و اهل
حرب و نیز کشتن مردم سفله و فر و غایه و ساختن سلاحها و خرابی و سوختن جناب و شدت ضرر و قحط و غلا و کثرت سهم در میانی و ارتفاع کرد و غبار و نهب
مواضع و ملالت صحرائی و غارت و شبنم خاصه در جبال و قلاع و موت برک غارت و ظلم و ستم و مضرت از سباع و حیوانات وحشی و انبی و اگر عطارد یا مشتری
وزدن در راه معشور و قلب نقصان باریندی و مکر و سلاطین و معارف و ظلم شهادت دهند دلالت کذب بر تلف شدن اموال سلاطین و خیانت در خرابی و اگر
حکام و تاریکی هوا و بدگشتن خراجها و فساد و غلبه خون در ابداء و غرقه هراس و زلزله زهر شاهد باشد دلالت کذب بر بغیر یا د شاهی بزرگ و استیلاي حدت بر اهلها
خاصه در رؤسا و دهاقین و بیادینها و برین و قتلها و اکثر این تاثیران در ولایت است اگر فصل مستعین باشد باد های سهمی بسیار وزد و یکی طعام و کشت باشد و اگر کشت
و اقلیم سیم بود **اگر در مثلثات اول** دلالت کذب بر کثرت امراض سیما در اطفال و کدورت مستعین باشد هلاکت یکی از سلاطین بابل و ارمنیه بود و قحط درین دو ولایت چنان
هوا و موت اهل جبال و هلاکت یکی از سلاطین در ولایت شام یا عراق و قحط و انباده ها **اگر در قوس بود** دلالت کذب بر قیام قنده و حرب و استیلاي اقلات حرب
عظیم در بلاد روم و قتال میان ایشان و عرب و بیابانی کرد و غبار و مرگ در بابل و طعن و اندوه معارف و فساد و قتل و غارت و افت لشکریان و تلف حیوانات سیما
و کوهپایها و هلاکت یکی از حکام شام و تنگی طعام و فرج رفتن قومی و تکلیف الاثرب اسب و اسلحه و نقصان ابناء و وقوع حرب میان ملوک و حدوث امراض خاره و کثرت
موت در اکثر اقالیم و هبوب ریاخ و خوریزی در ولایت ترکستان و خراسان و شهرها عجم و در بند و هند و مامقان و غزنین و کاشغر و ولایت چین و برده کردن زن و غلبه
کردن کرندگان و اگر شهادت مشتمی و عطارد بود طامانه دلالت کذب بر کثرت زنا و فتن و فجور و شکسته شدن توپها و ظلم خیانت در مردم امین و بعضی گویند ازین
نسخه اند و اگر شهادت افتاب بود دلالت کذب بر سفر اشراف و بستی کار ایشان و هر کوکب که در وقت قیوم بود منوبات او را افت رسد و مضرت رسید بجای
یک

بجهت دین و مذهب و رغب مردم با خون و نیز غلات و عظام و طلا و کبریا
مستعمل بود و حرب افتد و شدت باد می بود و اگر سرخ مستعمل بود در بعضی اوقات بسیار
بسیار اید و جتن باد های متواتر و از این طعام بود **قوان** بخان در مثل **خاک**
دلالت کند بر بدی حال اموال و گریان و بر خاستن قهقهه و قوت فرومایگان و بدی
احوال و زردان و زاهدان و خیرات نهاد مردم و بیادینهای مهملان و سیاستهای
سلطانی و قطع عضوها و صلب و مثله کردن اهل حرام و نجس و حرب و شقیقت و قتل و
اکابر و هول و هراس مردم و نقصان بارندگی و قتل آنها و فساد اشجار و غیره
و بدی حال اهل قلاع و جنگل و عسوق آب و هوا و بیم زلزله و خفستما که دلالت
اجتماع و استعجال با آن منتقم کرد و بدیدار آمدن مردم و بیاری از اجیف و قصد
مردم بیکدیگر و اغلب این آثار در اقلیم و زمین دوم بود **اگر در شهر بود** دلالت
کند بر قهقهه در جنگل و هلاک و محکمه ها و آشوب و اضطراب و تاراج در همه اوقات
و مازاء الله فساد کاد و کشتند و سفاین و مزارع و ستم ملوک و اشرف و بیدار
در میان خاص و عام و بدی زبان و غلبه کردن دزدان و سقراطیاد شاهها و اگر در شهر
و زهر شاهد باشند دلالت کند بر بسیاری از اجیف و زیاده شدن آنها و هلاک اشرا
و دولت فرومایگان و قوت سفلیک و بیرون آمدن شخصی از کوهستان و باد شت و
خدا به وی اعتماد را خراب کند و خیر کسی زمان خاشه و بسیاری سفک دما و نقصان آنها
و اتمام و باد های مضروب که بدی زبان و دلالت کند بر فساد و کرب
مستورات انکربان خانه و ضعف حال اهل سپاه و امن و ضارت اموال ایشان و افکند
و قطع عضوها و بیای غلات و ارتفاعات و بسیاری گرم و ملغ و عدد و بوق خاشه که
سرخ

که سرخ در عاشر بود متصل ببل عداوت و عطاره و هراس مردم و زیاد وقت اکثر این
سرخ و قط و جوع و باد عاشر و موت ملکی یا یکی از عظمای و امکان زلزله خاصه که شهر
موجود باشد و اگر در محل مستعمل باشد دلالت کند بر ملک و قط و جوع و بوق و اگر سرخ
مستعمل باشد دلالت کند بر ملک و قط و جوع و بوق و اگر سرخ مستعمل باشد
و اگر در سبیل باشد دلالت کند بر اوقات و شراعت و کثرت خلاف خاصه و بدی
و فساد در میان خلایق و حدود و حرب و وقوع مرگ و فاجعات و آمدن طغیانها
و جود شرار و قط و کربانی و دلالت مصر کثرت منازعه و زلزله و فساد و تاراج
اشجار و وقوع زلزله با تمام شد و طغرای قحاح و کثرت عمارات با قدره و ارتفاع
آشوب و قن و خنکی هوا و قهقهه در ولایت عرب و هشتاد و خارس و غیره و بسیاری از
مهلكه و کجی آنها و نزاع و در میان اشجار و اغارب و در عوهای باطل و وقوع قضا و اگر قصد
شهادت دهد غم و اندوه اهل باور حال بود و افسوسها و غلات و بشمارت عطاره و افست
کشتهای بود و اگر بشمارت زمین بود دلالت کند بر عکایه کردن ملوک و بغلات و طلب
از رعایا و متوکلان و بسیاری مناظره و اشکار شدن فساد سیماد و زیاده و هر یک
که در وقت سبیل بود منقبات او و ان و تد و اگر در وقت رسد و کثرت تسوین بود
در فراخی جنبی اگر در محل مستعمل باشد دلالت کند بر فراخی اگر فراخی و وقوع سبیل و فساد
اشجار و افکار و اگر سرخ مستعمل باشد دلالت کند بر جوع و قط و سبیل و فساد
و طغی و شران اراضی و نقصان کشت و زرع **اگر در حدی بود** دلالت کند بر حرب و قتل
و زنی و زمین حبشه و زلزله و بریدن زمین و فساد اتمام و قن و عا و افست و حاکما

و اگر شهادت اقبال و عطار بود دلالت کند بر قوت سرما و حدوث امراض فرسوده
و بیماری یکی از پادشاهان عظیم ایشان و مرکب یکی از فرماندهان و کثرت دزدی و
حدوث جنون و سایر امراض سوداوی و هبیب و یاس بارده و ارتفاع بخارات
و اختلاف هوا و سرما و برفهای عظیم و وقت خاصه که در حال رخاورد و قوت
خال در آوازه و مشتری شهادت دهند دلالت کند بر ضعف حال عامه و رسیدن غم
بعلیه و انشای و حبس و اگر شهادت زهر بود دلالت کند بر قوت حال سلاطین
و انصاف حکام و شدت سرما و تلف اسق و دواژ کوش و خروج طایفه اش از دود مستط
شوند و قیامات و تیران اهرن از سایر قزاقان تخمین باشد چه درین برج هر دو
مخمس و اگر بخواهد و اگر نعل مستطی باشد دلالت کند بر قوت هوا و سخی سرما و د
وقت و اگر بر قوت مستطی بود سخی سرما و اگر بگوید هر کدام در وقت خود **مقارن**
در شش ماهی دلالت کند بر قوت و حوب و کثرت از اجیف و برکت هوا و بیماریها
خونی و افشاد عداوتها و خطاشدن معالجات اطباء و احکام اهل تقیم و خواست
ظلم و هراس و بیم در خلایق و قتل معارف و اکابر و خشکی سال و رقت اشیاء و هوا
و وزیدن بادهای صعب فساد اشجار و خرابی جایها و بد حالی و روان و بد کاران
سستی مردم در امور دین و دین و سرآمد رقت و زحمت رؤسا و اهل قلاع و بیابانها
و قتلهای نهانی و موت پیران و غارت و شیخین و در کویاها و تفاوت نوحها و کساد
بازارها و اختلاف بین ثانی و در اقلیم و در زمین مغرب بود **اگر در چهره باشد دلالت کند**
بر قوت و در زمین مغرب و شهرهای شمالی و حوالی بلاد روم و فساد حال بزرگان و بدی

هوا

هوا و کجی غم و بدی آمدن علامات و آیات در هوا خاصه که در قوت و در غارت و سستی
بنظر عطار و در وقت بادهای مضرب بر نباتات و حیوانات و اگر بمشقه ماه و اقبال و
عطار باشد دلالت کند بر قوت و نقصانها و پیش آمدن سفرها و حرکت بزرگان
و فساد حال مسافران و رسیدن غم و نکت باطل حساب و ادب و شناعت پناه لب
یکبار اوان و فساد مزاجها و گم شدن ایشان و کساد بازارها و هرگز که در وقت
باشد فساد باشد جرمها و ارا و منویات بیت او را و لطافت او را از خلایق و هیجان
اعداد و حدوث و باد اکثر بلاد و ظهور و غلبه و هبیب و یاس خار و سیماک و قوت و رخاورد
و قوت قوت و حوب در میان عرب و بلادهای صعب و سقوط اشجار و دست بر او
بدکاران خاصه در اقلیم سیم و بیماریهای خونی و بسیاری فساد و حجات و قوت و د
میان اهل مغرب و اوقات طیور و اگر نعل مستطی باشد ظهور عداوت باشد در میان
خلایق و بلادها و اگر بلاد و وزیدن سخی و ظهور و غلبه و قوت و هبیب سیم و قوت
خبر و اگر بر قوت مستطی باشد حرکت مردم که هستا باشد بطرف روم و اشرب و حوب
در آن زمین و حدوث بیماری و مرکب و کثرت باران و در عدد و بر قوت **اگر در زمین باشد**
دلالت کند بر قوت و حوب و بیماریهای خونی و افشاد و کساد و بد کاران و ظلم و
ستم و فساد هوا و اشجار و قتل و دزدی و سرآمد رقت و شدت حوب میان ملوک
و مرکب در خلایق خاصه زنا اکابر و در دعضوهای از بیماری خون و طغیان فساد
و حوب و مقاتله و میان عرب و کدورت و سرخی هوا و غارت و در بلاد روم و آ
دیده کردن و قوت یکی از ملوک مشرق بسبب آمدن یکی از پادشاهان مغرب و قوت

وجوه و ظهور یکی از علامات هوایی است که مریخ در عطار بود و عطار و باد
ناظر خاصه بنظر عداوت و اگر عیش عطار و یا شتری بود دلالت کند بر فساد
خال کیش و اربان و اهل شریک و اگر عیش در هم بود فساد خال و تا باشد و مریک
ایشان و اگر عیش در بین باشد دلالت کند بر ظلم و ستم و سوز و دلزل و محنت و
بیماری و ریخ ایشان و اگر نعل مستطیل بود عداوت بود میان پادشاهان و اعیان
هوایی زمستان و قلت امطار و اگر ریخ مستطیل باشد نزاع بود میان سلاطین و
خوایین و شکی از تعاضات و یکی باران در وقت **و اگر در لوت بود** دلالت کند بر
حرب و قتل و باد بر عرب و حوالی کوفه و ری و کیلان و جرجان و طبرستان و سفر
حرکت ملوک و اشراف و باد ها مریخ انکین و خطر کشتن فساد خال مسافر ادیان و
جستن بر قتل و ساقطها و اگر عیش ماه و عطار بود دلالت کند بر یکی باران و رفتن
باد های سرد و آب های بی نم و بیابانهای مهمل و ریختن خون و ظهور علف و
هوای خاشه که مریخ در عاشر باشد بنظر عداوت عطار و قطع راهها و اگر عیش از آن
دلالت کند بر غضب و خونی و بیاد و پادشاه و اگر عیش در هم و مریخ بود دلالت
کند بر غریبی با غله و عمارتها و زبان قمار و ناخرمانی لشکرها و هر کس که در وقت
فساد منویات او بود و جمعتن لشکرها و دین شدن اگر او و احشام و خواری و افسان
و سوز و ران سپاه و بیماری خونی و هراس در مردم و غرق شدن ملکی نامدار و قتل و
در سائین کوفه و بغداد و چهل و دوازده مقامات به این آید و راهها مسدود و کرم دین اگر
نعل مستطیل باشد دلالت کند بر سختی سرباز و کرم اهراب در وقت خیز و اگر مریخ مستطیل
دلالت

دلالت کند بر سختی سرباز و کرم اهراب و قصد شهن در زمین مغرب و یکی باران **و اگر عیش**
شتری دلالت کند بر قتل و کشتن و خلاف قریب پادشاه و حبش مردم سفله و غلبه
کرم نادران و بیگران و بیرون آمدن بر دی و ساوا و کربخ و افتادن عرب و قتل و کشتن
خلافی و پیشانی مردم و غریبی و نکبت اهل خیانت و فساد کشتن و فساد
در نیا و بدکرداری لشکرها و زحمت خاندانهای قدیم و غریبی مواضع او کشت و ظهور سلاطین
عادل **و اگر در سلطان بود** کار بدتر بود و مدعیان خروج کنند خاشه که در وقت سالیع با
اعمال اطل کرم و قتلها و جریها افتد و در وقت عرب و ولایت عراق و غلبه ساقطه و کشتن
و قریب و بیم و ریخ و قتل خلافی باشد و غلبه کرم نادران بر اطراف و قتل و قتل محکما
و دیناری ادا جیف و کتب و نا اعمی با هفتاد قطع طرق و کشتن آنها و فساد خال مسافران
در نیا و هلاک حیوانات البی و اگر عیش در بین باشد مریخ و مریخ بود دلالت کند بر یکی
و قطع رجوع افاق و بعضی کوبند کشت و نهج بگریز و خرابی و نقصان در امور ملوک و کشتن
اگر در جانب شمال نعل مستطیل بود دلالت کند بر عداوت میان مردم و دیناری باران در
وقت و ظهور جزایر الارض و اگر مریخ مستطیل بود پسندیدنی خوارج بود و کشتن و قتل
باران در وقت و نباید دانست که از این قوان عظیم توین سایر قوان عظیم است و غلبه
کرم مردم سفله و زحمت نگران از زبان و افت بدکار و فساد سفایین و از این قوان
عظیم ترین سایر قوان است و احکام آن مخصوص ماه نیست بلکه سالها استنباط و استخراج
امور و از وضع مخصوصی می نمایند چنانکه در نعلات ملوک است و از این قوان نریک
بجوریل سال یا قریب بقربان علی بن دست دهد تا وقت انتقال دولت او و عظیم و نباشد

اگر در عقب باشد دلالت کند بر محاربه و مقاتله و فرو رفتن یکی از طرفی الاغدا
و برخواستن اشوب عظیم و تسلط خدام بر محاربه خویش و بیم در خلائی و اسب بدکاران
و غلبه کردن در زبان و خیالی اهل ذبح و محال چیزی مرد و سیول غیره و کثرت قتل و کرب
در خیال و محکما و طعن حیوانات و هرام و ذبح و دود و برق و موت و آشوب در زمین
عرب و بلاد سواحل چون عمان و بصیر و قریه آن و تغییر احوال و بیخ و زحمت مردم و سخت
جور و ستم از جانب سلاطین و اکثر شری و عطارد با ایشان بود و لیلیت بر نقتضا و غیره
تحدید و مخالفت فرودندان حکام فارس و ایران و بسیاری بلادها و بارانها و اگر هم با ایشان
بود و لیلیت و بلع و هیم یکی از ملوک با وافت رسیدن بزبان و کفر از بی سرخ لزان
و امر و هلاک بعضی از ایشان و چون شری یا ماه با ایشان بود بازان قوی اید و اگر عطارد
با ایشان بود جاری در ولایت با بل شیخ ناب و اگر نحل مستعمل باشد فساد در شهرها با
و خشکی هوا در وقت و اگر ترنج مستعمل باشد فتنه در کوهستانها و کثرت حشرات و اگر
فساد در وقت بود و باران و دود و برق در وقت **اگر در سخت بود** دلالت کند
بر حرب و فتنه در سجد هاسها و ایران زمین و ولایت طبرستان و جرجستان و تنگی طعام
در ولایت شام و دریا بار و جد و سخت رسیدن خسارت و بیم و خوف از اعدا
و اگر عطارد از جانب بود فساد حال اشراف و مرید بعضی از ایشان و بیماری با دشمنی و
کمی غنای بسیاری حیوانات و حرکت طغ و نوبه و اگر عطارد زهر بود دلالت بر افاقت
زنان و سختی حال مسافران و هر کج که در وند ایشان بود دلالت بر فساد منقبا
انگیز و عرب و مثل و سفک دما و بلادین و همد و نواحی آن و قتال در شام و غیره

عرب و کثرت ماهی و کشتن و دود و برق و اگر نحل مستعمل باشد دلالت کند بر بیابانی
مرب و ماهی و خشکی هوا در وقت و اگر ترنج مستعمل بود دلالت کند بر بیماری بلاد و بسیاری
باران و دود و برق در وقت **تنبیه** هرگاه این قریات در وجه شرقی کجی باشند آن
اقلیم که منسوب بان کوکب در شرق فساد افتد و رسیا ایشان آشوب بیشتر باشد و چون
در برج مقلب است دهد دود فتنه سیری شرق و اگر در برج ثابت و قوی باقی بماند
بود و در برج د و جدین در حد وسط بود و هر کج که در بر ایشان افکند رسیا طایفه که
منسوب بان کوکب باشد فساد افتد و اگر هیچ کوکب نبرد ایشان نیکند و آن ضعیف الاثر
بود و همچنین اگر در برج انجی بود از آن در حد شرق باشد و اگر در برج خاکی بود در حد جنوب
و اگر در برج باقی بود در حد مغرب و در برج ابی در حد شمال و نیز آن برج بهر ولایت که منسوب
بود معظم تاثیر قریان در آن ولایت باشد **تنبیه** هر کس کوکب هرگاه خدین در برجی مجتمع
شده فاسد گردد و قریا ایشان بود اگر برج خاکی باشد ذل و شر و هدم مداین و
حیطان باشد و اگر ابی باشد فساد و محضرت عظیم از آب حاصل آید و اگر انجی بود از
آتش و اگر باقی بود از زیاد **مشهور در هر دو محل و مشافان** قریان زهره و زحل
مطلعا دلالت کند بر شوری وضع حمل و تزوج و مشایخ و نکاح اماء القور باشد و
هر دو برج در ولایت مشرق و فتح عظیم در ولایت روم و بسیاری اخبار در و غ و باقی
درخت شکن و معدل شدن هر ای تابندگان و سرهای با فراطه در زمستان و انجی
نحسب اما کن و شعاع سایر کوکب متفاوت گردد اما اگر نحل مستعمل و قوی حال
بود دلالت کند بر تنگی حال مشایخ و احتیاج جلال و بایا بودن ایشان بله و نوحه او و

بر حد و شام ارض و در میان مردم و خنجرها و بزار و اگر هم مستعجل بود دلالت
کند بر مصیبت پادشاه بابل و ملک زمان و تری هوا **اگر در محبت بود** دلالت کند
بر رحمت خدایت و قهر اهل طرب و ملک فحشاء و زنان حامله سیم از حرم پادشاه و فرمان
دهان و شناختن ارباب و بی سربانی ایشان و کثرت امطار و وعد و بوق و کثرت فحش
و درج اهل طرب و عسرت وضع حمل و گشاد افشاده و دل مشغول خلایق و اگر فصل سیحط
باشد موت زنان حامله باشد سعادتمند ملک و کثرت باران و وعد و بوق و سربازی و سفر
و اگر هم مستعجل باشد غفلت اهل ارض باشد بابل و شدت برد و کثرت امطار
مقارن عطار و بابل در شتات اربع مقارن عطار و بابل در شتات اربع دلالت کند
بر اخطای برودت هوا و حد و شرف و زمستان و اعتدال در تابستان زیرا که عطار در
بالطبع سرد و خشک است و چون کب تبعیت متصل میکند هرگاه متصل بر چهل
که در کمال برودت است شود برودت در هوا حاصل گردد و سبب برف و سرما شود
وقت پس اگر فصل دان و قناری بود دلالت کند بر کسب علم و دقیقه مانند هندسه
و فلسفه و بیرون آوردن اسرار و خواص امور و اگر عطار اقی بود دلالت کند بر
و غلبه در مآبج و حصول انواع علم و صناعات و حد و شرف و درج و در بایزیم و انجمه
انتقال این دو کوکب و دلالت بر دو نوع کهن و مکر و ترویج و سحر و شعبه و اظهاریه
و توقیف و تقاوت در سفرها و بی رویی با بانه ها و شغلی شدن معاملات و وقوع اخبار
مقارن عطار و قناری در شتات اربع دلالت کند بر بد شدن احوال و بیرون
و احباب و دوا وین و نوشن خطی ناسخ و افکار از ارجیف و زدن سکه مرقه
و درج

و درج صنایع و گشاد بزارها و تازه شدن سخنان کثرت و آمدن کاد و انظار و قناری
معاملات بی نفع و تغییر هوا و سرما و وعد و بوق و وقت و فساد گشت و درج و تقاوت
نرخه های بی نهایت سودا و بی مثل صرح و جزون و درج اطفال و بیع برده و عقاقیر و بید
خال نقاشان و اهل قلم و ختم پادشاه و عظمایر و کلا و تحویل داران و مستاجران
اگر در فصل باشد دلالت کند بر ضعف خال اهل دیوان و ارباب و قناری و شتات خلایق
موقوف و شتات خلایق و گشاد بزارها و خرید و فروخت برده و کوشند و اقل کشتیها
و وعد و بوق و سرما و تقاوت و نخه های بی نهایت و غلبه بر خلایق و غلبه اهل احوال
و روم و غلبه کردن اهل دیوان و حد و شرف و باده و هر چه در یاب و وقوع امراض
در اشراف و کتاب و کثرت از ارجیف پس اگر فصل مستعجل بود چند بود در میان عجم
و روم و ملک مار و سایر کزندگان بود و اگر عطار مستعجل بود وقوع امراض شتر
در اهواز و خرمستان و جستان باده های شمال و بزار **اگر در فصل باشد** دلالت کند
بر بی نیازی از ارجیف و غلبه سیم خلایق و بی نیازی و وعد و مکر اندیشیدن
در حق یکدیگر و بستگی کارها و اندوه و تیار و اهل حرفه و از رده شدن ایشان از عظمای
و اکابر و زنده بقاء و ظلمت هوا و خسارت کتاب و وقوع موت در میان خلایق و فروغ
یکی از ابنا و ملک و کثرت بخار و دخان و غلبه و اگر فصل مستعجل باشد یکی از اوقات
عراق عرب بود و خنجرها و ظلمت خرابی و اعتدال هوا و اگر عطار مستعجل باشد
دلالت کند بر موت خلایق و قناری و کثرت هوا و **اگر در فصل باشد** دلالت کند بر قناره
و امراض و موت و سبب خال و زهر و کتاب و ارباب نقوش و خروج خواجه و هر چه در یاب

و قتل نمود و نکبت اصحاب دیوان و تجار و از اجیف و قلب شدن نفوذ و سنجی
باز از آنها نوشتن خطوط مزور و کهن غیالات و نظیر مردم منافق و کذاب
و مشعبد و مرید و بدگشتن هوا و خنکی و بادن کی و بیرونی و نادانی کارها و
پنهانی جوانان و اندوه خلایق پس اگر نحل مستطیل بود در چهار دیوار بود و ظهور
فته و ناسازی و بیایاری با دها و قتل کشت و زرع و اگر عطار مستطیل باشد در
خارج باشد و قیط با دها و بیایاری اب و جستن با دها مقدار عطار و **و قول**
در شش خاکی دلالت کند بر مکره خاطر و پنهان و ادب با قلم و عمال و تجار و
و کلاه و مسلمان و افتاد از اجیف و سفیان دروغ و تممت و غزو بیع و ضیاع و عقاد
و بدی حال کار و آنها و کساد با زارها و خورشت و طبع خاد کشت و زرع و تفاوت
نرخها و سرما و باد و باد و در وقت پنهانها از انواع صرع و مکر ناکاه و بیم تجار و پنهانی
اختلال و گرفتاری و دروان **اگر و شود باشد** دلالت کند بر کثرت سرما و باد و دروغ و بیو
عظیر و نواح شیده و در احوال و زو قتل و فرایند کتاب و عدالت و از ارباب و
درج تجار و اهل دیوان و از اجیف و تممت و غزو و بیامرم و شدت حال مسافران و مراعات
و خصوصت مسافرم و پنهانهای دماغی و تفاوت نرخها و کرم و غبار و ناوکی هوا
و دعد و برق و باد های سرد و امکان تکرر پس اگر نحل مستطیل باشد خصوصتها
و جنگها افتد میان مردم زمان و قصد دشمن در اهواز و خورستان و بیایاری مدد
موج دریا و کربانی طعام و اگر نحل عطار مستطیل باشد دشمن قصد ولایت یابی کند
و نظیر سرما و برف و سختی باشد **اگر در مستطیل بود** دلالت کند بر کثرت عمارت

و خائف

و خائف میان لشکر یان و دولت و توان و کد و مکر و خنایت و مطربان و امهاج خوانین
و عسرت و ولایت و اندوه زمان و مخالفت از اراج و میل هوا و خنکی و خرابی جوهر و
لباس و شیوع خبرهای عجیب و بکار داشتن طلسمات و نیرنگات و اگر نحل مستطیل باشد
اهل اهواز را از دشمن جنگ افتد و مکر خوانین معطر و کثرت با دها و دروغ و بیست
و اگر عطار مستطیل باشد اهل ارمیه را با اعدا بخار و بر واقع شود و بیایاری اب
و در خانه **اگر بر جوی بود** دلالت کند بر نقصان باران و قحط و زلزله و سیمای کوفه
در بیت دایع بود و خوف موت یکی از سالکان جزو و شدت سرما و برف و جلید و
تاریکی هوا و خسوف صا که قران در بیت عاشر بود و قتل فرایند کتاب و مسخران و مکر و
خیانت خلایق و کساد با زارها و تنگی طعام و مشغری اهل دیوان و خوف کار و مکر
اشراف و اکابر و اگر نحل مستطیل بود دلالت کند بر وقوع موت در ولایت خورستان و
سختی سرما و باد و تنگی اگر عطار مستطیل بود دلالت کند بر مکر زمان اشراف و طاعت
درج و نایات عجم و کثرت کیمه **مقدار عطار و قول در شش هوا** دلالت کند بر پنهانی
برنجان و عدل و اهل فضل و موت ناکاه خاصه و راهبان و شدت اهل دیوان و مسخران
و محال و تجار و محاسب و کلاه و بودن از اجیف و کراهی دروغ و کساد با دها و مسخرانی
اطمین و آمدن کار و آنها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و باد و تنگی و حدوث نواح
در وقت و بیل مردم بعلو و قیقه و پنهانی اختلال از ترس و بیم و تنگی اهل حرفه و
دعا های باطل و درج چهار دیوار فاشکار شدن کشتهای و مکر و جلیه میان خلایق
فاکتی این نایات در بلاد هند و اقلیم سیم نظیر باید **اگر در جوی باشد**

دلالت کند بر کثرت از اجیف و قنات و درج حال و مقدران و بیاری جزای
 و کشاد بازها و اندوه محترقه و بیمرک مفاجاة و خصوصت میان اکار و غامه
 و کثرتی طعام و فساد اختیار و جتن بادهای صعب و دعد و برقی و جوت علوم
 ریاضیه و اعمال غریبه و بدی حال اهل قلم و وقوع سور و افسون و قتال در جانب شما
 و کثرت اسیر بی اگر چهل مستعبد باشد دلالت کند که خاکم بابل بعضی از اهل علم خود را
 بقتل رساند و اگر عطا در مستعبد باشد صلاح حال مردم مخوفی خواهد بود **و اگر در میان**
بود دلالت کند بر کثرت از اجیف و قنات و درج حال و مقدران و بیاری جزای
 اخطار و باطل و فساد اختیار و اندوه اهل قلم و حکما و تجار و اهل بازار و وحدت
 رواج و دعد و برقی و امکان باران و قنات فراوان کتاب و وزیر و امیر و اهل بی
 اگر چهل مستعبد بود حدوت باران باشد و جتن بادهای مختلف و اگر عطا در مستعبد
 بود پادشاه وقت پادشاهان منازعت و مخالفت کند **و اگر در بود** دلالت کند
 بر وفور امطار و زیاده شدن آبها در مردم و خائفا و قنات دعد و مخوف و غرت و برکت
 از ارباب علم و کثرت از اجیف و بدی هلو و سرما و کشاد بازها و ملات تجار و مخوف و
 خیانتها و برینا مردم از هر نوع خصوصت میان اهل خیال و ساکنان رستاق اگر زحل
 مستعبد بود دلالت کند بر نظم یافتن ملات بابل بر دشمنان و برکت بعضی از فرماندهان
 و زلزله و باد و سه و اگر عطا در مستعبد باشد دلالت کند بر قنات و قنات خاکم کاد
 و غریبی بعضی مواضع در آن ولایت و حکم قتل کردن پادشاه و مردم و زلزله و باد و مخوف و
 غیر از غرت بود و چون سرما و فساد عطا در مستعبد بود **و اگر در بود** دلالت کند بر ابرهای

سیاه

سیاه و بارندگیها و تکرار و بخت بد و در وقت و زمان نباتات و فساد حال منافران و دریا
 و نقصان کشتیها خامدن کاد و انبساط و کشاد بازها و فساد از اجیف و در وقت کشاد و دریا
 و درها قنات و بیاض و بیستان بانان و بیاریها در ارباب علم و تجار و در وقت این طایفه
 و ممکن که هلاکت کرد و اگر در لایل و شراهد دیگر بوده باشد و وقت نیز مقتضی
 بود و تفاوت در عطا بابل بکریانی و نوشتن خطوط مرز و در وقت و بیاریها حال جزای
 آبی و مناظره ارباب نصیر و حدیث **و اگر در سلطان بود** دلالت کند بر خلاق و بیاریها
 و سفرهای دریا و اندوه و خرابی و خد و سر و غلبه کردن آنها و اعتدال هوا و کثرت مرش
 در و باران و بیاریها نقطه و مرز خلاق و بیاریها در آن اگر چهل مستعبد باشد
 دلالت کند بر مرگ بعضی از زنان پادشاه و حدوت تب و وقوع زلزله و باران و اگر
 عطا در مستعبد باشد استقامت اجته بود و اندکی کشت و زرع و کثرت از اراض **و اگر**
در بود دلالت کند بر بیست و بیست اهل بازار و ارباب و جوان و تجار و دریا و خرابی
 و سرما و بخت بد و از اجیف و خصوصت میان مردم مان و مسدود شدن و اخطار و کثرتی
 در عطا و وقوع حرب میان متعلقان و پادشاه و کثرت طایفه و برکت و مرسلات و حکما
 میان ملوک و سلاطین و سوء حال کتاب و وزیر و وقوع مرگ و در ارباب و بازاران
 و دعد و برقی پس اگر چهل مستعبد بود حدوت مرگ بود در اکثر اقالیم و اگر عطا در
 مستعبد باشد حرب میان مردم و زلزله و فساد و هلاک مردم بطاعت در مواضع مستعد
و اگر در بود دلالت کند بر سوء حال کتاب و وزیر و کثرت مرغ و طایفه و مرگ و
 اخطار و بیاریها و طوبی و ملک و بیاریها و بیاریها از اجیف و اندوه حال و

نحوه مردم با ناز و اهل فضل و کثرت متاعها و اشتیاق و دعا و غنا و وقوع سرها و بیک
حال و زمان و اشراف و بشارت اگر نعل مستعجل باشد بشارت مرغ و ماهی و
و نخلت هوا و کثرت نم و باد و اگر نعل مستعجل بود وقوع حرب باشد متاع اهل شرق و نخل
و بشارت مرغ و کثرت باد و بشارت **مقارنه قمر با نعل در شام** اگر قمر با نعل
مطلقا در لیل قنبر هواست مایل بر روی و در رستان افراد سرما و فساد اشغال و اگر نعل
بعد از انصراف او باشد از اجتماع و استقبال تا یکدوم کند که حسب زمان و مقدار
و گویند اگر قمر در شمال سابق نعل شود در ولایت مغرب بادشاهی عظیم لشکر فرود
مقارنه قمر با نعل در مشرق دلالت کند بر عیسی هوا و حرکت باد مرغی در وقت
و ختم ملوک مردم فرومایه و از اذل الناس و رسیدن ظلم و بیداری میان خلق و
و کثرت از جیف و وقوع سفرهای بدعت **اگر در نعل بود** دلالت کند بر حضرت رستم
از احوال بیکاری و زرد و خرم میان ایشان و تغییر هوا و ارتفاع بخار و باد و
بی منفعت و سرما و باران در وقت فساد حیوانات و تفرقه عامه و توفه و لشکر باری
و بدخالی رسولان و بیکان و ابلهیان و خوف زنان حامله و اطفال و ملائک خاتم
و وقوع اخبار و روغ و مکر و غدر و میان خلایق و در توقف ماندن مهملات و قتل
احتیاج مردم و اگر نعل مستعجل باشد بخار و بسیار بود بارانها و سردی و در وقت
و اگر قمر مستعجل بود جستن باد شمال و باران باشد در وقت **اگر در نعل بود**
دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری وضع حمل و تأییدی هوا در وقت و توقف
کارها و مکر و بیکان و سردی و بیکان و مسافران و اخبار از اجیف و موت
یکی از بیکان

یکی از بیکان و باران در وقت و اگر نعل مستعجل بود مرگ بیکان باشد و در وقت
خسرتان و آمدن طغی در وقت و اگر قمر مستعجل باشد اسقاط اجنه بود و حدوث باران
در وقت **اگر در نعل بود** دلالت کند بر حدوث ابرها و تاریکی هوا و باران در وقت
و بدید آمدن خبر و حرکت و اصلاح میان مردم و پنداری و خلایق و اوقات حیوانات
و ملائک خضاه و سادات و زحمت انکسار و بیع و آب و بیک حال عوام و جمعیت
علماء و طب علم و دینی و ضعف زنان حامله و اندوه مالداران و اساقفا و کثرت
و رسول میان ملوک و اگر نعل مستعجل باشد مرگ بیکان باران بود و کثرت باد و اگر قمر
مستعجل باشد غوغا و کثرت باران بود در وقت **مقارنه قمر با نعل در مشرق** دلالت
دلالت کند بر یکی غنا و درستی هوا و اصلاح حال نباتات و گیاه و فراخی اطعمه و اشراف
و عوام سهل و آسان در میان مردم و توفیق و بشارت **اگر در نعل بود** دلالت
کند بر خالفت میان حکام و رعایا و سرما و باران و در وقت و بیک طعام و اندوه و
تفرقه انکار و بیکان و زاده ها و زنان محزون و فساد مرغی و طایر و آب و کثرت و
بیک حال کشته ها و روغن و زنان حامله و کوشیدگی و کثرت بر بود و آمدن برف
در وقت و اگر نعل مستعجل باشد کثرت بخار بود میان مردم و کثرت آب و کثرت طعام
و اگر قمر مستعجل باشد اسقاط اجنه بود و کثرت کثرت باد و باران **اگر در نعل بود**
اگر در نعل بود دلالت کند بر اشتیاقی حال زنان و در ماندن مسافران و پیشانی عوام و آذین
و سردی هوا و در وقت و تأییدی و کثرتی و فساد اطعمه و نباتات و تلف خلایق
از مرضی سل و ذلت المیز و ذوات الصدور و نفث الدم و غوغای عوام و اگر نعل مستعجل

باشد که در باران و نم بود در وقت و اگر مستعمل باشد نه باشد نه اهل ارضیه
و اضداد و طوبی است و در وقت **اگر در جوی بود** دلالت کند بر شدت و کثرت آبی
و سولکان و جاسوسان و توقف مسافران و بد شدن راهها و خضوع غوام و خلل هوا
و کثرت باد و وقت و فساد نباتات و حیوانات و کثرت میاه و حدوث امراض و تفرقه
عامه پس اگر فصل مستعمل بود کجای باران باشد و اگر فصل مستعمل نباشد بیابانی باشد
در وقت **مقارن در فصل و فصل** دلالت کند بر شوری کار مسافران و اهل رستگاه
و خشکی هوا و زیادتی سرما در وقت و جستن بادها و لنگی از معاش و کسب و بدی
حال مستورین و بدکان و سولکان و جاسوسان و کثرت از اجیف و اگر در جوی بود
دلالت کند بر جستن بادهای صعب و ملال فضل و اهل قلم و مناوعت میان ایشان
و ظهور قحط و شیوع مسافران و نجات عامه و سستی بازارها و تیرگی هوا و غیره ای بی
نفع و کثرت میان مردم و اهل علم و چهارپایان از ابله و تب و سرسام و بیاحتیاطی و مجادله
غوام و ضعف بازارها و اندوه غمر و کثرت از اجیف و اگر فصل مستعمل بود یکی آن
سلاطین بابل بعضی از مردم خود را بقتل رسانند و اگر فصل مستعمل بود صلاح اهل اهوا
و خوشیستان باشد و بیابانی خمر و تنگی بازار در وقت **اگر در میزبان بود** دلالت کند
بر ملال غوام و زنان حامله و بد شدن راهها و تیرگی هوا و وقوع از اجیف و جبریت
خلایق و بادهای مخالف و فرستادن رسولان جهت عقد و نکاح و بیع بود و اگر در
دو وقت و صفت حاکمی و اطفال و کثرت از اجاع جتن و شدت خلایق و کثرت سستی
اگر فصل مستعمل بود بیابانی باران باشد در وقت و جستن بادها و قحط و اگر فصل
مستعمل

مستعمل بود دشواری وضع حمل بود و کثرت باران در وقت **اگر در دلم بود** دلالت کند
بر جستن بادهای مضطرب و قیض خاطر بین کاران و تفرقه حکما و مشایخ و هراس در مردم و
سرما و تاریکی هوا و باران و صاعقه در وقت و بیابانی نزاع و میان مردم و قتال میان
ایشان و بیابانی مرض و موت و هیبتان اعدا بر شهرها و ظهور سرخ و روج بعد از آفت
اهل علم و ادب و قلم و تنها و اهل ادب و بیم زنان حامله و نجات مسافران و مشقت عوام
و اگر فصل مستعمل باشد دلالت بر بیابانی باران در وقت و حدوث کینه و عداوت
و در زمین ارضیه **مقارن در فصل و فصل** دلالت کند بر تیرگی هوا و جبریت
اینها و شیوع دشواری کار مسافران و دریا و نقصان ماهی و کثرت ابله **اگر در سلطان بود**
دلالت کند بر سرما و باران و بادهای خنک در وقت و کراهت عوام و غمر و زحمت مسافران
در باران و بادهای خنک و افت حیوانات آبی و نقصان تجارت و کثرت هوا و زیادتی ایضا
و اندوه مالداران و ملال غوام و خجاست دلالت و شدت مرض و موت و وبا اگر در دنیا
و کراهت خاطر بین کاران و اگر فصل مستعمل باشد یک میزبان اهل بابل باشد و اگر فصل
باشد که در وقت خاطر هاتین و اهل حبش بود **و اگر در عقیب بود** دلالت کند بر فرود آمدن
مسافران و در ماندن جاسوسان و کثرت باران و بدی هوا و تاریکی و سرما و باد و ندرکی در
وقت و بادهای مختلف در وقت ماندن مقامات غوام اناس و کثرت مراسلات
میان ملوک و سلاطین و اگر فصل مستعمل باشد باران در حد وسط بود و اگر فصل مستعمل بود
حرب باشد و هلاک بیشتر حیوانات از وبا و کثرت باران در وقت **اگر در حوت بود**
دلالت کند بر بار و بخار و تاریکی هوا و بادها و نواح و سرما و وقت و فساد حال

در پادشاهان و وزیران و اشراف و اندوه عامه خاصه قتل و تشریف ما الدار و طغیان
آب چشمها و کارهای در وقت و اگر چه مستعجل باشد کسی بازان باشد و اگر چه مستعجل
باشد بسیاری بازان بود و یکی کشت و ذریع **فصل دوم در قرائات کواکب بامشتری**
در مشکلات اربع و بیروج اثنا عشر مقدار مریخ و مشتری و مشکلات اربع
قرائن مریخ و مشتری مطلقا دلیل احتمال هلاکت در زمستان و اخراج کماد و تابستان
پس اگر مشتری اوقی و مستعجل بود دلالت کند بر ظهور عدل و دایمی و انصاف در
میان برترکان و محبت داشتن ملوک و اشراف و سادات و علماء و فقهاء و احوال
مریخ غالب و مستعجل بود دلالت کند بر تعسف و بیاد کردن مهربان و نکبت رسیدن
بقضاة و اشراف و مرگ اهل و بیرون رفتن و بقیه انکسار و باطل افتاد این دو
کواکب دلیل بود بر افت رسیدن بحروب و غلازه از ملج و غلا و سر و عزت سلاح
و ناخوشی بی خواص و اهل فضل و ادب و قتل سپاهیان و ظلم از اشراف
مقدار مریخ و مشتری در مسئله الهی دلالت کند بر قوت خال از باب صلاح و
امرا جمع شدن لشکرها و عرض دیدن ایشان خاصه در جانب مشرق و معاصره
قرائن و فرستادن لشکریان بحرب و غزاه و آمدن پادشاهی و نقصان باران و خشکی
هوای و قسب دینی و قصد تسبیح بوزیر و قضاة و افتادن قضاة و جرح قضاة
و عدل پادشاه سلاطین و زدن در راه و کرمی هوا در وقت سرما که در فاش بود
منظور بنظر اذتاب و قراخی طعام و پیاپیها از عوارض و غلبه خون و صفرا و اغلب
این قرائات در جانب مشرق بود و طرف خواست و عراق و اقلیم سیم **اگر در حد بود**
در روزی

و لای کندی بر استیلاي حدت و حرارت بر نواح و زوایا و اشراف و قوت و صوت و راهل
و در جبال میان مردم جهت دین و مذهب و قتل و غلامان امری و وزیر
و قصد برترکان و کشادگی و کرمی هوا در وقت و عزت الک حبه و وقوع قتل بوج
قصاص و پیاپیها از خرابی و اکثر این قرائات در ولایت مشرق و عراق و اقلیم
سیم بود و همچنان قتل و ولایت دوم و مرگ یکی از فرماندهان بابل و قتل باران
و غلات در میان برترکان و عزت سلاح اکثر مریخ مستعجل بود مرگ ملک بابل بود
و بسیاری پادشاهان و اگر مریخ مستعجل باشد مرگ پادشاه بابل و سلاطین جبال
باشد و قتل باران **اگر در حد بود** مرگ یکی از ملک بابل باشد و خراب شدن بعضی
از مواضع این ولایت و ظفر یافتن اعدا بر ایشان و سقط شدن دواب و ان مواضع
و نقصان میاه عین و شدت کرماد و وقت خاصه که در وقت عاشق بود و موت شخصی
عظیم القدر و حسن حال امرا و لشکریان و مخالفت میان اکابر و امیران سپاه و
قوت اهل صلاح و قصد و باطل غلام و پیاپیها از خرابی و فساد و تشریف ما الدار و حربه
و زمین ترکشان و اغلب از آن اکثر مریخ مستعجل بود مرگ برترکان باشد و اگر مریخ مستعجل
باشد مرگ پادشاه بابل بود و ظفر یافتن دشمن بر ایشان و کسی بازان **اگر در حد بود**
بود دلالت کند بر بسیاری عباد در علو و خصوص اعیان و اشراف از اترک
و سپاهیان و در سر آمدن جادوگران و افسران و زدن خان و وزیران پادشاه
بسیاری کرم و غالب شدن برترکان بر ناگهان و کرماد و وقت سرما که در بیت عاشق
بود و کشت حریق و نقص طعام و وقوع غرق و حد و بی رحمی و بیا و اخلاف

مذاهب و خصومت بسبب ان و قتل بعضی از اهل بطلان و بیاری و موت در ولایت
روم و قتلان یکی از فرماندهان انجا و سوختن عمارات و از این طعام و قوت
و موت یکی از توکلان اگر مشرعی مستعفی باشد ملک دشمنان سلاطین باطل بود
و کثرت ریا و بیاری و قوت و اگر مشرعی مستعفی باشد موت پادشاه باطل بود و
تلف مردم که هستان و نقصان بارندگی **قرآن مجید و مشرعی و مستعفی** دلالت
کند بر قتل و قتل در بزرگان و بودن از اجب و نکت مغارف و قضا و قضا
اطعمه و انجا و بدکشتن هزاران ذبح از مغ و دیگر حیوانات بر نه علی الحقیقی که وقت
عاشرا باشد و بیاری از کرمی و خشکی و قوت از باب سلام و داهداران و اندوه علما
و اشرف و اذال الناس و بیاریهای سودای و وقوع سفرهای سردی و خوف
و ترس و حرکت لشکریان و هلاک سواران و بی و نهی دارا لاجل و اغلب این
تاثير در اقلیم روم و سیم بود **اگر در شهر باشد** دلالت کند بر فساد نباتات و مناد
میان اکابر و زحمت این طایفه از اهل فساد و افاق ارتفاعات از امور خاصه که در
در رابع خاصه که در عاشور بود و کرمی و خشکی در وقت و خرابی بسیار در بلاد
از باد و تشویش بزرگان و هلاک اشرف و خرابی اکثری از قری و بدید آمدن
سختی در سائین و موت یکی از قضاه و اگر مشرعی مستعفی بود خرابی بیشتر از صبح
باشد و بیاری برف اگر مشرعی مستعفی باشد خرابی بعضی از ماضع خورشید و قاتل
و حدوت امراض و قتل و کتاب **اگر در سبیل باشد** دلالت کند بر کثرت اندوختن
و اعدان و شکایت ایشان از اشرار و سپاهیان و استیلاي حرارت بر خراج اشرف
و بزرگان

و بزرگان و فساد اطعمه و تلف شدن اموال بخار و قوت اهل عراق و موت اکابر و
فقهائ و ترقی بعضی از قضاه و عزت ایشان و کثرت ذبح و فساد ایتنا و بیاری
و دو دام و کثرت و فساد ایشان و اگر مشرعی مستعفی باشد ملک بزرگان باشد
و اگر مشرعی مستعفی باشد موت حاکم باطل بود و ظفر شمشیر او یکی باور **اگر در سبیل**
باشد دلالت کند بر قوت لشکریان و امار وضع حال و از اشرف و بیاری و نکت
در این طایفه در بخش ایشان از اموال و اهل سلام و عزت او باش و مردم قتل و قتل
و بیاری و موت در ولایت روم و ملک باج و هلاک موزید و هلاک طبع اهل بیه
و اغنام و سبی و اگر انجا لیم و کثرت بیاری و اگر مشرعی مستعفی باشد ملک در د
و کثرت آب و اقراض بارندگی در وقت بود و اگر مشرعی مستعفی باشد بیاری بود با
و ملک کثرت و بیاری و بیاری و بیاری و بیاری و بیاری و بیاری و بیاری و بیاری
دلالت کند بر قتل و بعضی از انجا و از اجب و خصومتها میان اکابر و وزیر و قضاه
و اشرف و زحمت ایشان از لشکریان و بدکشتن هزاران مادیهای ناخوش و مضرت
و بیاریها از سرخ باد و ابله و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد
خیانت و فساد اطعمه و حدوت از فساد و هلاک خاصه که در بیت عاشور بود و بیاری
و حرکت لشکریان و خرابی و بیاریهای خونی و صفراوی و قتل و بیاریها و فساد
و بیاریها و کرمی هزاران وقت و بدید عدا از اطراف و بیاری **اگر در جزایر بود**
دلالت کند بر مخالفت میان اموال و وزیر و بیاریها خاصه و اشرف و بیاریها
و عدا و صوامع و بادهای کرم و تند در وقت و کثرت از اجب و بیاریها و بیاریها

که در وقت نماز هر چه منظور بنظر عطا و سیما عبادت و قتلهای ناحق و خیانت کتاب
و قتل آنها و هلاک فضل و خرابی من عطا و خبیثی حال و دوا و اندکی دارا و برکتی
از قصه و شادی امر و لشکر بآن اگر شتر می مستعمل بود هلاک عام بود و بسیار بود
در وقت و اگر مرغ مستعمل بود مرگ یکی از حکام یا دیر و عام بود و از ناله و یاد و اعدای
بایلیان **اگر در میان بود** دلالت کند بر ضعف امر و اهل صلاح و قوت و زنده باشا
در باب صلاح و نظافت ایشان و بیانات اهل که در غنا و تنگی و در هوای سیاه و آخر
سال و بیماری اگر کسی و کثرت اگر کسی و عداوت بعضی بعضی و سی حال و عداوت
کثرت موت در اخبار و شرافت و بسیاری در دزدان و قتل اموال متروکین اگر کسی مستعمل
بود شادی و ملک بابل بود و کفر او بر عادی و دزدان اموال مسافران و تجاوزان دزدان
و ارتجاع عیارات و اگر مرغ مستعمل بود بسیاری ترس و بیم بود در میان مردم و فساد و
باز دکان و کثرت باوران در وقت **و اگر در دلی بود** دلالت کند بر صلاح حال اهل
سیاه و امر و کثرت فرایند ایشان و بسیاری در سال و سال میان ملک و قوت و کثرت
قضا و بار باین و زهد و مخالفت و دزدان و امر و بیماری قضا و علمای و افق
یکی از مشاهیر و بدگفتن هر اموال و اموال بی منفعت و عجز و تمت بر بزرگان و
حب و قتل و غلبه دشمنان بر شمشیر و دوا فی الحال سلامتی و فرج ظاهر کرد و در کتب بار
اگر شتر می مستعمل بود مردم کهنه و شمشیرهای بابل عریض نمایند و کتب باران بود
و اگر مرغ مستعمل بود بسیاری اب و باران باشد و کثرت طعام و نباتات **مقادیر مرغی**
و شتر می و دوا دلالت کند بر بدی سفرهای دریا و قصد کردن جاهالیت بود
و قضا

و قضا و علمای و توانگران و کثرت خزن ایشان و خوف انکار بر ظهور حیوانات ابی
و استخراج جوهر ابی باستانی و شادی و عواصان و حرکت مسافران و شادی و در بلاد
قوی و تنگی نباتات و فراخی طعام و شراب **اگر در سرطان بود** دلالت کند بر خلاصی و برکت
و قصد بر کثرت بر سفلهکان و خصومت امر او و زراعت مسافران و دریا و قرح ملوک
و انکار بر مرغ ماندگان و مخدول و متکوب شدن اشرار و نقصان ابدا و موت یکی
از اعدای پادشاه و خروج اهل قریه و وقوع زلزله و غیره میباید ایشان و یکی از فرق اسکا
و تنگی مردم از ساکن و اوطان و غرقا و قتل در میان خلایق و مشغولی سلاطین و
عرض دیدن لشکرها و ارسال عساکر بحرب و غنای و چایکی غازیان و تغییر هوا و تنگی
و اگر شتر می مستعمل بود فساد دزدان بود و بازان و اگر مرغ مستعمل باشد خروج و کثرت
و کثرت جری بود **و اگر در قریه بود** دلالت کند بر قریح در ولایت عراق و خرابی
بعضی از مواضع و سی و اسرار موت در انکار و قوت لشکر باین و تنب و عداوت ایشان
و قتل مرغ و ماهی و نقصان بازان و قوت خال و اهدادان و غلبه کردن امر و اهل کلا
بر و زرا و اشراف و تبعی اشرار و نایکی هوا و بارندگی و تلف شدن اموال خلایق و غلبه
کردن سفلهکان اگر شتر می مستعمل بود موت و قوت بعضی از ملک بود یا یکی از فرق نای
ایشان و فراخی در پیش شمشیرها و اگر مرغ مستعمل بود خوف در عراق عرب و نزاع اهل آنجا
با مکان جبال و کثرت موت و مرگ **و اگر در رجوت بود** دلالت کند بر استیلا و حرات
بر فراخ قصه و علمای و اشراف و مخالفت اهل صلاح با انکار و عیاب و غلب شدن
ابو و اشرار و قوی و قیاد و کثرت امر و عرفی و رونق و اولاد و تنگ و حرکت عساکر

دولایت شام و انتقال سلاطین و فرمایند آنها انبیا انساکن و او طان و قو ح
ایات سفاویه و عبادت و بیعت هوا و شیوع در دشم در مردم و اکثر شری مستعلی
نبرد حکام عراق عرب سفر گشت و باربعیت نیکی کند و ظهور را بایت وحدت خذع
در مردم و حواریت هوا و اکثر شیخ مستعلی بود اعدا بر اهل بابل و بصره ان برودن آید
و ظهور فرخ بود در اکثر بلاد و فرمان دها انجا قصد قمع و قتل بکنند و کثرت
و عدد و بوق بود در وقت **مقدار زهر و مشرقی در وقت** قرآن زهر و مشرقی بهتری نماند
و در اکثر احوال و ایلست بر اعمی و تند رستی خلافتی و خوشحالی مردم و سترو صلاح زمان
و بسیاری عطرات و اسباب ذیبت و کثرت نکاحها و تولد فرزندان حبيب و فراخی
طعام و ارزانی ترخها و تغیر هوا و بارهای خوش و بارانهای متواتر و نافع و صلح و نفا
دهان و میل مردم ببدل و اضااف امن و فراغت در اطلیم مردم و پیغم و عمر و بخت
و شرم باشد **مقدار سعدین در مثلثه ای** دلالت کند بر عفت دنیا و تو اهل این
و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین اسلام و ظهور طرب و زینت در علما
و و نوا و راستی در عدول و اجابت دعاها و اعتدال هوا و تند رستی خلافتی و فراخی
میل مردم بخیرات و نفاعات و آمدن مسافران از اطراف و قوت خال پادشاه و سلاطین
و جمع نمودن خزائن و صلاح حال حیوانات و نباتات و نیکی گشت و ثمرات و میل مردم بر حق
و قوت خال اهل مشرق **اگر در مثلثه بود** دلالت کند بر صلاح اکابر و قضاء و خوبی
خال عیال و بارانهای عام و زیاده شدن انهار و کثرت نکاحها و کثرت و فراقت
از و اج و عفت زمان و اهل طرب و میل علما و اشراف طرب و سیر و کثت و اعتدال
هوا

هوا و برآمدن مرادها و فراخی نعمت و صحت چهاران و دوزخ عباد نغانها و عزت
لباسهای قیمتی و قتل و رشام و قتل طین اکثر شری مستعلی بود قوت خال بزکان بود
خوشدلی ایضا و اکثر هم مستعلی باشد بسیاری شادی و تماشا بود **و اگر در اسد بود**
دلالت کند بر امن و صحت خلافت و بسیاری مردم و دنیا و طرب در اکابر و اعیان و عزت
اهل طرب و بسیاری سورهها و دوزخ دارالفضا و اعتدال هوا و نکبت اهل سواد و آمدن
ملح در انو لایت و فرخ زمان اکابر و قضاء و ارزباب دین و خوشی خال مالداران و ارباب کارها
و اکثر شری مستعلی بود بلا و محنت با اهل سواد رسد و موت یکی از فرماندهان عراق
عرب و امکان دوزخ و اکثر هم مستعلی باشد بیماری و موت باشد در بابل و بسیاری
شر و شرم در هوا و خورستان **و اگر در قوس بود** دلالت کند بر کثرت ازاجها و اطراف
و جزایب و قوت زمان و کثرت فرایطربان و صلاح احوال خزانین و قوت خال اشراف
و کثرت عقد و نکاح و بسیاری تناسل و تولد اکثر شری مستعلی باشد و خود
شهادت کا زید باشد خاصه در عراق عرب و ظلم حکام خورستان بر رعایا و ستم
نمودن بعضی از ملازمان خود را یا بعضی از فرزندان از او و صلح احوال گشت و ذرع
و اگر در هم مستعلی باشد حرب بود در بابل و قتل یکی از اهل دولت و کثرت ولد و کثرت
و بسیاری باران و قتل طعام بهادر **و اگر در قرآن سعدین در مثلثه خایک**
دلالت کند بر نیکی خال اهل طرب و زینت علما و ظهور و میل این طایفه بر سواد و ظهور
و طرب و برآمدن نکاحها و جمعیتهای خیر و اجابت دعاها و فراخی بسیاری نعمتها
و شب پنهانها و لباسها و اعتدال هوا و تند رستی خلافتی و امن و نیکی گشت و ذرع و ساختن

جبهه های مردم و اربانی نه تنها عدل و انصاف در مردم و راستی و دیانت خلافت
سفادت خویشان و در حق اهل طرب و بارانهای مفید و قوت نیکی خالصه را که شایسته
مستعمل بود نیکی خالصه را اهل اهل باشد و زلزله در فارس و ارسنه و اگر هم مستعمل باشد نیکی
خال تجار بود و بسیاری تب و علفهای سودانی و فراخی طعام خاصه در این **اگر در لوقه**
دولت کذب صفای هر او فرج علی و اشراف و زیاده و دولت فرمان و رونق مطربان
و جستن باد های خوش و صحت خلایق و بر آمدن حاجات و فراوانی طعام و نزول بلا
باهل فارس و قوت طعام و فرج زمان و خویشان و مطربان و رغبت مردم بکاح و قتل
بعضی از اولاد ملوک و قطع در زمین ترک و برائی آن اگر شتر مستعمل باشد صانع خا
ترکان باشد و تادیکه های بسیاری اهل اهل اگر هم مستعمل باشد نزول بلا باشد
و در ملوک باطل هر سید یک بکست علفا رسیده و کشتن بعضی از ملوک فرج ندهد و قطع
و اندکی باران **مقادیر سعدین در مشقه ای** دلالت کذب بخت خالصه و قضا و
خواین و خاد و بسیاری باوندی نافع در وقت و اعتدال هوا و تندستی خلایق
و اعینی و فراخی و ارزانی و خوشی و شایان و جمعیت خویشان و صلاح خدمه و
امن و رعایت خلایق و بسیاری سفرهای دی و نیکی آن و وفور اهل و خلایق
و قوت اهلای و ان و صلاح کشتها و خیر نیکی خالصه و بسیاری ماهیان
اگر در سلطان بود دلالت کذب گستاخ شدن غلامان بر مالکان بسیار یا دشمنان و قوت
یکی از حکام در فارس و وقوع عجایب و در خیال و سعادت و بر کمان و اهل نسبه فرج
خلایق و فراخی و بسیاری طرب و در زمان ناهی و شاه ای و در اوقضا و علفا
و در

و اربانی و سلامتی مسافران و دنیا اگر شتر مستعمل بود صلاح حال اهل عراق بود
و اگر هم مستعمل بود ملک بزرگی عظیم الشان بود **اگر در عقب بود** دلالت کذب
کشتن بارندگی و طرب و در زمانه کاب و اهل بیستی و سلامتی مردم در بار و قوت
و اشراف و حدوث غم و هم در بار شاهی و وقوع خلفه در میان ملوک و قوت و کثرت
و کثرت موت و در عالم و حسن حال زنان و وفور خیریه مطربان و در شرای و وضع جل اگر شتر
مستعمل باشد بد حالی حکام باطل بود و قتل در خربستان و اگر هم مستعمل بود اندوه
ملوک که عثمان باشد و کثرت موت **اگر در رحمت بود** دلالت کذب بر صلح میان ملوک
و سلامت و در زمانه اهل و سلامتی اهل بلاد و قوت و کثرت اطباء و ائمه و بسیاری
و سلامت و نیکی از نقایات و محسوسات و کثرت کلاه و هب و ریاح جیده و امن و
فراغت خاطر بود و وقوع جمعیت خاصه میان اکابر و اهل عالی و فراخی نعمت کثرت خیر
و طهارت اهل و سلامتی کشتها و فرج شستن اشوب و رفع نزاعها و رونق اهل با ابر
و وقوع نکاحهای خیر و شادی علفا و قضا و صلاح حال ارباب و سلامتی و مناهی
و رغبت مردم بعلوم اگر شتر مستعمل بود سلامتی خلایق بود و بسیاری مرغ و
مخوف زنان حامله و اگر هم مستعمل باشد انواع قوت بود در وصل و موت و زنا
و کثرت باران و اگر این قران نزدیک اول سال یا انتقال و در باطل یا اول الخور
از قرانات علین اتفاق افتد تا ثوران شک از امن و اسایش خلایق و عدل اهل
و فراخی و ارزانی و ممانعتان بسیار و در حکم و دران باب مبالغه بسیار کرده اند
قران مشرقی با عطاره در شتات اربع و برج اشتر قران عطاره و شتر مستعمل

دلالت کذب حرکت اهل و حدوث ریاح و شدت و ضعف او بقدر انتقال کواکب
و امانت و قران باشد چه آنکه در نیکی و خیریت و ایضا دلالت کذب بر منظرها
میان علماء و حکما و طبایع و امانت و راستی و نیکی خالصه و کثرت
مستعمل و قوی حال باشد دلالت کذب بخت خالصه و قوت دادن کارها
بر برادرین عدل و بسیاری خیر و اعینی و اهل و فراخی طعام و اگر علفا قوی و نیکی
باشد دلالت کذب بر راستی و درستی اهل و توان و تجار و کفایت سخا و بسیاری
تحسین علفا و آمدن اخبار صحیح و رونق بازارها با جمیع امتراج این دو کواکب و دلالت
باد های معتدل بود و وضع قریب دست و راست و امن و فراخی نعمت و موافقت
با یکدیگر **قران عطاره و شتر مستعمل** دلالت کذب بر قوت کارها و ایضا
مستوفی و در میان و قوت و تجار و راستی و امانت و در قیامه و امانت کارها و ایضا
بمع خیر و وقوع اخبار خوش و نشستن خطها و مسائلها و بیع و شری با نفع و ارزانی و قوت
آمدن احکام و خیر و ممانعت اخبار و راستی و کلام خلایق و بی کثرت و در قوت
و در اسلام و آمدن اخبار صحیح و شادی اربانی و ملک و خشم پادشاه بر خدما و اهل
کارخانه و قتل کردن علفا و اهل بازار بود **اگر در فصل بود** دلالت
کذب بخت حال تجار و اهل بازار و احوال و در این و طهر و مودت و انساب محقق
و راستی و در خلایق و رغبت مردم بعلوم و دیانت مسافران و اخبار خوش و وقوع معانی
رائع و علاج بدین معانی و احوال و در راست آمدن تدبیرها و فراخ بوده و
کتاب و اسباب کتاب و کثرت یاد و دفعه و حق و مرکه و دنیا اگر شتر
مستعمل بود

مستعمل بود موت و هلاک لشکران بود و حدوث باران و باد و اگر علفا مستعمل
باشد قوت حال حکام بود و باشد و طفل ایشان به ششم و حجت بود **اگر در فصل بود**
دلالت کذب باقی کتاب و کثرت فراوان و ممانعت و کثرت باران و فراخی و قوت
یکی از حکام ادر با عیان و بد حالی اهل شری و کثرت باران و شایان حد و وقوع
هوا و ارتفاع غبارات و راستی و در خلایق و قوت اهل علم و اخلاص ایشان پادشاه
و سلامت اگر شتر مستعمل باشد اهل شری قصد حکام باطل و کثرت امانت و قوت
و زلزله و اگر علفا مستعمل باشد حرب و قتل در عربستان و کثرت ریاح عاصفه **اگر**
در قوس بود دلالت کذب بر غنای مردم بعلوم و ادب و شادی اهل و قوت اهل و در
از نه و کشتن خزان حق و جستن ابد ها و اعدا اهل و غم و ائمه حکام و سلامت
شام و انتقال انسان از مسکن و مادی و حسن حال و در کتاب و قوت اهل هند
ظهور و حقیقه اگر شتر مستعمل باشد نیکی بارانها بود و جستن ابد ها و بسیاری
کشت و در خربستان و اگر علفا مستعمل باشد اهل شری در راحت جنوب
حقا که کند و تاقت و تنب نماید و شیخ قتل و غلبه بود **اگر در عطاره و شتر مستعمل**
دلالت کذب بر قوت بازارها و فراخی و ارزانی و نیکی ثبات و قوت حال و در زمانه
و میان و اطباء و شرا و اهل قیام و صفات و قوت و امانت کارها و احوال و اخبار خوش
و راستی و ممانعت و قوت و مستوفان و اعینی و طریق و شوار و در ریاح و امانت
و قوت اهل قلم و وزیدن باد ها و اعدا اهل با امانت **اگر در شتر بود**
دلالت کذب بر سعادت کتاب و فضلها و اهل و توان و قوت و در اهل اسواق

[illegible][illegible][illegible]

مستعبل بود و خرابی نباشد و زمین با بل و ملک و دولّت دوم خاصه در زمان و کثرت
و عدد و بوق بود و اگر عطار دستبعل بود مردم مرگم و خوار و بر کران بود و اتفاقاً اندان
نزد و غیر میماند و جهات **اگر و در غریب بود** دلالت کند بر یکی حال زمان و آن که تا
و کثرت خواش و غیر یکی و بیهیای امر آن و دوق و خاوان و عطار مران و رسیدن سال افغان
و دیا و بارندگی سخت و قوت بارشاهی و مغرب و خرابی بعضی از قریه و مزاج و عقل و شجاعت
و دوزی و ظلم و حب و جزا کند شدن لشکران و سلامتی زمان حاصل و الحاق و عهد
و بی اگر هم مستعبل نباشد موت خاتم با بل بود و عقل بسیار و رسیدن قریه و باران و زلزله
و اگر عطار دستبعل بود کثرت دوزان بود و بر اگر کند شدن لشکرها و مردم مرگ و جبال
بطرف ارضیه **اگر و در حق بود** دلالت کند بر ملکات زمان و امر آن و دوق خطر آن
و غیبت مردم با بل و لب و آمدن اخبار سار و عطار صیغه و سلفه احوال مرگ و
عدل سلطانین و دعد و بوق و صواب و زیاد شدن آنها و حب و زمین ترکستان
و مرگ بسیار اگر هم مستعبل بود صلاح حال مردم نباشد و کثرت مرغ و ماهی و باران
و غریب و اگر عطار دستبعل بود حب ترک بود و در خاست و یکی یاد و باران **عطار و در غریب**
و قریه و صفات این قریه مردم مظفر دلیل یکی حال عامه است و زیادتی کشت
و مرغ و فراخی معاش و غریب مردم سنجاق و شنیدن اصوات و الحان و لب و نغمه
و شطرنج و تصویر کردن لباس مطیع و ماکلی لطیف و تغییر چهره و باران بسیار و سرمه
و دوق بسیار اگر هم مستعبل باشد دلالت کند بر کثرت عطار و دوق پس اگر عطار
مستعبل نباشد قریه راج جنوبی بود و کثرت غیبها و در حب صیغ **تفسیر** حاسب یکی

کند که اگر قهر معاند نهم شود و قبل از نهم غم کند و ناخالی نهم تحت الشعاع
بود پارشاهی و حجاب مشرق هلاک شود و اگر نهم در میان امری بود و قبل از قهر نایب
شده خیر صلاح خلاقی بود و اگر قهر معاند مشرب بود و مشرب تحت الشعاع نباشد و
بعد از قهر غم کند ملک مغرب هلاک شود **قوان نهم و قهر و مشرب و خالی** دلالت
کند بر یکی حال نباتات و ذروع و دوابی با انسانها و بر یکی حال عامه و مشکی هوا و بر یکی هوا
در میان و بخوان **ها که در نور و ریح** دلالت کند بر قهر و ذوق و فانی و غم و یکی از نکات
اغیا و بسیاری در زمان و قاطعاً از طریق و ملک کاو و کوه غنچه وقت بر ملک کاو و کوه غنچه
و اهل طرب و امانه مسافران و اجتماع خایق و دوشینا اگر نهم مستعجل باشد نه باشد
کند و اگر نهم مستعجل بود یکی حال قهر فایده و ذوق و فانی و غم و یکی از نکات اغیا و بسیار
در زمان و اندکی گشت و نهم و ملک کاو **اگر نهم و مشرب بود** دلالت کند بر حرج میان
اهل فارس و نهم و مشرب و طاعل و وقت و دواب و یکی حال زنان و اهل طرب و ارباب عتیقی
و اهل بازار و وقت حال مسافران و پیکان و جاسوسان و کلاه و ارباب و نهم و طرب و در زمان
و ارباب قلم و رسیدن اخبار و بیع بود و دواب اگر نهم مستعجل بود با زبان بسیار آید
و اگر نهم مستعجل بود در زمان بسیار باشند و ملک کاو و کوه غنچه بود و یکی گشت و در فانی
اگر در جدلی بود دلالت کند بر قهر حال مسافران و طاعل میان خلاقی و بیع و طرب
و شراب و سرمه و اربابان و یکی غلط هوا و بیع و خلاصی و قهر و نهم از راهی اغیا و نهم و در زمان
بسیار و اربابان و یکی حال گشت و نهم و بیع بود و دستور و انقلاب حال عامه و در زمان
و نهم میان اهل فارس و نهم و واسطاً از طریق و تفوق و دواب و وقت یکی از نکات
دوم

دوم و اگر هر مستعجلی بود بازان کمتر آید و اگر هر مستعجلی بود جنگ و مجادله باشد
دو فارس و بسیاری دزدان و مردم کار و مغربانند و با نیک گشت **مقاوم زهر و قهر**
دو مثلث هلالی دلالت کند بر بیماریها در میان عدای اهل فضیلت و فساد طایفه
با نادرهای اعتدال هلالی و حین با نادرهای باغی مختلف **اگر دو جبهه باشد** دلالت
کند بر نیک حال عامه و رغبت نمودن در بطاح و عقد و قصد مادیان فرزندان خود را
و رشک و نیک حال و آب و نادرهای بسپارد و مریدان خیرهای راست و درست و
نوشته عهد نامها و عهدنامهها و میل مردم بشعر خط و نقاشی و صنایع دقیق و مانند
اخبار و نیازات و نیک حال و دیران و غرب و دانیان و قهر و سلطان اگر هر مستعجلی
بود بازان آنک باشد و اگر هر مستعجلی بود با نادرهای صفت دهد **و اگر دو بیوان بود**
دلالت کند بر غربت و دزدان و اناستن مجله و وقوع سر راه مستحقان و قدوم مسافران
و دو وقت از باب غمخیز و افتاد و اهل غرب و وقوع نکاحها و طریقه اهل اسفاد و وزیران
با نادر و شدت غنائین و محبت پادشاهان و قهر و دشمنان و اعتدال هلال و وقت اگر هر
مستعجلی بود اعتدال هلالی بود و اگر هر مستعجلی بود بسیار نمی بود **و اگر دو هلال بود**
دلالت کند بر جدت باد و برف و باران و کال با نادرها و شادی و دعیان عوام و
شیوع ضایعاتهای بتخلید و میل شیخ و حکما و نصرت و تمنا شو قهر و خال خانها
معلوم و برآمدن نکاحها و کثرت اخبار و سلامتی مسافران و زنان اگر هر مستعجلی بود
بسیار بی ندوات باشد و اگر هر مستعجلی باشد و در بد و نادرهای **مقاوم زهر و قهر**
شش هلالی دلالت کند بر قوت و معاذ و در میان عصا حیان و رفقا و پادشاهان و دو فاج

بازارها و بدایا حیوانات آبی و بخت آمیزی بخت خلافت از آنان و یادها **و اگر در**
بؤد دلالت کند بر کثرت و غیره جایزه ای و نیکی خال اهل سفار و متوجه وین و فضیلت
 ایشان از سفرهای دریای و طرب و دهم و نیکی حال کشته ها و بسیار بی سوء حال و
 ضیافتها و عشرت و لذات و در میان دهم و وقت حال شاطرن و قاصدان و فرج زنان
 و اهل طرب و جمع شدن ایشان و سرورها و ضیافتها و نامد کاهها با سایرین
 و اخبار نیک اگر چه هم مستعبد باشد بآنان و هم بسیار باشد و اگر چه مستعبد باشد
 همان **بؤد** و اگر در وقت **بؤد** دلالت کند بر بد حالی خاندان و اهل حق و زیاده شدن آنها
 و سرها و سلاطین زنان عامل و کثرت امور و بآنان در وقت و مستی خال زنان بزرگ
 و فرج فانیان و سلطان و مسافران و قبیح خاطر زنان و بچاری اهل هواست و خشم و
 و نا اهنی طرق و شوارع اگر چه هم مستعبد باشد بآنان و هم بسیار **بؤد** و اگر چه مستعبد
بؤد مثل استبداد **بؤد** **اگر در وقت بؤد** دلالت کند بر کثرت باران و سیلها
 و جنیت خواجه و طرب و بزرگان و اشراف و امیر و فضا و فرج علماء و نیکی
 کشت و زرع و غنای مردم و کجای و تغییر هوا و فراخای و قوت و غلبه و سرورها
 و فایده و نفع مسافران و دریان و غزاد و ولایت و دهم و کثرت مرغ و ماهی و اگر چه
 مستعبد **بؤد** و غارت بسیار **بؤد** و اگر چه مستعبد **بؤد** **فصل پنجم در**
قرآن قمر و عطارد و زحل **اگر در وقت** قرآن قمر و عطارد مطلقا
 دلالت کند بر طلب کردن مردم تعلیم علم و راه و سبیل و بفتح قرآن و تحقیق و مقابله
 مسائل و میل کردن به عود عشق و کارهای نهانی **قرآن قمر و عطارد** و مثل **اگر**
 دلالت کند

و لا تكتب فيه كبر من سلاطين و فرمادند هان و توره و رسولان و عباس و سنان و
ارسال نامه ازا طرف با طرف و تكيلا لالات حبيب و تشويش را جيف **اگر در صلب بود**
دلالت كند بر بسياري باوها و مضربهاي مختلفه و آمدند رسولان و پستخان و تيزي بازا
فشا بان و بيع و شراي برده و سلاطین و يزدك شدن هوا و بزكي خايلان و بسياري مزاج و هر يك
و شعر و غزلي و تقييد هوا و اخبارها و نوشتن عهد نامه ها و رفتن پشترگان را اگر عطاره
مستعلي بود ملك با بابل و اخراج خبره و سعد و بازان و باو بسياري بود و اگر قمر مستعلي باشد با
بسياري باو و باو **اگر در ساق بود** دلالت كند بر هركت ملك و سلاطين و درسيدين
رسل و رسايل از جانب يكي از سلاطين و اخبار از جانب غير يك و بيع و مزاج هر معدني
و طلب مال كردن و حكام و ديواني شغل و عمل انگازان و نوشتن امثله از ديوان
سلاطين و رفتن باوهاي كرام و درسيدين و قاض و مته و دين و درواجا بازا و هوا و غلي
غامر و چناري مردم و جيتن باوها و اگر عطاره مستعلي بود مركب بسياري بود و
طهر و ملي و هجوب و رياح و اگر قمر مستعلي بود صيت شيرج يابد و كي بازان و
عقل حبيل و رياح بود **اگر در قوس بود** دلالت كند بر برون رفتن هوا و كرفتي و رفتن
و چن بته و توره و منافران و رسولان و معدود اخبار مختلف و بيع برده و چنان نانات
سهم شكاف و رفتن اهل حرفه و درسيدين مافران و معاينه و مناظره و ديواني
و شرعي و نوشتن فتاوي و خلاصه هجرسيان و غوث ملكي و ريكي از سواصل و اگر
عطاره مستعلي باشد دشمني افندميان مردم و كركت بازان بود و اگر قمر
مستعلي باشد بسياري تمها بود و موت يكي از حكام كذا و در افتاد **اگر در قمر عطاره**

در مثل **خانی** دلالت کند بر افراطی طعام و شراب و غشکی هوا در زمستان **اگر و در هر چه**
دلالت کند بر نقصان گیاه و قوت باورندگی و بویاری از اجیف و وقوع سرما
و بیع مطهرات و ستور و عازات و ذراع و آمدن مسافران و غازی عام و کثافت
کافرا و فراموشی نعمت در بازارها و دواج کار اهل اسواق و بویاری عاریت و زحمت
و غشکی هوا و تأویبکی اگر عطار دستبلی باشد عرق غر و بر و دم دست دهد و بویاری
بازان و آب و دو خانها باشد و اگر غش مستبلی بود قوال و متاسل بلیا بود
و نقصان گیاه باشد و قسط بازان **اگر و سبیل** دلالت کند بر فاج بازارها
و کثرت معاملات و آمدن کافرانها و سولان و میل مردم بچکایات و دو آتیا
و قصیده و داستان و شکی حال بینشان و آمدن اخبار صحیح و در وقت و بلیا
و اهل اسواق بیع و غلبه و جویات و برده و کتاب و افتخار حال کتاب و رونق
اطبایا و اهل تخیم اگر عطار دستبلی بود علی الاقبال هیرب ریاح باشد و اگر
قرو مستبلی بود بازان میانه باشد **اگر و جدی** دلالت کند بر فوج ماندن مسافران
و پیکان و بیع ستوران و برده و اختلاف هوا شدت سرما و سخت حکمت و بیکی حال
اخبار و بلیدی زحمت و قی حال عامه و تیزی بازارها و باورندگی و منتفع عتق قین
و زیدن شایمانه و عزیت اطعم و تحری و رسوم و حاسب فراوان اگر عطار
مستبلی باشد تم بسیار بود و اگر قرو مستبلی بود خنکی هوا و گرمی باشد **قوان قرو عطارد**
در مثل **هری** دلالت کند بر فاج کار صنایع و علی البان و دیران و فراخی طعام و
شراب و غشکی هوا **اگر و وجود** دلالت کند بر کثرت تعلیم و تعلم و اربابان باوها
و حشاش

و حدوث منازعت میان اهل قلم و شادی اعمال و مقصودشان و مسکن زمان و بکار و شوق
سعدیها و افسوسها و سیاهای نجات و سیاهای اعمال غیر مریع و شکاری مرده و خواب و دروای
نازار کتاب و آمدن کشتهای مریع بنمایان و دروای کار عامه و غمخیز و دروای طبع
و دروای نادر نقاشان اگر چه طایفه مستعین بود و خود و حجت نادرها و آمدن علی و اگر چه
مستعین بود حجت نادرها بود و قویست نازان **اگر چه صبر نازان** قوت داشت کندی بهر سبب و ریاح
مضطرب و مریع مرده مسعود پوست و دروای طبع و آمدن اخبار سارده و زرق و برق کاشیها
و حکما و اندما و اهل قلم و امواتا و دوستی میان دشمنان و بدلان و دروای نازان
اقتضا و علم و تعب زحمت و فتنه و فریاد و حرکت مسافران و اجتماع علم و حکمت و محاسن
و میل هر بنحی و امکان نازان و سلاطین حال نازان و کمان و سواران و دروای نازان
و خوبی کشت و ذریع و اگر چه طایفه مستعین بود نیکی نازان بود و بسیار ایم و اگر چه
مستعین بود بسیار ایم خبر مروت همی باشد **اگر چه دو روی بود** دلالت کندی بر او
مخالف و عرق عوام الناس از اخبار طایفه و بسیار ایم بحث علمی و دقیقه و طلب حقا
و نوشتن حقا و آمدن شاعران و آمدن خبرهای کوی ناکویی و تغیر هوا و سرفراز
حرکت قمار و فتنه و دروم و مصالح کما همها و کثرت اطمینان و صدانها و اگر چه طایفه
مستعین باشد میانه اهل روم و عراق حیرت آمیز و بسیار ایم نازان باشد و اگر چه
مستعین باشد خصوصیت باشد میان اهل غیرستان و حجت نازان بسیار **مقامه غم و غمنا**
و مشغول بود دلالت کندی بر او کارهای عمال و مسافران و مسخرهای سلیم بنمایان
اطمینان و زرق و برهای برای و فرستادن رسول و پیغام و حرکت کشتیها و تفتیش و جوار

غای

حرف

مسافران و بدی حال جوانان آن هر یکی و آمدن با ناخوابقت و فراغی طعام
و شرب **اگر در مسافران بود** دلالت کند بر آن سال بستان و عاصفان و آمدن کشتیها
و بیع جاهلاری و بارندگی و در مواضع مستعد و تار و یکی هوا و دراج کار خیز و در
بازار بستان و نیز یکی علم و نیز یکی بازارها و غنایند اشعار و حکایات و یکی حال
زنان و احباب و طرب و رغبت مردم و بعلی و آمدن با و ستم و بدی و عرب اگر
عطار و مستغنی بود طریل عیش با و شاه روم بود و کثرت در حکایات و زیادهای ماه
اگر قمر مستغنی بود در مواضع بود و قیو بطارندگی و در اجاق صواب **اگر در عقب بود** دلالت
کند بر تنافعات عیالات و بر احوال و کثرت هوا و افان و اوجیف و فساد حال
مسافران و در ماندن جاسوسان و آمدن با زبان و دراج ضار و فساد حال اطفال
و کثرت یکی خلایق و توقیف مسافران و در سلان با فخر و کثرت از بیف و تیغ و
بازارها و ستم و غریب و فرخت اسلحه و موت کوکان و زنان و اگر مسافران مستغنی
بود اهل دقه و مصل با مردم و خمرستان و هوا و نزاع و جلال نمایند و با زبان و بار باشد
و اگر قمر مستغنی بود در طرب و دم بود و ظهور یکی از علامات **البشی اگر در صحت بود**
دلالت کند بر وقوع فتنای شهری و حدوث امطار ناهر و وقوع ضیاع قضا و بر
مسافران و نیز یکی هوا و در غنای و کثرت یکی مردم و انفعال و انفعال و حال بزرگان و
حرکت سفای و روق صیادان و دریا و ساختن و کارهای شهری و غنای و مجوسان
از حبس و فساد و انفعال حال سادات و علما و جاری کردگان و بزرگان و زیاده شد
جاء و نیز اگر عطار و مستغنی باشد در بپا و شاهان و از بیف و حشر و نقصان ابضا
و اگر قمر

و اگر قوس مستطیل بود مرغان بسیار شوند و باز انضای نافع بود و زیاده شدن آب بود
خامنه باشد **تنبیه** استعداده و اصلاح اهل این فن با انواع است و بکرات مذکور شده
اشباهه که بیاض و قهوه ای باشد و آن چنانست که هر یک از دو و کوکب
مقادیر که بدو دره نزدیکتر باشد و همچنین مرکز اند و درش با وج از آن کوکب دیگر
او مستطیل باشد در آن دیگر و بعضی تدویر بیشتر اعتبار کنند و حقانست که هر دو را
معتبر اند و اگر اقصای اخذ کرد کوبین در هر دو امر مساوی باشد آنکه صاعد باشد
غالب باشد و آنکه هابط باشد و اگر هر دو درین حال صاعد یا هابط باشد آنکه درش
شمالی باشد مستطیل بود و اگر که جنوبی بود و اگر هر دو شمالی باشد آنکه درش بیشتر
باشد مستطیل بود و اگر هر دو جنوبی باشند آنکه که دره بود **تنبیه** اقصای البحر اقوی
است از اقصای نظر هر چند آن نظر بحسب زمان اقرب بود چه تصریح کرده اند که اقصای
مقارنه تا اثر نظر انشاع را باطل کند بدان عکس **تنبیه** معلوم بود باشد که تا هر دو
کوکب متغایرند که بیکدیگر حلال نگذرد تا بیامست ایشان ضعیف بود هر چند اقصای
تحقق شده باشد **صل ششم در احکام قرائت قرآن** چنانچه هر دو کوکب با یکدیگر قرآن
کنند اگر یک کوکب دیگر را از راه قصد تفاوت ایشان کند حکم آن قرآن متفاوت شود
و همچنین اگر قصد نظر در یک کذا افتد نظر بقرآن مقارنه نباشد و قوام احتکام آن
بعدها بمعنی منوط است که هر دو تاکید از آن کوکب تا یکی از آن دو و بعضی از آن دو درست دهد
ضمیمه را و آنرا باید که بخاطرش اقبال رسد تا آنکه پیش از انقضای آن ترک نماید و تا حکم
بعوض قرائت خوشنالی را در بدو از او غرض که هر چه از او در قوه مذکور است تا باطل این

عبارتها و امكان نزل در سيماء نخل در واقع بود و عطار در قمر بنی هاشم
اگر زهرم یا او بود و معنی از املاک رسد و سرهای در وقت و میل زنها
بار زانی و فراخی اطعمه و بیماری زنان و فاساد کاري از فواح بود و نباتات از افت
مصون و محلی ماند **اگر** عطار با او بود اشجار با علت رسد و فساد ما که بخت
و خوف از سرباز و دروغ غلبه کند و امكان نزل در سيماء نخل در واقع
بود و زحمت اهل قلم و دغای و کثرت از اجیف و سخنان و اخبار و دوح **اگر** قمر بنی هاشم
یا ناظر باشد بدو سرها باشد و ناریکی هوا و بارندگی و در وقت و میل از طعام و مرغ
و پیکان و ایچیان و فاساد نخل و فاساد کاري **اگر** از فواح نخل در سيماء نخل در واقع
کند بر قدر و میل و اشراق و اکابر مغرب و علم او بد کثرت هوا و بیماری و فساد
و در وقت باد های ناخوش مضرب و قوی سرها در وقت و فساد در زمان و تنگی طعام
و افت طبع و فقدان یکی از پیکان و غم و اندوه و وسوسه بیماری اطفال و کثرت
و غرت طعام و حبس نبات و قوت هوام و پیشه و کثرت در وقت و فساد طالع حسد
نشینان و عداوت میان او و عیالات و در عیالهای باطل و میان ایشان و ارسال
رسل و رسائل بیکدیگر و حدوث سوز او و صدمه و میان مردم **اگر** مشق زنجار
بود یا ناظر باشد بدو و باد های خروش و زو و میوه ها و اطعمه و نیکویی و یکی از اشراق
الانسان ناچار گردد و دیگر اشجار را ضربه کند رسد و باد های قوی چمد **اگر** مرغ زنجار
بود یا ناظر باشد بدو و در زمین مغرب و اظلمه سیم و تشریف آفر و بر هم خوردن کرم
بود و در لایت خراسان و عطار طعم امر او سلاطین باشد و در زمان غلبه کند و تقاضا
حادث

حادث کرد و بعضی از سببها ان اسب شند و مدعیان ظاهر کرد **اگر** زهرم یا
بر زبان زنان و مطربان باشد و حدوث سرها در وقت و افت اشجار و فساد
مکر قران شیده که اخت رسد و اگر سبب قلیل باشد و تفاوت نوع اطعمه بود **اگر** عطار
انجا بود مردم در علم و صنایع دقیقه کردند و اهل زبان سحر شدند و تغییر هوا و کثرت
از اجیف باشد و باد های ناخوش و زو و بسیاری مکر و تر و برید و زحمت کتاب
و فضل و خصوصیت حضرت و هلاک شخصی مصروف ازین طایفه **اگر** قمر بنی هاشم
عوام و عربات باشد و محنت رسولان و مسافران و قوت حال نباتات بود و کثرت
بارندگی در وقت و مرغی مردم و فقر عامه باشد **اخری** **اگر** زهرم یا او بود
دلاکت کذب بیماری و درج ملوک و سلاطین در شمال و اقلیم چهارم و فساد حال فساد
و در باد باران در وقت و افت پیکان و فقر و رفیق قوی و افت و غم و فقدان
عراق و در باد و کرم ان و غرق سفینه ها و طغیان آنها در بعضی مواضع مستعد و غریبی
عطارها از سبب آب و غارت جایها و سست شدن و بیماریهای بلغمی در کثرت
و حرکت ملوک و سلاطین و اخبار و در وقت باد های خشن و شونی سلاطین با نظام
ممالک **اگر** مشق زنجار یا ناظر بدو و غلبه اهل باطل باشد و غریبی و کثرت
و افت یکی از نظام خراسان و مشقت از سفر و باد و تنگی سوز و بارندگی نافع و قوت
اگر مرغ زنجار یا ناظر باشد بدو و باد های ناخوش و تشریف آفر و بر هم خوردن کرم
و عکوب و مفقود شدن این طایفه و قید و بند و پیکان و بد کثرت آب و هوا
اگر زهرم یا او باشد یا ناظر بدو و املاک زنان و مطربان باشد و آب های

تیره و شر و باد نوری در وقت و علتها از ماده بلغم **اگر** عطار در انجا بود
رسیدن کار و انجا باشد و تیزی با زو و ها خا خا خا زو از مرید و مرچات
و تشریف و بار و بار و فاس و محنت عیال باشد **اگر** قمر بنی هاشم یا ناظر بدو
سلیقه او و افت کثرت هوا و مرغ مسافران و غرت طعام و فقر عامه
اخری **اگر** مشق زنجار یا ناظر بدو و باد های قوی چمد **اگر** مرغ زنجار
بود یا ناظر باشد بدو و در زمین مغرب و اظلمه سیم و تشریف آفر و بر هم خوردن کرم
بود و در لایت خراسان و عطار طعم امر او سلاطین باشد و در زمان غلبه کند و تقاضا
حادث

هوا باشد و فساد طعام و صیوه بود و اسب رسد بر زبان و اهل طرب و او زانی باشد
اگر عطار در انجا بود سرهای سخت بود و تغییر هوا و تفاوت در نباتات
و کثرت سب و دواب و بسیاری از اجیف باشد و قسطنطنیه اهل از از و کثرت مشاعها
بود و اظلمه شایع کرد و در سرها رسد **اگر** قمر بنی هاشم یا ناظر باشد با و عوام
ناخوشا رسد و بدی حال مسافران و زنان باشد و از اجیف رسد و کرم و سرها
و غم و فساد حیوانات بود **اخری** **اگر** مشق زنجار یا ناظر بدو و باد های ناخوش و تشریف آفر
و غم و فساد طالع حسد و کثرت از اجیف و سخنان و اخبار و دوح **اگر** قمر بنی هاشم
یا ناظر باشد بدو سرها باشد و ناریکی هوا و بارندگی و در وقت و میل از طعام و مرغ
و پیکان و ایچیان و فاساد نخل و فاساد کاري **اگر** از فواح نخل در سيماء نخل در واقع
کند بر قدر و میل و اشراق و اکابر مغرب و علم او بد کثرت هوا و بیماری و فساد
و در وقت باد های ناخوش مضرب و قوی سرها در وقت و فساد در زمان و تنگی طعام
و افت طبع و فقدان یکی از پیکان و غم و اندوه و وسوسه بیماری اطفال و کثرت
و غرت طعام و حبس نبات و قوت هوام و پیشه و کثرت در وقت و فساد طالع حسد
نشینان و عداوت میان او و عیالات و در عیالهای باطل و میان ایشان و ارسال
رسل و رسائل بیکدیگر و حدوث سوز او و صدمه و میان مردم **اگر** مشق زنجار
بود یا ناظر باشد بدو و باد های خروش و زو و میوه ها و اطعمه و نیکویی و یکی از اشراق
الانسان ناچار گردد و دیگر اشجار را ضربه کند رسد و باد های قوی چمد **اگر** مرغ زنجار
بود یا ناظر باشد بدو و در زمین مغرب و اظلمه سیم و تشریف آفر و بر هم خوردن کرم
بود و در لایت خراسان و عطار طعم امر او سلاطین باشد و در زمان غلبه کند و تقاضا
حادث

و محو بیدارمان و طلب خراج و اضطراب و فحشاء و کرمی هوار در تابستان و سرب و درشت
و ناز و عین زاهدان و خواست از سر غلامان خاصه در طرف مشرق و پنهانی اهل و اهل تقیم
و نوشتن مثلاً لیا و سبع جواهری و در صفات و اندوه بیشه و زمان و هر زندان
و نقاشان و پنهانی که کان **اک** نعل انجانبه یا ناظر باشد بدو با دها و صعب
بی شصت جعد و اندوه خلافی باشد **اک** مشرقی انجانبه یا ناظر بود بدو با دها
خوش و دزد و سلاطین چهار بایان بود و خوبی معادن و پنهانی و برنگان **اک** مرغ
انجانبه یا ناظر بود بدو خوف و خطر و آشوب خیزد و قتل ناحق ظهور و و هر چه
اک زهره انجانبه پنهانی زمان و مطربان باشد و گدا و بار افش **اک**
نعل انجانبه یا ناظر باشد و کدورت هوار بود و عجز بخوار و اهل تردد و اندوه
عوام الناس و سبع جواهری باشد **احراق عظام و ذلالت** دلالت کند بر بیداری
هوار و باد خای خنک و دزد و دقت و فساد طعام و نینالان و درج فقر اهل و عدت
درد و آب و پنهانی و دخت اهل قلم خاصه و سیاق جنوب و خشکی هوار و سیاق
بمع ضایع و عقار و گشت ارباب و برائی خانها و بدطالی اطبا و اهل تصویر
و نفس و تبرکات و خداوندان حباب و کتاب **اک** نعل اهل و ناظر بود
باو خرابی بقاع و تلف جولان باشد و امکان زلزله سیمای عقارن باشد و در وقت
زاع **اک** مشرقی با او بود یا ناظر باو عمر از تنهای عالی داشت و افت رسد و مجاد
علما و فضفا و فضل باشد و پیر و یقی ارباب البر **اک** مرغ انجانبه یا ناظر باشد باو
دخ و پنهانی چهار بایان بود و احتراق جواهر ارضی و کرمی **اک** زهره انجانبه افت
زمان

خامنه بد باشد و باد تند جدد و درختان از ضرب و خلال رسد و نقصا غلات
بوی و مرگ اغنام و فساد اشجار باشد **احراق فصل در برج سنبله** دلالت کند
بر مرگ یکی از خدایین معتبر یا خدمه حرم پادشاه و حدوث موت دو اکثر بلاد
واقعه و فساد غلات و نقصان میاه و خشکی چشمها و غرق بعضی از ملوک جانب
مشرق و هلاک پادشاه دوم یا یکی از ازدگان دولت او و کربانی نفعها و افساد
ذبح برخی و شکر و تنهایی صنها و کبی و اعیان و خصوص مشغول مردم در کار و کسب
و قیوت کثرت حیوانات و اگر مشرقی و قریح باوی باشد یا ناظر بری خاصه و
فرمان قوامی خراسان و غیره و اندوه رسد و هلاک پادشاه دوم مرگ باشد
و اگر مشرقی متفرق و مجرد از قریح بوی خاک خراسان بیندازی کند و ضلال بملکت
اورسد و در آن افتاد و در گذرد و اگر قریح متفرق و مجرد از مشرقی بود
میان لغز و موت پادشاه دوم کند و ملکان بایل و خراسان و عراق عرب را
اندوه و ملال رسد و اگر زهر باوی بود غم و اندوه و مصیبت زمان باشد
و افساد اطفال و اگر عطارد باوی باشد بدی حال فرماندهان باشد و ملکان
بایل بملکت رسد و اگر قریح باوی یا ناظر بری بود تا کید کربانی نفعها و کثرت کیمیا کند
احراق فصل در برج اسد دلالت کند بر مرگ پادشاه در جانب مشرق و وقتی
شمارید در مصر و عراق و جانب شمال و شدت قحط و غریب حیوانات و دوش
و ظفر و ملخ و جرب و تغییرات و موت و فساد اغنام و قیوت کثرت و سلا می
است و غرق و بربادی سلاویه و آب و کثرت امثال و ازانی طلا و مس و سایر فلزات
و فساد

و فساد اغنام و اگر مشرقی با او باشد یا ناظر بد و سلا می اهل عالم و قیوت سلاطین
و حکمرانان و صحت و آب و فساد میاه و مرگ و کثرت چنار و پاپان و اگر
مربع یا او بود یا متصل بد و عطارد با او باشد یا متصل با او بود خوف بسیار
خواب بود در فراجهای و در دست و مرگ صایع خانات و طوبی و جوارح باشد
و طاکم بایل و عراق عرب بر اعزاز و متعین خود نظر بایند و جیره و عشا
ایشان را هلاک و نابود کند و بر و زاری پادشاه بدین سبب قوتی جوید
و اگر مربع متفرق و مجرد از کربان مذکور با او بود یا ناظر با او بود قتل چنار
پاپان بود و تنهایی جوارح و فساد و خیانت معدن و ضعف سلاطین و بیاداری
خلایق بود و هلاک خانات و سلاست و غرق و طاری از قریح و اگر زهر
با او بود مالها جمع شود مردم را صلاح و تنگی بفرزاد و قیوت اراضی بود و
جوارح بسیار بود خاصه زهر و بایقوت و مس و ابریشم نیز فراوان بود و اگر
عطارد متفرق با او بود کثرت خبر و راحت باشد و نامها اید و سیم و سیم
اودان کرد و وایمی طریق و شوابع باشد و قصد و غرض اهل قلم و کتاب کنند
و غرق از آن کرد و اگر قریح متفرق با او بود یا ناظر با او باشد اشجار بلند و قی
و افساد نخل باشد و کربانی و تنهایی میوه و افساد سرخ و خجانی از اخلاقی هوا
احراق فصل در برج سنبله دلالت کند بر مشتی هلی موت یکی از سلاطین
و هلاک کثرتی از ام و مرید زهر و مرید خاصه در مصر و جبال اعد و و قیوت
شمال و موت اطفال و سقوط اجنه و کثرت امراض در زمان و کورگان و فساد

حال کتاب و هلاک یکی از وزیرانی ذوی الاقدار و حسن حال نمایان دارد
اوایل سال و بعضی را و آخر و کثرت غلات در حلی اسفار و فرا میاه بود و اگر
مشرق یا او بود یا ناظر بد و کثرت بیای باشد خاصه در قضا و کورگان لیکن بسیار
برخیزد و اگر قریح با او باشد یا ناظر بد و مرگ امیری یا وزیر بود یا فساد تنهایی
حال خلایق و کربانی سخت و وقوع قیوت و موت و اگر زهر با او بود قریح میاش
مردم بود و امراتی نفعها خاصه بکسل و فراز و فرود و بسیار میوهها
باشد و اگر عطارد با او بود بسیاری اشیاء و هرب و رواج باره باشد و تنگی
فصل و باز نماند بود و حسن اوقات کتاب و اشجار با او بسیار از اوایل سال
افتاد و اما طاری حال ایشان تفاوت کند و بدی اید و امکان و زلزله و دیگر
احراق و بدیت و ابع بود و اگر قریح با او بود یا ناظر بد و احوال بازار و بازار و دیگر
بود و پیوسته طاران اید و بارها باشد و در برج **احراق فصل در برج میزان**
دلالت کند بر وقوع حرب میان ملوک و فرماندهان و امراض شدیده در میان
زمان و نقصان این طایفه و مرگ پادشاهی در جانب مغرب و کثرت اعدا بر مساکن
و اوطان و مرگ مشایخ و اهل خیال و حدوث غم و اطفال و کثرت ذوات
و همد و شدن زامها و نقصا عدو و خیال و قحط و تنگی و کربان و صلاح حال
سلاطین و رؤسا و هاقین و شدت حرب و عجم و ترک و اضطراب ایشان
و حدوث امراض مملکت و اگر مشرقی یا ناظر بد و فساد و احوال ملوک و اکتا
و هلاکین نیک بود و سال ایشان میوه و مبارک کثرت و غله بسیار بود
و درختان

و درختان و کسب برکت و راحت باشد و اگر قریح یا ناظر بد و اهل
ما و اداء الهیه راحت و شدت رسد و حال عجم و ترک و مردم که هستان بد کثرت
و در زمان و عتاران مضطرب گردند و آخر تباه شوند و اگر زهر و عطارد با او
باشد مردم را دود و بیای و بیای مهلاک پیش اید و عرب را سخت رسد و در دنیا
زهر خود و حجاز و بلاد بیاری و مرگ بسیار بود و پادشاه وقت مردم سفل را غریز
کند و ایشان از بلاد و اهانت بر نماند و اگر قریح یا ناظر بد و احوال
حال اجلاط بود و توجه سلاطین بدو نماند بسیار بود و ایشان را شراف
تطا و جوید **احراق فصل در برج عقرب** دلالت بود بر کثرت حروب میان
ملوک و سلاطین خاصه در جانب مغرب و ازانی اسیر و بسیاری کین و کینه
و سایر هوام و رطوبت هوا و امکان از آن و موت بر کربان و در مغرب و حسن احوال
مردم و حدوث از اجف شنبه و خروج اعدا و جبال و قیوت در میان عرب
و عجم و تنهایی احوال بر نماند و سر از آن ایشان و ازانی و در سواد عراق و تنگی
و سختی و در عین عجم علی الخصوص خراسان و کربانی نفعها و بسیاری فکر و اندیشه
در اقلیت و اگر مشرقی یا او بود یا ناظر بد و قوی مخالف مذهبی خروج کند و در
زاد عورت کنند اقا یا بداد بود و زود مندرج شوند و یکی این قصه در قریح
و کورگان بود و قحط بفرج داشت کرد و اگر قریح با او بود یا ناظر بد و فساد
علمای خراسان سختی کشید و نرخ گران کرد و خصومت و نزاع ظاهر شد و قیوت
اعدا باشد و اگر زهر و عطارد با او باشد حال اهل بایل نیکو کرد و کورگان یا

کرم و زحمت فقر و مساکین باشد و امام ابن الحسن بیعتی گوید اگر عطار با او بود
مجموع از هزاره کثرت انتفاعات بود و کار اهل سیاق نیکو شد و بسیاری با زبان توانا
بود و خبری سپاهیان و لشکرهای اترقی بود و نیکی خال اهل سواد و ساکنان باطل
باشد و کثرت فرج ایشان و اگر قریبا او بود یا ناظر بود یا آتشی را دید و از چشمتها
در زبان بود و کثرت صلاح باشد **احراق نعل در بیج قوس** دلالت کند بر کرم
و حدوت موت در روانی و غروب میان سلاطین و فرقه اندکها و مراد پادشاهی
عظیم الشان و عدد بزرگ و خضایت مرغان و اهل خلعت و تواضع ملوک را و
دعوت و اطاعت نکردن ایشان و فساد خال عظمای و اهل ادب و دانشنداد بود و
بسیاری نیک و دریل مصره بد شدن احوال عطار با زبان و کرامتی زخما و غرت
طعام باشد و غلبه و زان و اگر شتری با او بود یا ناظر بود و حسن حال غلبه
و قوت و فتح و نصرت پادشاه بود و بدست آمدن و ولایات و طبع شدن در غنا
و نکت اعدای دین و کینه نیکی خال عالمیان بود و اگر مرغ مفرد اترقی یا ناظر
با او بود و سر با فراط باشد و دندان خیره کرد و مراد از آن قوت گیرند و اگر مرغی
و عطار با او باشد حال عیب و اخراج ادب بد کند و زنا نرکت رسد و اگر
زهر جموع از عطار با او بود نیکی خال در میان و اهل قلم باشد و کار ایشان نزد
عظمای و فرماندهان بلند شود و شادی با زبان باشد و اگر قریبا او یا ناظر بود
پادشاه سفری مبارک کند **تسبیح** چون بعد از نعل در زبان یا در بیجست و در
این بیج و اقصی اگر اتفاق افتد که نعل در حوالی انجا محرق شود تعیین نیکویی
و در غنا

دید و اعدای قدیم را مایه و صفات خلقی و بیرون شود **احراق نعل در بیج جگر**
دلالت کند بر نقصان مایه و مراد پادشاهی یا یکی از عارف پادشاه در ولایت
هند و خضایت و شایخ و اهل خلعت و دانشنداد بود و بدست و حدوت
برف و جلد خاصه که احراق در عاشر بود و امکان خسف و زلزله اگر مرغ یا مرغ بود
سیمای عطار با او باشد و فساد اشهاد و اعتماد و نقصان زخما و غلبه اخراج
سلاح و نقصان و خرابی بیوت و اموال و عرض موت و در کتاب و اطفال و لمحت
غیر و هم در خاکم باطل و اگر شتری با او بود یا ناظر بود و سرهای سبب و اذیت
برو ها باشد و کرامتی طعام از اهریس گویند نظر شتری مصلح این تاثرات بود
و اگر مرغ یا مرغی با او باشد یا ناظر بود امر از شادی و منفعت رسد و کار اهل صلاح نیکو
بود و قوا نگر شوند و غریبان روی در نقصان نهند و سرها با فراط بود و اگر زهر
و عطار در باوی بود اهل ادب و معرفت این را یابند و امراض مهلک عارضه اطفال
شود و اگر زهر جموع اترقی عطار در باوی بود قسط زخما باشد و با زبان آید و هر
سره کزرد و اگر عطار جموع از زهر مراد و اهل ادب باشد و کرم
تلف کرم نه و خضایت حاصیان دین و مذهب باشد و با زبان آید و فساد غلبه
باشد و کرم و خلط و امکان زلزله اگر احراق در بیج بود و اگر قریبا او یا ناظر باشد یا
ناظر بود و سرهای با فراط بود و کثرت ریاخ مضاعف **احراق نعل در بیج دانه**
دلالت کند بر شدت سرها و بسیاری برف و شبنم و فساد و باوی زخما
و فرقه دشتها و باوی خورج نهان نیکو اگر کثرت چاهای در روی باوی نهند

و فساد کشت و بدی حال خلایق بود و بیم فتنه و آشوب در جانب شرق و زمین
خراسان و وقوع حوادث در ولایت بین مغرب و اقلیم سیم علی الخضر و در بیج
و نواحی آن و شدت باس دنان حدود و مواضع و نواحی حجاز و اهل جبال و طایفه کرم
او با فقر و جلا و وطن نمایند و اگر شتری با او بود یا ناظر بود و سرها صاحب باشد و اقلیم
اهل خراسان بود و بیم ایشان از فتنه و فساد و سختی سال و هر سال که بدانی باشد و با او
بسیار و اگر مرغ یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود
التهربین شرب و قنبر و باوی عظیم باشد و اگر زهر با او باشد زخما روی در شرب
نهد و فراخی سال و نعمت باشد و کثرت با زبان امپاد و در غریبی در میان جموع
ظهور یابد و اگر عطار با او بود خال اهل کوفه و مکان سواحل بد کند و فتنه و
خارت بپند و اهل حجاز را زلفت رسد و فساد مردم و غریبها بود و اگر قریبا او بود
یا ناظر بود و حدوت و بدی باشد **احراق نعل در بیج حوت** دلالت کند بر کرم
و جنج سلاطین و فرماندهان و مراد اشراف و خروج جمعی در جانب مشرق و
قوت یکی از ملوک انجا و کثرت عیار و مقابله باشد و خوف و اشراف و غلبه
و نکت کتاب و شدت بود و کثرت امطار باشد و بعضی گویند خشکی هوا و
فتت و طوبی و بدی احوال اگر اترق و فساد حیوانات باوی و اذیت ایشان باشد
و مضرت رسیدن بسلاطین و خوف مافغان بود و مردم را از خروج دشمنی از نجات
اصفاخان و فارس و خورستان خوف و بیم بود و هر بیج ریاخ غاصقه در مائه و
خسب و سقعه و رسالت حادث و حاصل کرم و اگر شتری با او بود یا ناظر بود
و در غنا

دشمنی از زمین فارس و اصفاخان خروج کند امطار اخی نعمت و خیر شعی معاش در
مردم بود و در آن ولایت و ملوک باطل را از بیج حوز اوج و نوب ایشان غریب و هم
رسد و نقصان اموال بود و اگر مرغ یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود
زحمت رسد و نکت مدبران بود و در خراسان دشمنی پیوند آید و قتل و غارت
کند و بدی احوال تا حیوان و بیماری ایشان بود از اخلاط سونعه و اگر زهر و
عطار با او باشد بطایفه عرب نکبات رسد و کفایت و ادب و فاقه را مصایب
پیش آید و اگر زهر جموع از عطار با او بود ملک باطل و خورستان زحمت رسد
و بیم مراد باشد و موت زنان پیشتر بود و در پای میان این طایفه شروع یابد
امام خیر اهل صلاح و مستحسان بود و اگر قریبا او بود یا ناظر باشد یا کثرت نعمت
بود و با زبان بسیار آید و اب انهاد و عجزت زیاده شود و وقت و مردم باطل
بعارت باشد **احراق مشرق در بیج** دلالت بر قوت با زبان و مراد انجا و حدوت
و اشراف و تغییر در قیام و قوانین و ظهور اعدا در ولایت مصر و حجاز و اطفال
بین و یکی بیکان اقلیم نیم و سیم فرماندهان از تشیع خلایق اهل ادیان و دعات
اهل مشرق و ساکنان باطل و سواد عراق و فارس و غلبه و اگر قریبا او
بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود
و امپاد خوف بود و شخصی بزرگ و ناهی و اهل دین نکت رسد یا صاحب قرآن
مفقود کرم و اگر مرغ یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود یا ناظر بود
بسیار و حکام عراق عرب حرکت سفر کند و از آن پیشانی و اذیت بپند و خفا

دو سایل سخنان مختلف گویند و نقلیه ها را هر شرد و اگر زهره با او بود فساد
خال زمان و مرگ ایشان باشد و چنانچه هر وقت کرم و مایوسات غرت یا بد و قضا
خال و دوسا باشد و عقاب اناس تشیع و غوغا کنند و اهل تقوی و ورع را
کادیکو ببرد و با بلی انرا سقر نشانزد و اگر عطار د با او بود یا ناظر یا مرگ و بیا
و جوانان و کورگان و زنان باشد و خدایت اهل علم بود و عیله و حیل و دیان
مردم متعارف شود و قضاة و اهل تنوع را غم و هر چه عارض کرد و اگر قریبا
او بود یا ناظر بود یا و بیا و باز ان اید و حال ابنای مدیک و اشراف نیکو گذرد و
چهار دایان زیاده شوند و کتا و وکی سفید بفرایست باشند و کاران و باغیان و قسطن
نیکو باشد و بنعم اوقات گذراند **احراق مشرقی در برج ثور** دلالت کند بر بیس هوا و کثرت
سرم و در مکان و زمان مستعد و موت یکی از قضاة و اکابر و اشراف و کثرت دیار و عاصمه
و بیا باری خود ریح و کثرت و صلاح و آب و کثرت و مایش و یکی احوال اهل سواد و مردم
همان و مکان جلال و جود و در قریب و کثرتی مرغ و در قریب و اگر زهره با او بود
یا ناظر یا وقت و اشراف و در شرقی خراسان شود و تلف شدن کاد و کور سفید بود و
خروج اعدا درین و حجاز و عربستان اما از و باطل کرد و اگر بخی با او بود یا ناظر
بد و در عراق عرب و دمشق خرج کند و یکی یا بیا و ببرد و کثرت کور یا باشد و اگر زهره
با او بود یا ناظر بد و زخم از زبان بود و بیا بیا در بطور بد و در عراقی نعت باشد و یکی
ذرات الاطلاق و کثرت بنای ایشان بود و اگر عطار د با او بود یا ناظر یا بیا و بیا و بیا
و اگر زهره با او بود یا ناظر بد و زخم از زبان بود و در عراقی نعت باشد و یکی

دلالت

دلالت کند بر طوبت هوا و ختی و یکی دو علما و تفسیر اسرار و مرگ شخصی معروف و
مشهور و هلاک بعضی از ملوک مشرق و کثرت در زمان و فساد و میان او میان
و بیا باری در مصب و نیکو حال اکابر و مجلس ملکی عظیم الحاش و هلاک و بیا باری
بزرگ و رشید و اگر زهره با او بود یا ناظر یا بد و خراسان بیا بیا بیا بیا بیا
و یکی از خاندان هان و حکام انجمن بیا باری و بکثرت رسد و بنای بد و کثرت و اگر
مربع یا او بود یا ناظر بد و سال فراخ بود و غیر نعت باشد و بیا باری در زمان
بود و بیا یا فقر مردم از ایشان افتاد و اشراف بیست حکام اگر از قطع دست و پا
مستلک کرد و اگر زهره و عطار د با او بود یا ناظر علم و اصحاب ادب و دایم و حیرت
رسد و اگر زهره و عطار د بود فراخی و وفور نعت باشد و مرگ بزرگی
اقتضای افتد و ساقان سفر بیا بیا کند و اگر عطار د مردم از زهره با او بود یکی
خال خراب باشد و شغنی از بیا بیا یکی از اصحاب سلاطین و حکام بیرون آید
و هلاکت مردم مری و اطفال باشد و اگر قریبا او بود یا ناظر بود یا مرگ یکی از بیا
دهان باشد و دیگری بجای او نصب شود و فراخی **احراق مشرقی در**
برج سرطان دلالت کند بر وفور نعت و اکابر و اشراف و عطار د کثرت از اجف
و مرگ قضاة و زهاد و سادات و اعیان و خلف در میان خلافت و صلاح اهل
قوات و دجله و عمارت و باطیات و خروج دشمنی از جانب مغرب و هب و بیا
شدیده و فراغت مکان ارمیه و بعضی از بیا مشرق و کثرت مایه و بیا بیا
خیرات و نظیر با شاه بر عا و بیا بیا خیرات و اهل بیا بیا و معوی و دلالت

و غایت میان ملوک و مرگ یکی از و زنا و عظمای و اشراف و قضاة و عیله فرخنده
بکریانی و اطفال بعضی از اهل مناصب و بیا بیا از آن و اوطان خود و یکی خال
اهل شام و فارس و خراسان و و حد و اعراف و در زمان خاصه و در شکران اگر زهره
با او بود یا ناظر یا کورانی عظیم شود و کارها بسته شد و اگر بخی با او بود یا ناظر
بیا بیا باری و مرگ جوانان و کورگان باشد و کثرت و در وقت بیا بیا از خندا
و ندان و کور بخت ایشان و اگر زهره با او بود غم و کثرت و بیا بیا بود و سال
میان نه بود و هوا معتدل گردد و علما و ارباب دین را کثرت رسد و اگر عطار د
با او بود غم و کثرت و بیا بیا و علما و فضل باشد و اگر قریبا او بود یا ناظر بد و
فراخی و شادی و بیا بیا مردم باشد و خرد و قرائل و کثرت معاملات **احراق**
مشرقی در برج میزان دلالت کند بر ارتفاع بنیاد و بیا باری غم و هلاک
اکابر و ارباب مناصب و بیا بیا و علما و فضل باشد و اگر قریبا او بود یا ناظر بد و
حسن خال اهل زابلستان و خورستان و کابل و مرگ اکابر و کورانی و اشراف
و فساد و غفل و خوشی هوا و توسط و خندا و اگر بخی با او بود یا ناظر با و فراخی نعت
و از زانی طعام بود و خوشی معاش مردم و اگر زهره با او بود خفی عیض و هلاک
زنان و اعرافان باشد و توسط و خندا و بیا باری و موت مردان و از زانی آنچه
بوزن در آید و اگر قریبا او بود یا ناظر بد و کثرت خرابی خسارت و وفور نعت و
توسط حال عامه و از زانی ماکولات بود و با و سحت و عیله و اشراف استانی
احراق مشرقی در برج عقرب دلالت کند بر کثرت انجمن و بیا باری

اصفا هان و اگر زهره با او بود یا ناظر یا بد و دلالت خراسان بیا باری شد و شغنی
از طرف مغرب خروج کند و کار و از ان پادشاه بر او غایب شده باطل کند و
اگر بخی با او بود یا ناظر یا او را در روزهای سخت ظهور یابد و در ناحت نعت
جعی خروج کند سیما کفر و عطار د نیز با او باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر
و اهل کتاب و ارباب ادب را اندیشه و فکر دست دهد و اگر قریبا او بود یا ناظر
بد و یکی جماعات اهل خراسان باشد **احراق مشرقی در برج اسد** دلالت کند بر کثرت
خسارت الارض و مکان ملی و خشی هوا و مرگ شخصی جلیل القدر و تفسیر اسرار
و شاید که ابرها خیزد و با زبان باد و پادشاه عراق را خفی عارض کرد و
عمل و و با مردم بد بیا بیا و سباع ضاده ظاهر کرد و مردم بد بیا بیا
مشغول نماید و بیا بیا نامرشد و دو باب سلامت نباشد و بزرگان اسفر
دست دهد و اگر زهره با او بود یا ناظر یا پادشاه را یکی از انکان دولت را
افت رسد سیماد و دلالت بابل و عراقی عیب و اگر بخی با او بود یا ناظر یا
ملوک را غم بیا بیا و در زمان و بیا بیا باطل شد و اگر زهره با او بود بیا بیا
هل باشد و اخلا و خشی رسد و عیض را خوف و بیا بیا و ارباب دین و اهل
و یانت حاضر رسد و بیا بیا حال زمان باشد و اگر عطار د با او باشد و یکی
و بیا بیا بیا باشد و خرابی و خشی و بیا بیا خاصه و دلالت بیا بیا
و عراقی عرب و اگر قریبا او باشد یا ناظر یا بیا بیا و دایم رسد لیکن بیا بیا
بیا بیا شد **احراق مشرقی در برج سنبل** دلالت کند بر کثرت دیار و
و خلعت

مرد و سوسه حال قضاء و فقها وقت خواب ایشان و جلای وطن اکابر و اشراق
و فساد ذریع و غلات و خروج جمعی از جانب مشرق و شدت سرما در مواضع سرد
و بسیاری آب و اگر فصل با او بود یا ناظر بد و ناسازگاری در غایب باشد و سلاطین
و حکام از غریبانی ایشان از دور کی و ملاقات کنند در جانب خراسان جمعی هستند که
و زود باطل شوند و اگر نه هم با او بود جمعی بی سر دنیا از طرف خراسان بعرون
آمده فساد کنند اگر عطا دهد یا او بود مکتب اهل علم بود و بسیاری و موت و قتل
یا بد و کمی غلات بود و اگر قهر یا او بود یا ناظر بد و اگر نه از اجاف بود و فساد
کشته ها و حدوث بازان **احراق مشرقی در برج قوس** دلالت کند بر بسیاری
بازان و کثرت قوت و موت خاصه در میان اهل دین و قوی و پنهانی یکی از غریبانی
و حکام در ولایت عراق و اگر فصل با او بود یا ناظر بد و قبح حب باشد در دین
فارس و نایجرات ولایت و کثرت بازان بود و اگر برج با او بود یا ناظر بد و در
فارس حربی دست دهد و از زانی و بسیاری بازان باشد و فراخی و غنی می باشد
مرد و اگر عطا دهد یا او بود یکی اهل اعلام و دفا تر بود و کثرت بازندگی
و کثرت کسب کارها باشد و اگر قهر یا او بود یا ناظر بد و غله نقصان کند
اشا سیر نباتات نیکو بود و بسیاری جایها باشد یا کثرت فقر و غلات بود
احراق مشرقی در برج حیدر دلالت کند بر خیر و نیک حال بعضی از ملک
و تیر و اسد و قوت و قوت و موت علماء و فساد اکابر و قتل عمرات و رفوت
هم از شدت برد و امراض خشک و کثرت غلات و قشوریش و و با و فساد در زمین
فارس

و کثرت بازان و دوام آن و خوبی نتایج و تزویج و مرگ شخصی معروف و بطلان
یکی از فراتان طان جانب مغرب و خروج اهل فساد و عراق عرب و خراب یکی
از سلاطین خراسان یا اعدا اگر فصل با او بود یا ناظر بد و خروج جمعی و درین
بابل بود و شخصی ذی شوکت و قوت با ایشان بود و دران سر زمین فساد کند
و اگر برج با او بود یا ناظر بد و در میان مردم بسیاری و مرگ بسیاری و مردم مغرب
کم شوند و اگر نه هم با او بود سال میاید بود و مردم را سلاطین حاصل شود و
از زانی ترخا و کثرت بازان باشد و علل و امراض در زمان بیدارید و اگر فصل
با او بود اهل علم با حال در حدیث کلام و یاد و بازان آید و اگر قهر یا او بود یا ناظر
با و پوسه بازان آید و حال بخار نیکو کند و نیکو معاملات و غنی می باشد
ایشان بود **احراق برج در برج حمل** دلالت کند بر زیان و فساد و بدی حال و پیرا
و اهل حال و عرض پیرایه های کمر و خشک خاصه بر تان و کثرت فقر و کدب و
قتل صدق و خیر و شدت دجاج و برف و خسارت لشکران و بسیاران باشد
و کمی خوابید اسرار و ظهور حجت و در خوا و اگر فصل با او بود یا ناظر بد و پیرا
آید و هلاک و فساد یکی از اهل علم باشد یا بازان سال خورده و اگر شقی یا ناظر
با ناظر بد و فراخی و از زانی باشد و خیرات بسیار و کثرت میاه باشد و کثرت
نعت و غنی می باشد مردم باشد و اگر نه هم با او بود از زانی ترخا و کثرت میاه
باشد و بسیاری نعمت و نیکو معیشت و خلاق و موت یکی از غریبانی مغلطه بود
و اگر عطا دهد یا او بود یا ناظر بد و سرخی و در هوا بیدارید و کثرت دغد و پیرا
یکان

فارس و کوهستان و نقصان آب چشمها و اگر فصل با او بود یا ناظر بد و سرخی
و خشک سال و ناسازگاری هوا باشد و اگر برج با او بود یا ناظر بد و باد و آب
و زود سرما باشد و اکابرانشادی و منفعت دسد و بازان و رعد بسیار و باد
و سال ستم ط بود و اگر نه هم با او باشد سال فراخ بود و بازان بسیار بود
و فراخی نعمت بود و غله را اندک نقصان از کثرت با او باشد و اگر عطا دهد
با او باشد بسیار غله بود و مرگ بزرگی باشد و کثرت بازان و باد و پیرا
سر غایت مردم شود **احراق مشرقی در برج دلو** دلالت کند بر نیکت هوا و هیما
اعدا بر بلاد و ظهور و شر و کثرت مرغ و ماهی و نیکو معاملات و مرگ اکابر
و اشراق و از زانی ترخا و فساد و شام و جزیره و پستان و تباهی مهقات
و زود و سلاطین و شدت برد و کثرت دغد و برقی و بطنی برت بود و صاعقه و بازان
و اگر فصل با او بود یا ناظر بد و شدت سرما و دغد و برقی و رطوبت بود و قوت اعدا
و کثرت مکت و از زانی ترخا و اگر برج با او بود یا ناظر بد و دشمنی خفیف بر تیر
و بقا کند و شاید کرد و ولایت خراسان باشد و کثرت دغد و مرگ و خروج
کند و اگر نه هم با او بود با دشتا بر دشمن نظر نماید و بازان بود و اگر فصل
با او بود کار و تیر تیرا شود و سرما های خشک باشد و فساد اهل علم و پیرا
بود و اگر قهر یا او بود یا ناظر بد و حصول خیرات و سایر نیک فساد آید و ابرها
بر خیزد و بازان با د و با د هجد **احراق مشرقی در برج صورت** دلالت کند
بر صلاح ملک و طیب قلب ایشان و کثرت دسل و سلاطین و خوبی غلات و از غلات

یک یکی از اعدایان انبی طاهر کرد و خاصه که برج در عا شد و مرگ کدبان
و جزان حادث کرد و کثرت نزل و د کلام بود و بر یکی از اهل سنان فرمود
و اگر قهر یا او بود یا ناظر بد و بازان بسیار آید و مزهات غاصد کرد و کثرت
هوا و قتل امراض و غرق سفایر بود **احراق برج در برج قوس** دلالت کند بر
بسیاری و پنهانی و شدت کربا و خشکی هوا و کثرت و با امراض خاصه بر تان و
قوت و مرگ در لشکران و فرقه و قهر بزرگی از ازان و خریق در جهان و حدوث
بروق و صیاح و هلاک و فساد و تباهی و بسیاری با نقصان غلات و اگر
فصل با او بود یا ناظر بد و مرگ حیوانات سم شکافه باشد و اگر مشرقی با او بود
یا ناظر بد و پیرایه چهار بازان دست دهد اما کثرت غنی شوند و اگر نه هم با او
بود بسیاری از ان بسیار بود اما بساوت بر خیزد و اگر عطا دهد یا او بود امراض
مملکت بسیار بود خاصه از هزاره و کوه و ماده نزل و اگر قهر یا او بود یا ناظر بد
امراض متده صعب عارض مردم شود **احراق برج در برج جوزا** دلالت کند بر خرابی
هوا و حدوث شر و در حوب و امراض حاکمه و مرگ یکی از غلات از علف سینه و
پهلوی و ضرر کتاب و ظهور نظم و بی اعتباری شفا و اعتبار اجلاف و حدوث
مرگ معافا و اگر فصل با او بود یا ناظر بد و امراض حاکمه کثیره عارض شود خاصه
سر سام و انچه بان ماند و مرگ احباب علم و دین بود و اگر نه هم با او بود یا ناظر
بد و شخصی از معارف اهل علم قتل دسد و بدی حال زنان باشد و اگر عطا دهد یا
او بود امراض کثیره ظهور نماید از باد های کرم و غلاتان خن و در حدیث و غش

عارضه کرد و شخصی بزرگ در عراقی عرب و با بل نعل رسد و مال و بضاعت
او تلف شود و زوری و مغرور و مضاده کند و اگر قمر یا او بود یا ناظر یا
نقره بسیار بپایان مردم و دایره و اعظم ذلیل کردند و از اجزای و در کالوی عظام
شایع کرد و بدندان و پرستانان بسیار شوند و ظلم و ستم بدیدارند **احراق**
میرج در برج سلطان دلالت کند بر شکست کرمان و مجادله در میان مردم و موت
بعضی از امرا و حرق و تاجیر شمالی و حلقه شد جدی و فساد غلات و هبوط دواغ
و خرچ جوی از جانب مشرق اما مکتب نساخت کرد و اگر فصل یا او بود یا ناظر
با و تباهی غله و سیه باشد و یکی از کبار الناس رحلت نمایند و اگر شتری ناظر
بود یا ناظر یا مردم بزرگان و اهل دین و علم باشد و اگر در هر یا او بود جوی از
ناحیه جنوب بیرون آیند و خلافت پادشاه وقت کند و حدیث گناه باشد و
باد کرم و سحر باشد و مواضع مستعد و غرق سفاین و اگر عطارد یا او بود
پادشاه و زود و گناه بود اما بعد از آن هوا روی با اعتدال او در و تباهی حال مردم
اصیل باشد و کساد بازارها و بی قیچی جواهر باشد و اگر قمر یا او باشد یا ناظر
با و از جانب مغرب جوی برخاک بیرون آیند و زود و باطل شوند و گناه باشد و از آن
با و و مریضات را بدان سبب نقصان رسد و اهل خانه را حال نیکو کنند
احراق میرج در برج اسد مخفی نماید که حشر میرج در اسد مع هذا که حشر
باشد و ذلیل گریهای با فراوان است چنانکه کلان بطلیموس در کله سی و هفتم شوه
الضلع مشعل است بان و خواهر قدس سزه باین نحو تفسیر فرموده که چندی که گوی که

مراج

مراج در تاجستان بپیرجی رسد که چنان آذتاب بان بپیرجی آید هر که شود آن تابستان
کرم تر از معقود باشد مانند میرج و رسد استی کلان قدس سزه اما اگر کسی اکبر
دیگر در وقت میرج متصل باشد تفاوت کند و در شدت و خوف چنانکه اکثر
زهر متصل با و باشد با و آنها قوی شود علی الخصوص در مواضع مستعد چنانکه
قوی ترین بروج اعطارد است و اگر قمر درین حال یا او بود میرج یا شایع تا گید
امر مذکور کند و تا یکسال دیدیم که میرج در برج اسد حشری شد و زهر و غلظت
مقدار بود چون وقت مقرر کرد و آمد و سحر هرات اتفاق افتاد در آن ولایت
چند روز که گناه عباد شد که مردم مسن هرات گفتند هر که این قسم کرم شاه
مانند و در مقامی الحال و در بولکات باران عظیم شد چنانکه سیاه آب و آب
و در خانه هرات طغیان نموده مدتی بقیه و کلاری آمد و چون قلب تابستان و محل
انجوا محسوسات صیغی بود شبانات و بسایق اینی افتع تمام رساید و باطل و احراق
میرج در برج اسد دلالت کند بر تباهی حال مردم و فساد دین و خورج اعدا و غلظت
و وضع اسفارد و شاید کرافت میرج رسد و سلاطین عراقی عرب را خوف باشد و
شدت گناه بود و عدد و برقی و با و آید علی الخصوص در مواضع مستعد و اضطرار
عساکر و کثرت رسل و سایل میان ملوک و حرق و سبی و قطع طرق و ظلم ملوک
و حکام بر و غایب و دینار اما که در کان و چار یا بانان بسلامت باشد و یکی
از غیر کان رحلت نمایند و اگر در دهر اول بود پادشاه بر یکی ختم و غضب کند
و اگر در دهر اخر باشد پادشاهی بنام شود و اگر فصل یا او بود یا ناظر یا جوی

و اگر عطارد یا او بود فراخی و از دانی باشد و بدی حال علماء و فضلای و
مرکب یکی از اهل قلم و گریهای سخت بود و اگر قمر یا او بود یا ناظر یا وقت سیه
بود و نوحه از آن باشد و مردم شاد شوند **احراق میرج در برج میزان** دلالت
کند بر قتل میان قبایل عرب و بسیاری با دهای تند و حدیث و عین و عتار
در مردم و سوء حال عجم و مع هذا بیکر بر عرب استیلا نمایند و وضع اعدا
در طرف مغرب و از دانی و تشریش رعایا و اگر فصل یا او بود یا ناظر یا و حال
عجم تباه و شوش کرد و عرب بر ایشان مستولی کرد و اگر شتری یا او بود یا
ناظر یا و حال عجم نیکو بود و بر عادی ظفر نماید و کار ایشان بزوری با صلح
آید و اگر زهر یا او بود فراخی حال باشد و حال مردم نیکو بود و بعیش و غریب
مشغلی نمایند و اگر عطارد یا او بود فراخی حال باشد و دشمنی از جانب مغرب
خروج کند و از جمع کثیر اقبال رساند و اگر قمر یا او بود یا ناظر یا و نوحه طعام
از آن بود و بعضی از ملوک و حکام را در بنها رسد **احراق میرج در برج عقرب**
دلالت کند بر سختی و بیخ رسیدن مردم بمقدم موت و حدت پادشاهی جابر
قتال و کثرت حرب و مجادله و جزاوت هوا و فساد حال و داب سیمان است و
استر و شدت حاجت ملوک بشکو و سیاه و قتل قریب جز و عساکر و کثرت
و انتقال این گروه و خروج جوی از عادی از جانب مشرق و کثرت با نازات
و اگر فصل یا او بود یا ناظر یا و دشمنی شد و با س از نرسان خروج کند و اگر شتری
یا او بود یا ناظر یا و اینجا نیز اقتصادی خروج اعدا کند از آن طرف و بسیاری با و

از اعدا خروج کند و بزرگی و اقبال رساند و اگر شتری یا او بود یا ناظر یا و
جوی از اعدا خروج کند و بزرگی بخت یا اقبال رحلت نمایند و قضاة و ادبی
رسد و اگر زهر یا او بود سال فراخ بود و از دانی نوحه باشد و حال مردم
با صلح آید و پادشاه عرب قوت یابد و احوال مردم خرابان نیکو کنند
و یکی از دشمنان اعدا از اعدا مرض سخت عارض شود و کثرت بازان و عدد و قی
باشد و مردم رسول و مواضع مستعد و سواد و اگر عطارد یا او بود از آن
مغرب دشمنی خروج کند و بزرگنا و همی رسد و مردم با بل نا حال تباه
کرد و مردم ادیان و کاتبان باشد و چنانان و اطفال نا عظامه رسد و بپیر
پنداری پادشاه بود اما بسلامت بر خیزد و از دانی نوحه باشد و امکان ظهور
یکی از علامات ایتی خاصه که احراق و عارض بود و اگر قمر یا او بود یا ناظر
با و نوحه سیه کران بود و مردم حالت را افت رسد **احراق میرج در برج سنبل** دلالت
کند بر کثرت امراض و موت و در خلافت و خرج دقت یکی از سلاطین و خسارت
لشکر یا و قتل قریب امرا و مکره رسیدن از سلاطین بکتاب و اهل قلم
اما بسلامت بیرون آیند و از دانی بود اگر فصل یا او بود یا ناظر یا و زوری
با و بپیری با افت رسد و بسلامت خلاص یابد و اگر شتری یا او بود یا ناظر یا و
بسیاری قوت و موت بود و خرابی بزرگی و تباهی حال قضاة و شایخی و مع حد
فراخی و از دانی بود و با دهای کرم بود و اگر زهر یا او بود مرگ زنان و چنانکه
باشد و از دانی نوحه و فساد دواغ و الهه فاضل و ضایع شدن عطر لایق و

اگر عطارد

باشد و اگر هم با او بود و عدو برقی باشد و اگر قریبا او بود و بازان بسیار
خاوت شود چنانکه بعضی مواضع روی خرابی نهد و شاید که صاعقه افتد و اگر
عطارد با او بود بازان با او بود و حرق مواضع و در عدو برقی باشد و اگر قریبا او بود
یا ناظر بری تعیین هنر و بارندگی باشد و هر سه نظر سفید و آفتاب حکم بکثرت
و عدو برقی و قتل بازان کرد است **احترق میخ و در برج جدی** دلالت کند
بر حرب و قتال و مرگ یکی از سلاطین و شجاعت و خلف در میان مردم و قتل
فرایند سپاهیان و امرا و ضیاع اسلحه و ازاد و ملال یکی از صلیب از جانب سلطان
و حاکم و کثرت بیعت و دودها و آتش افزادن در خانهها و فساد چهار پایان نادر
کش و تلف و سقط شدن کسبند علی الخصوص بره و باد های غریب که بدست
و زراعت نقصان رسانند و خسارت لشکریان و اگر چهل با او بود یا ناظر بود
اهل و جوانان از سلطان ضرر و آفت باشد و کدورت خداوندان علم دین بود
و اهل تفری و استیغنی رسد و سرهائی با فراط باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود
حال اهل بزرگان با صلاح آید و یکی حال اهل دین و علم بود و قصه و آداب از آن
بجاست رسد و عوام الناس را رخ رسد و سکنان عین و ثانی استغنی و محرق
باشد و اگر هم با او بود سالها میماند و اعتدال هوا باشد و مردم با خوشحالی
و شگفتی دست و دود و عین در هوا علامت ظهور رسد و بازان بسیار آید
و اگر عطارد با او باشد باد های سفید جهنم نقصان اخبار باشد و احوال اهل
قلم و دبیران مختل آید و اگر قریبا او بود یا ناظر بود و کثرت امطار بود و طغیان میانه

و بعضی

و بعضی کوی یا چشمهها نقصان پذیرد **احترق میخ و در برج جدی** دلالت کند
بر خشکی هوا و قحط و از اجیف و خلف و ناسازگاری ملوک و حاکم با یکدیگر و
حدوث امراض و موت در میان مردم و شدت بره و قحط و قتل ازاد و عیالان
و کثرت بیاع موزیر و قتل امطار و شاید که هر دو در حد وسط بود و قتل یکی
از اهل سلاح و فساد خال چهار پایان و تلف ایشان و وفو زمانه کی سپهر نادر
و قایلان عساکر و اگر چهل با او بود یا ناظر بود و سرها بخت سخت بود و
تاریکی هوا و آبها و بخارها بسیار باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود
برودت هوا بود و خال سپاهیان بیکدیگر گزند و قحط ازاد باشد و اگر هم
با او بود باد خنک بسیار آید و برف و جلید باشد و آبها خیزد و بعضی گویند
و عدو برقی باشد و بازان کم آید و اگر عطارد با او بود باد های ناخوش دریا
کار بسیار جهد و بارندگی و سرخی هوا و رخایت بود و اگر قریبا او بود یا ناظر
باد و باد باران بسیار بود و گویند بازان در حد وسط بود و آبها از سر ری و
خشکی عارض شود **احترق میخ و در برج دلو** دلالت کند بر اعتدال هوا و بیاضی هوا
الناس و کدورت فغان و ظهور زنا و فساد و کثرت بازان و حدوث قتلها
فغانی و جلا و وطن سپاهیان و کربانی سلاح و اگر چهل با او بود یا ناظر بود
سرمای سخت بود و گویند تا یکماه برادر و در خنکها سرما آید و برف بسیار
و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود و سرخی سخت بود و آبها از سر ری رسد و اگر هم
با او بود طالا و تباه شدن و غرق و زنا آشکار شود و بازان بسیار آید و اگر عطارد

با او بود بازان بسیار آید و طغیان آب بود و دبیران و اهل قلم و ادبیت رسد
و باد های مضطرب جهنم و اگر قریبا او بود یا ناظر بود و خشک تر از یکدیگر
عطارد بود **احترق میخ و در برج حوت** دلالت کند بر حبس میان سلاطین و قوما
و همان و خالی و قحط بسیار و قحط و غنایت باد شاه بجانب امر و لشکریان
و اکرام و انعام و درباره ایشان و در عدو برقی و کثرت امطار و سیول غریبه
و ریاخ عاصف و فساد ذرع و کشت و ظهور ناخوش و طرف مشرق و حد و شصت
خاره و تلف شدن حیوانات آبی و اگر چهل با او بود یا ناظر بود و در کثرت فغان
و کثرت و در سالان خروج اعدا بود و اگر مشتری با او بود بازان رسد و قری
کنند و بشوهران تسلط نمایند و بازان بسیار قریب آید و فساد غلات بود
و اگر عطارد با او بود باد و بازان بسیار آید و بعضی گویند بازان کمتر آید
و اگر قریبا او باشد یا ناظر بود و مثل عطارد باشد **احترق زهره و در برج حمل**
دلالت کند بر حدوث موت زنان و خسارت مطربان و غزول بازان و کثرت
و عدو برقی و هرب و ریاخ عاصف و شاید که از عفت هوا امراض خاره و تباه
خاوت کرد و خاصه در زنان و سستی و ضعف بهایم بود و اگر چهل با او باشد
یا ناظر بود باد های سخت جهد و کارهای صعب پیش مردم و بیم دمای باشد
و اگر مشتری با او باشد یا ناظر بود باد های معتدل و زرد و خرابی عذر باشد و فساد
اهل نادر بیکدیگر و کارهای فاسد شده اصلاح ناید و بیکدیگر عیالان مردم
شایع کرد و آقا هر سه حکیم کرد و حکم مشتری درین باب مثل حکم چهل باشد
و اگر قریبا

و بعضی

و اگر مشتری با او باشد یا ناظر بود کثرت امطار عظیمه و ترابری میانه و انهار و غلغله
و هرب و ریاخ و حدوث امراض کثیر بود و اگر عطارد با او باشد و بازان بسیار
عظیمه و علفهای خاره و باد و بازان و در عدو برقی باشد و اگر قریبا او باشد
او باشد و بازان بسیار کثرت شود اخبار و فغان و قحط و **احترق زهره**
در برج ثور دلالت کند بر موت و مرگ بعضی از اهل بزرگ شاه و فساد احوال دنیا
و غیر امیران و استال سپاهیان و لشکریان از فتن و بدی حال اهل طرب و فساد
میوهها و سقط شدن مواشی و صلاح ذرع و کشت و آذانی در زمین شام و حدوث
ظلم و تعدی و در کثرت بصر و همان و فساد و جواهر پهل جمع و زبرد و مرغان آید
و سست سر و اگر چهل با او بود یا ناظر بود و تباهی فغان و غم و حیران باشد
و پیاری و مرگ زنان و چهار پایان و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود احدی جدا لیل و
صاحب و فساد الخبث و احکام او را مثل احکام چهل کند و در بیکدیگر گویند هوا
خوش کند و باد های معتدل آید و خوبی بقر بود و امرانی نفق و بونری را
بیماری رسد و اگر میخ با او بود خال مردم و سستی کشته شود و اگر قریبا او باشد
و باقی احکام مثل عطارد بود **احترق زهره و در برج جوزا** دلالت کند بر مرگ
زنان و سستی حال مطربان و نخشان و قتل فرایند ایشان و باد های مضطرب و لحقی
افت بکتاب و کثرت بیماری در میان رجال از بادها و فتنه اقسام السیم العاقبه
باشد و اگر چهل با او باشد یا ناظر بود و بزرگان اهل طرب و انکس رسد و موت
در میان مردم و بصر و سالخیزه و هر سه و ظهور بیماری در میان خاندان و اموات

بجز بود و تباہی غلات و غنای باشد و اگر شتر با او بود یا ناظر یا بادشاهی
بجز شود و یکی از آن در برای کسب افت و نکبت یا کد و رت بسیار رسد و عقوبت
نزع دکت بداید و اگر مرغ با او بود یا ناظر یا بادشاهی سلیم العاقبت و شاد
و اعتدال هوا باشد و قتل افات و خوار و اگر عطار با او بود و در ریاح
باشد و قوی یکی از اهل قلم و کرمی هوا بود یا آمدن پیرمردی و بعضی فریضه یار
اید و اگر قوی او بود یا ناظر یا بادشاهی ابرها و بخارها باشد و نزول یا زان **آثار**
زهر و دوج سرطان دلالت کند بر خشکی هوا و قوت و معیت و در زمان
و کد و رت و از ریحی مطربان و ارتفاع ابرها و شاید که در بعضی مواضع مستعد
یا زان شود و سلامتی کتبها و کثرت ایضا باشد و از زانی و خفا و ظهور کد
تحت در مردم و سلامتی نجات بود و اگر زحل یا او بود یا ناظر یا بادشاهی معتدل
و خوش کد و اگر شتر با او بود یا ناظر یا بادشاهی مثل حکم زحل بود و اگر مرغ یا او
بود یا ناظر یا بادشاهی است و در مردم و کثرت شخصی نیز بود و کرمی سخت و مستعد
کرم و مردم بر بیکاری و طبالت مشغول و مقابل شوند و شدت غم و هر چه و کد
در خلایق و بادهای سخت و زرد و اگر عطار با او بود کرمی سخت بود و بسیاری
کرم و خراب و قشیری و بزرگان و خمرهای نافرین و زانی یکی هوا باشد و اگر قوی او بود
یا ناظر یا بادشاهی حکم عطار بود و **اختلاف زهر و دوج اسد** دلالت کند
بر تباہی حال زان خاصه زان بادشاه و خواتین معطر و کثرت هب و ریاح
خار و حد و تسمیم و زرد باد و عرب و حکم فاضل هر لایق مغربی کد و طیب
هوای

هوای تابستان و اعتدال ان باشد و بسیاری و با و معیت و در زمان و قتل و
مطربان و اهل قلم و میر و تار و کرمی لباس و قهر و عطش و سوز و غم
زان و خادمان و بی ادبانه و سلاطین و قضاة هان و اگر زحل یا او بود یا ناظر
با و شخص نیز یکی و اگر از طبقات زحل بود یا بادشاه و سلاطین و خوار و فتن
و ناسازگاری از خواجه بود و زان از شوهران بدی بدین و فساد حال ایشان
بود و بسیاری و دمی و سوز و خوار و کثرت سلامتی مسافران بود و
اگر شتر با او بود یا ناظر یا بادشاهی و کرمی و خن و شخصی نیز بود و بجهت شتر
و باقی احوال مثل زحل باشد و اگر مرغ یا او باشد یا ناظر یا بادشاهی کرمی و کد
بود و خن و خن باشد و معیت یکی از بزرگان دست و در و سوز و فساد میان احوال
سلاطین و قهر و کد و کثرت زان و ظهور رسد و اگر عطار با او بود یا ناظر یا بادشاهی
و اهل قلم و غم و مردم رسد و بعضی کرمی و صانع حال ایشان بود و کرمی بدین
و معلوبات و خوار و عطش و اگر قوی او بود یا ناظر یا بادشاهی کد و کرمی و بعضی
کرمی و صانع مهملات ایشان بود و باقی احوال مثل عطار بود **اختلاف زهر و دوج**
سبله دلالت کند بر حد و زان و در مواضع مستعد و قتل و خوار و مطربان
و ارباب موسیقی و فساد حال زان و تدر و خواب و اعتدال هوا و بادهای خن
و رخص طعام و افت یکی از اهل مشایب و بدین و سلامتی عامه و دوج مردم اصیل
و اگر زحل یا او بود یا ناظر یا بادشاهی خن و بسیار و بدین و بادشاهی و زان
کرم و غم و مردم رسد و مردمی از بزرگان رحلت نمایند و اگر شتر با او بود

یا ناظر یا کد و رت یکی از قضاة و ضما باشد و باقی احوال مثل زحل بود و اگر مرغ
یا او بود یا ناظر یا بادشاهی احوال صادر کرم و بدین کرمی از اهل شجر زان
وقت خوار و رسیده و کثرت نماید خاصه که قریب یا او بود و مردم عامه باشد از حکما
و اگر عطار با او بود یا ناظر یا بادشاهی و بدی حال احوال و تباہی کار زان بود
و غم و مردم رسد و اگر قوی او بود یا ناظر یا بادشاهی و سلامتی مردم و از زانی و خفا و خن
و عا و بادشاهی زان بود **اختلاف زهر و دوج میزان** دلالت کند بر کثرت آب
و رطوبت هوا و امکان باران و ضرر ملاحین و مردم و خواتین و خروج دشمنی از نواحی
جنوب و خن و حال عرب و کثرت ریاح جنوبی و از زانی و خفا و اگر زحل یا او بود یا
ناظر یا بادشاهی از تاحیر و عرب خروج کد و کد و رت و ناظر یا بادشاهی و احوال دولت یا
و سرهنگان رعایت و تربیت یا بدین و بعضی از قبایل عرب نا افت رسد و اگر شتر
یا او بود یا ناظر یا بادشاهی مثل حکم زحل باشد و اگر مرغ یا او بود یا ناظر یا بادشاهی از
ناحیت جنوب بدین نماید و بعضی از ناحیت خراسان و کد و اهل و عرب و عرب
ناسیتی رسد و میان سبأ اهلان خصوصیت افتد و خراش اسرار بود و اگر عطار
یا او بود یا ناظر یا بادشاهی و زان و از زانی و خفا باشد خاصه که ماکولات
و آنچه تراز و وکیل و فرشته و دبیران و اهل قلم نا مخاطب و معاتب سازند
و اگر قوی او بود یا ناظر یا بادشاهی از زانی و خفا باشد خاصه که ماکولات **اختلاف**
زهر و دوج عقرب دلالت کند بر مردم زان و خا و بدی حال ارباب
طرب و خواتین و بسیاری بسیار میان زان و سلامتی مردان و کثرت ابرها و خن
یا ناظر

یا ناظر یا بعضی کرمی زان اندک باشد و قوت اساطیر و خروج جوی از نواحی
مشرق و طرف خراسان و قوت اهل ادب و دین و صانع حال ایشان و اگر زحل
یا او بود یا ناظر یا بادشاهی و خن و دوج مردم باشد و کثرت خوار و کد
و اگر شتر با او بود یا ناظر یا بادشاهی و از زانی و خراش بود و سفرها و قتل و حرکت
بسیار افتد و قوت ارباب و دوج و تقوی نیز بدین و کثرت خیرات و طغانات
بود و اگر مرغ یا او بود یا ناظر یا بادشاهی و اول و نستان با زان بسیار اید و از غریبی
نماید و جوی از جانب خراسان خروج نماید که بسیار از اوقات باشد و اگر عطار
یا او بود یا ناظر یا بادشاهی و ادب و قوت و رعایت یا بدین و مردم بسیار باشد
و اگر قوی او بود یا ناظر یا بادشاهی و سلامتی خلایق بود و با زان بسیار اید **اختلاف زهر**
دوج قوس دلالت کند بر حد و ابرهای پیوسته و نزول باران و
هبوب ریاح و شدت بود و بسیاری و مردم زان و قتل و خوار و مطربان و بدین
حال خواتین و صانع ارباب دین و علم و خرج جوی از نواحی و مردم و اهل قلم
و شکستن ایشان و کثرت غم و استیلا و سفکدن بر ایشان و اگر زحل یا او بود یا ناظر
یا ناظر یا بادشاهی عبد اللطیف سجری کد یا حال اهل ادب و کد که خاصه و کد
خراسان و بعضی و یکی کد شدت حال مردم بود و تباہی علم و دین و اگر شتر با او
بود یا ناظر یا بادشاهی یا بادشاه و مردم را ضعف و سستی افتد و کد و از غم و کد
و ظفر یا بدین و اگر مرغ یا او بود یا ناظر یا بادشاهی و کثرت غم بود و مردم سفید بسیار
و از زانی خروج و تقدیر نمایند و ظفر یا بدین و اگر عطار با او بود یا ناظر یا بادشاهی سخت

و بسیار باد بود و اگر قریب او بود یا ناظر یا وسیع او بود باشد **احراق نهم در**
برج حکمت دلالت کند بر حدوث طاعون در میان مردم و هبیب دیام و ارتفاع
بنازات و نزایله ایجا و حرکت باد شاه خرق و حصول اموال باد شاه زاده
فساد حال عامه اگر زحل یا او بود یا ناظر یا حکم یا بل سحر کند و از آن خیره
منفعت یابد و زیادتی خرابی باشد و اگر مشتری یا او بود یا ناظر یا و خرابی
سلطین زیاد شود و بدی ناظر یا او بود و بدی خالی از او باشد و ترس و بیم
خلایق و اگر مریخ یا او باشد یا ناظر یا او باشد یا ناظر یا او باشد و غناقت
زنان باشد و اگر عطارد یا او بود یا از آن بسیار باشد و تیرگی هوا بود
و اگر قریب او باشد یا ناظر یا او باشد و شل چک عطارد **احراق نهم در برج دلو**
دلالت کند بر کثرت آب چشمه ها و رودخانه ها و حدوث بارانهای معتدله و آبها
خشک و ارتفاع بنات و موت و زلزله و اگر زحل یا او بود یا ناظر یا او باد شاه
خرق عرب سفر کند و در آن منفعت یابد و سرخای سخت شود و هر کسی که در حاکم
بود و غرات تلف شود سیما که در درین حال راجع باشد و اگر مشتری
یا او بود یا ناظر یا او بود یا هر اعتدل کند و زیادتی اموال باشد و در آن منفعت
اشتشک و وسو ناظر یا او بود یا اگر مریخ یا او بود یا ناظر یا او بود و در آن منفعت
کند و هر کسی که بد شدت برده بود و برف آید و میوه ها نقصان عظیم کنند
و اگر عطارد یا او بود یا از آن بسیار آید و آب چشمه ها قوت گیرد و هر کسی که بد
سرخای هوا برف و هلاکت غرات بود و اگر قریب او بود یا ناظر یا او باد شاه ناظر یا او بود

و اینها زیاد کرد و **احراق نهم در برج حوت** دلالت کند بر بیماری مرغ
و ماهی و کثرت آبها و خرابی گشت و زرع و خلقت و سرخای هوا و فساد باران
و حدوث موت فجاءه و اگر زحل یا او بود یا ناظر یا او بود یا ناظر یا او بود و در آن
مفاجعه بود و زحف ادوی باران باشد و اگر مریخ یا او بود یا ناظر یا او بود و در آن
معتدل کند و لشکر یا از آن است و در آن منفعت یابد و خوف باشد
از قاطعان طریق و اگر عطارد یا او بود یا ناظر یا او بود و در آن منفعت یابد و خوف
و زرد و فساد آید و کجی میوه و شکوفه باشد و غیره و هر کسی که ناظر یا او بود
و اهل علم کرد و اما از و خلایق یابد و اگر قریب او بود یا ناظر یا او بود و در آن
بود و گویند بیماری عامه باشد **احراق عطارد در برج حمل** دلالت کند بر کثرت
و عرب در عراق عرب و زمین یا بل و کثرت باد و سرخای حدوث باران و خلایق
آبها و رعد و برق و موت یکی از عظمای و قتل یا سیاست یکی از مملو ثبات
دار القضا یا دار القضا یا و یا از آن اختلاف یا از آن اب ادب و خیال یا اهل
شرح و علم و افت یکی از رؤسا و اگر زحل یا او بود یا ناظر یا او بود و ارتفاع
بنات و خلقت و موت هوا بود و بارانهای ناخوشی منفعت و زرد و اگر
مشتری یا او بود یا ناظر یا او بود یا یکی اهل سلاح باشد یا یکی اهل آلات مثل زحل
بود و اگر مریخ یا او بود یا ناظر یا او بود و برق بسیار آید و کثرت باران و مرگ
سپه و عظمای و غراتی طعام بود و اگر نهم یا او بود یا از آن منفعت یابد و غرات
آبها و غراتی نعمت بود و بیماری زلزله و هج باد و اگر قریب او بود یا ناظر یا او بود

نرخها معتدل هوا باشد **احراق عطارد در برج ثور** دلالت کند بر غرای اهل
بابل و خرق یا اهل بابل و حکما و فساد اموال کتاب و زلزله و موت و سیما
یکی از ستیغیان عظام و حدوث باد و زلزله و وقوع امراض حسن الخلقه خاصه
و زلزله و سلاطین مردم از اوقات و اعتدال هوا و غراتی نعمت و از آن منفعت یابد
زحل یا او بود یا ناظر یا او بود یا هر اعتدل هوا و سلاطین مردم بود و اگر مشتری یا او بود یا ناظر
یا او بود یا از آن بسیار آید و مرگ ناگاه حادث کرد و بارانهای سخت و زرد و اگر مریخ
یا او باشد یا ناظر یا او بود یا از آن امراض کثیره از غرات و بیا اعتدال کرد و اگر
نهم یا او بود یا ناظر یا او بود یا از آن زلزله بود و اگر قریب او بود یا ناظر یا او بود و از آن
البس بود **احراق عطارد در برج جوزا** دلالت کند بر هبیب بکشا
و کثرت از اجیف و سفیان دروغ و آمدن باران و موت خاصه و زلزله و کثرت
و از آن منفعت یابد و اگر زحل یا او بود یا ناظر یا او بود یا از آن امراض کثرت
لاستی کرد و یکی از آن اب حساب یا از آن است و از غرات و امراض کثرتی تلف شد
و اگر مشتری یا او بود یا ناظر یا او بود و کثرت ارتفاع و نعمت عام باشد و سلاطین مردم و
احمد عبدالجلیل که بد بیماری و موت و در میان مردم شیوع یابد و اگر مریخ یا او بود
یا ناظر یا او بود یا موت سناخ شود و اگر نهم یا او بود یا ناظر یا او بود و از آن
نرخها باشد و امراض دموی و سرنام ظاهر کرد و اگر قریب او بود یا ناظر یا او بود
هوا و سلاطین مردم باشد **احراق عطارد در برج سرطان** دلالت کند بر کثرت
بار و امکان باران و شدت سرما و خلقت میاه و خشک شدن چشمه ها و کجی آبها
در بناها

در بناها و یکی خال و در آن واحد فوت امراض و بدی خالی از آن اب اقرب باد شاه
و خرق و شبی و در عراق عرب و خراج شدن بندگان و کساد شدن قیمت
ایشان و خلایق و فساد در میان رفقای و تباهی خال کتاب و اگر
زحل یا او بود یا ناظر یا او بود یا هر اعتدل هوا و سخت جسد و کشتن ناظر یا او بود و باران
بر بزرگی غضب کند و شاید کمرس و سالخیزده باشد و سرخ و بسیار بود
اشتیاق کرد باشد و اگر مشتری یا او بود یا ناظر یا او بود و در آن منفعت یابد و غرات
العاقبه باشند و غلات از اوقات تمام رسد و غراتی یک آید و از آن منفعت یابد
و اگر مریخ یا او بود یا ناظر یا او بود یا مرگ کند که کثرت بسیار دست دهد و
کثرتی رخها و سختی که ما باشد و گویند هر اعتدل کند **احراق عطارد در**
برج اسد دلالت کند بر غضب ملوک بر بعضی از عظمای و کتاب و تفرقه اهل
ایشان در میان خاص و عام و موت اغنام و زدن باد های که و قتل فرایند
از باب حساب و قضا و سقوط بر یکی از دیر اعتدال و شاید که غضب باد شاه
در آمده بقتل او اشاره شود و اگر زحل یا او باشد یا ناظر یا او بود و زلزله
یا یکی از اعیان ستم و حقت کند و بر اهل علم و زلزله و کثرت خورشید بکثرت
کرد و بعضی از انصاف ساقط سازد و اگر مشتری یا او بود یا ناظر یا او بود
باد شاه و احسن سیرت و مجرمان با طلاق فرمان دهد و یکی از بزرگان را که
مدتی در حبس و قید باشد عفو نماید و از آن منفعت یابد و اگر مریخ
یا او باشد یا ناظر یا او بود و زلزله باشد و باد شاه بر یکی از اعیان بسیار

معتبر غضب کند اما حال ظاهر لشکر بآن نیکو گذرد و مال بسیار بخیر آباد شد
دوایند و اگر هم با او بود بیماری و خوف جانان و گدازگان مکتب نشین
و پیش از این بود و باد شاه با اهل بیت خود احسان نماید و اگر چه با او بود یا ناظر
با و باد شاه حکام و خاص نام را با انعام عفو و بهر منکر اند و هر من گوید
باد شاه بر یکی از وزیران و فوای کتاب و اهل بیاق غضب کند **احراق عطار**
در برج سنبله دلالت کند بر حرم و همت در بلاد روم و خشکی هوا و بی شافع
کتاب و صنعتی حال فقر و قوت کردگان و خروج جمعی از طرف مشرق و هبیب
در یاج و دیر و سمرقند و بلاد و فساد و بیاض و نقصان خراجها و تباهی مالها
و اگر فصل با او بود یا ناظر بران موت بر یکی دست دهد و خروج شخصی از مشرق
و طرف خراسان که علیه القلب بود و اگر مشرقی با او بود یا ناظر با و تاجان او و عفا
نیکو بود و غیای و منافع باشد و باد شاه بر عیال یا ترجم کند و تخفیف مطالبات
دهد و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و از ناحیت مشرق و جانب خراسان دشمنی
خروج کند و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و باد شاه و حکام بصادا و کار سفلستان
بالا گیر و متباهی حال تخریب بود و باد های سخت و زرد و قحطی که بر زمین و آسمان
ناید و افند و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و باد های زو یا تخریب و در دنیا یا غنا است
و **احراق عطار** **در برج موی** دلالت کند بر طوفان سخنان و دعو و نکبت
کتاب و حدیث باد و باران و وسط طال اسفار و بیماری و دزدان خاصه
دو بلاد مغرب و بر زدن شدن دوزان و حدوس و سراس و چون و اگر فصل
با او بود

با او بود یا ناظر با و زخمها می در دستها و تعدد سیمای اخیر و زدن و کین خرید
و قیامت شود و زدن را امراض شدید و عارضی کرد و خاصه در دیار مغرب و
اگر ترنج با او بود یا ناظر با و از نانی و زخم بود خاصه در دیار مغرب و اگر ترنج با او بود
یا ناظر با و از نانی و زخم بود خاصه در دیار مغرب و اگر ترنج با او بود
و اگر ترنج با او بود که کشت و دروغ و از جیف بود و کار مردم سفل بالا گیر و صاحب
مالا بد منه گوید ایشان عرب باشند و هر من گوید از نانی مالکی لالت بود و اگر ترنج
با او بود یا ناظر با و حال مردم نیکو گذرد و الا انکد اندک عارضه میان خلایق
در نانی و هر من گوید از نانی مالکی لالت بود **احراق عطار** **در برج عقاب** دلالت
بر بیماری و ابرها و کثرت باران و زدن باد های سرد و سرخا کتاب و مذات
و زدن اهل قلم و کثرت علم و فضل و لایق شدن شدت بر اهل بین و حجاز
و ظفر بر یک بر اعدا و کثرت تدویر و کتب و شیوع صوت کردگان و اگر فصل با او
بود یا ناظر با و اهل حجاز و بین را سستی و سد و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و
اهل حجاز و بین را سستی و نکبت و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و باد شاه بر
دشمن ظفر ناید و هر من گوید که دران دشمن هم از حاشی و خدم باد قی و اگر ترنج با
او بود یا ناظر با و خروج دشمن بود از ناحیت بین و طایفه یا از ترحم یا از مدح
بمغرب باشد و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و
و سلاطین و سنان و حال اهل قلم و فضل و تبار شود و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و
باد بسیار و زدن و تباهی حال زمین باشد **احراق عطار** **در برج قوس** دلالت

کندی بر وقوع و با وحد و باد و باد نیکو و اگر فصل با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و
طریق و فساد و جزایات و بی و بدی حال دوزان و اگر فصل با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و
و شاید که امیری یا فوری باشد و اگر فصل با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و
بود و سیراب و استرخا و در ولایت خراسان و اگر مشرقی با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و
با و حال و جانب خاصه شریک کند و سیراد و ولایت فارس و عراق و اگر ترنج
با او بود یا ناظر با و خلائق عدا باشد و نکبت و تخریب و باد های تند و عرق دوزان و آفتاب
بی نفع و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و انجمن نادر و باران بی نفع باشد و بیماری یا آفت
یکی از کتاب انتاجات بابی و احصاء الجلیل گوید نباید **احراق عطار** **در برج جگر**
دلالت کند بر جدوت باران و شدت برف و فساد و اشجار و باد های عجاج و وقوع مرگ
مسافر و اب و دوا و اهل و فاق و نکبت بعضی از اهل قلم و بر کمان احکام و شل
احمد عبد الجلیل و امام بختی و صاحب طایفه که در کتب تا هفت روز و سیراب و
بود و تاج الدین اکرم عجب تاندر و زکته اند اما مخفی نماید که اگر ترنج بود و دلالت
مخبر و مانع تفاوت کرد و اگر فصل با او بود یا ناظر با و اهل مایل با اعتدال
شود و سیراب و نکبت و باد جنوبی و زرد و هر من گوید سیراب باشد اما غرض شری
و موانع است درین حکم با و تاج الدین اکرم و صاحب مالا بد منه و بعضی گویند
باشد و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و اهل با اعتدال آید و سیراب تخفیف ناید و باد
جنوبی و زرد و هر من گوید که کثرت باران بود و رعد و برق و دیار شدید و
جلید نافع سیراب که ترنج بود یا ناظر با و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و

کرد و مایل بر طوبت و جلیب نافع بود و دیار جنوبی و زدن کرد و مرعمان
راحت نمایند و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و کثرت بار و باران باشد **احراق عطار**
در برج قوس دلالت کند بر کثرت بار و باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
میان عیال و جدوت باد و باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
بود یا ناظر با و سیراب و سیراب و سیراب و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
بود یا ناظر با و سیراب و سیراب و سیراب و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
و باران بسیار و باران و باران و باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
نادر و کثرت هبیب و دیار جنوبی بود و امکان برف **احراق عطار** **در برج جگر**
دلالت کند بر جدوت باران و شدت برف و فساد و اشجار و باد های عجاج و وقوع مرگ
و فساد در میان مردم و قوت اشرف و هبیب و دیار نادر و کثرت باران و کثرت باران
و بیماری در میان دوزان و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
تبار کرد و یافت میوها باشد و هلاک یکی از اهل قلم بود و اگر مشرقی با او بود
بود یا ناظر با و اعتدال هوا بود و در فساد و تباهی حال قصات و دیر
و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
و یکی از اشرف بود و دود و اشرا ابعاد و تبار بود و اگر ترنج با او بود یا ناظر با و از جیف بود و ضربهای در معرکه و
و باران بسیار و باران و باران و باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران
و اب دود و فساد و تباهی طایفه ناید و هلاک جانان آبی باشد و اهل قلم و کثرت باران
نیکو بود **تنبیه** هر جا که قافیه و نظر شده ایمان است که بعد از اتصال سیراب

و یا نویسد چه بجهت کافی است و رئیس الحقیقین عالمی موسی قدس سره از ما
شاه الله مصری نقل نموده که هر چه برجهت باشد نظر کنی و اگر چه بیگانه
رسانیده باشد از نظر اهل و ایضا ابو مشرعی گوید که هرگاه کوکی یکی نظر کنی
و تو برسانیده باشد بدو و آن کوک را مصلحت کنی و اگر نه تو برسانیده باشد
او را سایر اطفال کوکی تا وقتی که مصلحت شود از او شلست که مقدار در یک ربع
باشد که اگر در ربع و نیمه و در نیمه فایده ندهد هر چه بیگانه رسانیده باشد
چنانکه قبلاً ازین مذکور شد و فاضل بهقی در کتاب جوامع الاحکام و الوصی
در مدخل بکیر و حکم اختلافات سفیدین را بنویسند که اگر کوک دیگر مستحب نجاسه
و نظیر هو و اشتراک نسبت بکوک محرق و بعضی دیگر از اهل احکام درین باب
تبعیت ایشان نموده اند و این جمیع است اگر مراد ایشان از نظر اتفاق طریقت است
بوجه اشتراک است اگر کسی از نظرات خاصه غیر قادر بر خاسته باشد که لایق **تالیف**
در احکام مقدار ذات و اختلافات آنچه در حکم مثلثات مکتوب است یا آنچه در باب طهارت
ازین نوع منقول شده باشد مقابله باید نموده هر چه علی بن ابراهیم نقل می کند
وقت و قول قریب بود در تعیین باید نوشت و آنچه در بوی ذرات و در احکام ساقط
باید دانست **فصل چهارم در احکام اجتماعات و اشکاف** یعنی همانند که مقارنه
نیزین را اهل فقه اجتماع خوانند و عرب و اهل یافه و خاق و فریسان هر چه شی
و مقابله ایشان را اخصراً قول استقبال و املا گویند و طایفه و تم بدو طایفه
سیم بر مائت و در حال تزیین و تماشای نور که نور قریب یا تزیین شمس سد و نظیر
نیز نماید

نیز نماید از اقسام طبع الصف و اهل فرس نیز برین و از اوضاع ماه با انساب
خاص و عام اثرهای عظیم و عام که در فساد دیده اند و بخرها حاصل کرده اند
چرا باید و امر فساد و مهمل و از نظر زیاده و نقصان فرس شود و در بحران
نیز اوضاع قرص نظیر و طریقت ایشان باشد و اهل سفایر و سکنان سواحل و آبنا
فلاحت و احباب بغداد و سر قافه اغنام نیز ازین اوضاع آثار بسیار مشاهده
نموده اند و چون اینها هر دو کتب و رسائل مستطوره و از انست و اخاه مذکور
تفصیل از افاضه نیست بعد تقدیر اهل احکام بخواه اوضاع و احوال طوایع اجتماع
و استقبال و تزیین قریب با انساب در مقدمه معرفت صحیده بسیار معتبر و مؤثر
دانند و دران باب مبالغه تمام نمایند خاصه ان اجتماع و استقبال که بر سال و
فصل مقدم باشد بطلمین که پیشوای اهل این صناعت در کتاب و مقالات از
معتبره انست و علی بن رضوان مصری که در علم طب و نجوم سرآمد روزگار
بود و در شرح ان کتاب فرموده که اثر اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک ان سال و فصل
و دران باب ادله و براهین بوجه مختلفه را قافه رسانیده و بنای احکام سال و فصل
چنانکه از کلام او ظاهر میشود بران نهاد بنای این احکام شود و در جمیع
بر اوضاع طوایع اجتماعات و استقبال است چنانکه بطلمین بر هر دو کتاب
این مع مقالات اشاره باین معنی کرده میفرماید

و حاصل معنی این کلام

که از شرح علی بن رضوان در مائت غیر مستطیع میشود است که هرگاه در لای کلیه
سال و فصل از اوضاع کوک در ربع و غیرها معانی باشد و لای جزویر که از
اوضاع کوک و عام و غیرها در طوایع اجتماع و استقبال هر ماه مفهوم کرده
بان باید سنجید و هر چه موافق باشد از تغییرات هوا و احوال تعیرات و کیفیات
صحت و مرض و امن و آشوب و غیرها مکتوب باید داشت و آنچه باید حیر باید نمود
چنانکه فاضل دلائل کلیه را بحسن ظن غالب و حدس صاحب استنباط باید کرد
و بعد از هر دو شرط آنچه بظن غالب مدرك شود و در احکام شمس ثبت باید نمود
چنانکه در مقدمه کتاب شهر ازین نوع مذکور شد و طالع اجتماع را علی الخصوص
که بخاری باشد قریب تر از استقبال باید داشت اگر چه دلیل بر آن چنانکه از کلام
معلم اول مقصود میکرد و طالع استقبال قریب تر از طالع بر معین باشد **احکام اجتماعات**
در مثلثات اربع و مربع اش یعنی همانند که در اجتماع و همچنین در استقبال
مفوس و ردی الاحوال میکرد و تا ثبات مکرر و رسیدن و فرود آمدن این کلام سلفا
المحققین نصیر الملة والدين طریقی است که در بعضی از تفاسیر خود نوشته است

اهل احکام گویند که اجتماع مطلقاً دلالت کند بر میل و ارتکاب مردم بکار خیر
نهائین و توجیه پادشاه و سلاطین بر سولان و اعیان و حاکمان و شاطران
و ساختن کارهای این جماعت است **اجتماع نبیین و مرشدان** دلالت کند
بر داد و عدل در میان سلاطین و حکام و انصاف در میان رفقاء و مصاحبان
و شریکان و انواع احسان در میان ایشان و رسیدن نامها بپادشاه پادشاه
و فرماندهان و تعیین هوا و خوف مشاقران **اگر در محل باشد** دلالت کند بر حق
خال ملوئید و سلاطین و اوقات اغنام و اندوه غرام و ضیاع و تروسم و تازیکی
هوا **اگر در راه بود** دلالت کند بر و فتوح احوال ملوئید و الفتات کردن بیک
دیگر و ارسال و سلب و تحفه و هدایا و اجتماع اکابر و اشراف در مجالس ملوئید و
حکام و مشورت نموده و میان دوا و بریدن اسرا و شدت هزارت و در هوا و قتل ابدان
اگر در قوس بود دلالت کند بر اندوه قضا و شرافت و اهل علم و اوقات و اب
و رجعت مردم بعمل اشر و گیمایا و اعتدال هوا و قبض خاطر بر زبان و کثرت بیع و
شرایر برده و ستود و وقوع بادن کی و هوس و ریاض و بسیاری از اینج و در میان
خدم و حشم پادشاهان و پیشوایان **اجتماع نبیین و مرشدان** دلالت کند
بر خالصت عامه باملوئید و حکام و تقدیر کردن بامان زمان و متابعان و شدت
و اوقات نباتات **اگر در قوس بود** دلالت کند بر خضوت اهل اریه و دوم و اعتدال

کند بر ظهور عداوت میان مردم میان اصیل و ذریا و جستن بادها و میل هوا با اهل
و عدوت و تفرق و در مواقع مستحق **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج**
اسد از مقدار دلائل کذب بر شری احوال ممکن و معقول و اهل دولت و کرامتی
نرخا و از تسویس دلائل کذب بر صالح حال بر یکان و اشراف و استقامت عقل
ملک و از تریج دلائل کذب بر ظعی و حریب و منازعت میان بر یکان و احباب
دولت و حجت خلایق و از تثلیث دلائل کذب بر ظفر یافتن ملک بر اعدا و نیکی
حال دولت دشمنان و اصیلان و سادات و اعیان و از مقابله دلائل کذب
بر قوت حال عامه و کرامتی و نخا و توسط انکار بر اهل بی و تار و یکی و کرامتی
بر جمل و در پنج سنبلی مقدار دلائل کذب بر میل هوا بر بی و تار و یکی و کرامتی
نرخا و از تسویس دلائل کذب بر یکی حال مشایخ و دهافین و اهل خلافت و
خوشحالی بر آن سالخوده و از تریج دلائل کذب بر مخالفت ملک و انکار بر وظیفه
خند و قشریش میان مردم میان بلا و فادس و منازعت میان عامه و ارباب سقا
و از تثلیث دلائل کذب بر یکی حال مشایخ و دهافین و مقابل بودن هوا بر یکی
و تباهی بیوه و از مقابله دلائل کذب بر فشار حال ارباب ضیاع و عقار و
کرامتی و نخا و ظهور کذب و جو و خند و میان مردم **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل**
در پنج میان از مقدار دلائل کذب بر استقامت احوال مشایخ بر میل هوا بر یکی
و خشکی و کرامتی و نخا و سقا که رطل صاعد باشد و از تسویس دلائل کذب بر استقامت
احوال مشایخ و مقابل بودن هوا بر برودت و ظلمت و ظهور امی و عجیبه و رهوا
و از تریج

و از تریج دلائل کذب بر مخالفت میان بر یکان و جستن بادها و میل هوا با اهل
بیار یکی و از تثلیث دلائل کذب بر کرامتی و نخا و استقامت احوال مشایخ و دهافین
و غریب ایشان و از مقابله دلائل کذب بر فشار احوال بر یکان و اصیلان و
پیدا شدن عداوت میان مردم و کرامتی و نخا و سقا که رطل صاعد باشد
و از تثلیث دلائل کذب بر یکی حال مشایخ و دهافین و اهل خلافت و
کرامتی و تار و یکی و تریج و بیابانی با ارباب و از تسویس دلائل کذب بر یکی
احوال مشایخ و دهافین و جستن بادها و میل بودن هوا بر یکی و از تریج
دلائل کذب بر مخالفت دهافین و کثرت قشر و قشریش میان مشایخ و اشراف
و سلاطین و از تثلیث دلائل کذب بر قوت حال مشایخ و دهافین و فشار
بسیار و از مقابله دلائل کذب بر تباهی حال مشایخ و دهافین و ارباب ضیاع
و مستقامت و کرامتی و نخا و سرخی هوا **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج**
قوس از مقدار دلائل کذب بر تباهی حال فقها و شهاب و اعیان و ارباب و بر یکی
و کشا و روان و مردم سالخوده و از تریج دلائل کذب بر مخالفت میان سلاطین
و ارباب ضیاع و پیدا شدن خند میان عامه و از تثلیث دلائل کذب بر هلاک
یکی از بر یکان و ظهور عدل میان مردم میان **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج**
جدی در مقدار دلائل کذب بر تار و یکی هوا و خنجر و بیاب و جوامع و اعدا
هوا و استقامت و ظهور فشار و در عالم و از تثلیث دلائل کذب بر خنجر و سوما و
آمدن با ارباب و کثرت خنجر بند و بیاب و تار و یکی و در وقت و از مقدار دلائل کذب

بر قوت تله و مقصدان و کرامتی و نخا و پیدا شدن فشار و در عالم **انصال قریب بعد از انصاف**
بر جمل و در پنج جمل از مقدار دلائل کذب بر کرامتی و نخا و فشار حال مردم خاصه
خداوندان ضیاع و عقار و دهافین و از تسویس دلائل کذب بر شهادت کشا
و نیکی نباتات و سر و دین یا همها و از تریج دلائل کذب بر فشار نباتات و عقار
و قریب هوا و ظهور قند میان عامه مردم و از تثلیث دلائل کذب بر
سخنی سر و باد و وقت و بیاباری و اربابان و ترس و خند و از مقابله دلائل
کذب بر جمل و در پنج **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج**
و بدی حال مردم **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج** از مقدار دلائل کذب بر یکی
هوا و جمل و در پنج دلائل کذب بر قتل اهل و بدی احوال و دهافین و
حد و تله و از تریج دلائل کذب بر خنجر و کشته ها و تباهی حال عقار و توسط
احوال قضا و فقها و از تثلیث دلائل کذب بر قوت کار مشایخ و دهافین و میل
هوا بر طوبی و سر و دین و از مقابله دلائل کذب بر قتل هوا و قتل اب چشمها
و چاهها و جمل **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج** و استقامت **بشیر و در پنج جمل**
از مقدار دلائل کذب بر قوت حال اشراف و در زمان و اصیل و از تریج دلائل کذب
خاصه تریج و از تسویس دلائل کذب بر قوت حال اهل صلاح و ارباب حشم
و خدم و صفاتی و صحرایی و از تریج دلائل کذب بر فشار و کشا و از تریج دلائل کذب
بر مخالفت میان سلاطین و خلایق و مباحثه میان فقها و علمای تباهی ضیاع
و از تثلیث دلائل کذب بر ظهور سخاوت و در عالم خاصه و در حق و قوت حال اهل
علم

علم و ادب و استقامت احوال اشراف و از مقابله دلائل کذب بر خنجر و سخاوت و در
کارهای اهل علم و ظهور و بیاباری و در زمان و دین و اهل صلاح و علم و ضعف در کار
دین **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج** از مقدار دلائل کذب بر یکی
شدن صلاح و در کارهای مردم و فشار و از تسویس دلائل کذب بر قوت اهل
و استقامت احوال اهل و فضلاء و فقها و ارباب و نبات و توسط حال و بر ارباب و
زیادتی سخاوت مردم و از تثلیث دلائل کذب بر جرجان و طوبی و از تریج دلائل
کذب بر مخالفت علمای و فقها و جدل میان اهل و ارباب نعمات و قند و نباتات
اهل صلاح و از تثلیث دلائل کذب بر قوت اهل صلاح و در جمل و دهافین و اشراف
و بر یکان و اهل انشا و ارباب قلم و از مقابله دلائل کذب بر قسط احوال و زوا و
اهل حرم و سادات **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج** و در جمل و در پنج
دلائل کذب بر یکی حال سربازان و جستن بادها و خنجر و ضوئی هوا و از تثلیث
دلائل کذب بر ظهور صلاح و خنجر و در عالم و اتفاق و ذرا و اشراف و از تریج
بر یکان و یافتن چاه و منزه از بادها و از تریج دلائل کذب بر قوت اهل و از تریج دلائل کذب
بر تخییر و حرارت هوا و جستن بادها و از تثلیث دلائل کذب بر قوت اهل و از تثلیث دلائل کذب
بر تخییر و حرارت هوا و جستن بادها و از تثلیث دلائل کذب بر قوت اهل و از تثلیث دلائل کذب
نرخا و از مقابله دلائل کذب بر قسط احوال علمای و قضا و بیاباری جدل
و منازعت و در میان اهل مذاهب و مخالفت علمای **انصال قریب بعد از انصاف بر جمل و در پنج**
در پنج سرطاف از مقدار دلائل کذب بر ظهور خنجر و صلاح و در عالم و نیکی احوال

و منازعت و مجادله در میان مردمان و از تسدیس دلالت کند بر قوت احوال
باز اوزان و بسیاری در دوزخ و متواتر شدن بازان و از دانی نخصا و نیکی
حال اهل سلاح و از تریج دلالت کند بر حرب و قتل و طراف و فساد احوال
عامه و فرج و ترس و در مردم و ظهور و ظلم و جور و دست یافتن ظلم بر حبت و
بسیاری از اعیان و غلبه زدن و تبااهی راهها و از نشک دلالت کند بر نیکی
احوال مردمان و سپاهیان و بسیاری و قیام بدست کاران و از مقابل دلالت
کند بر هرج و مرج و دشمنی از ناحیه جنوب و مشرق و ظهور کار و ضلالتان و در بیزان
و اهل تجارت و تبااهی احوال عامه **اقصاف قریب بعد از انصاف** **برج** در برج چو
از مقدار دلالت کند بر بسیاری قتل و تشویش و رنج خون و هیزب و لیاح
و فساد هوا و از تسدیس دلالت کند بر قوت حال سرهنگان و اهل سلاح و میل
هوا بکرمی و حرکت لشکرها و از تریج دلالت کند بر خور و زور و بسیاری باد های گرم
و تبااهی کار عامه و از نشک دلالت کند بر قوت سال اهل سلاح و میل هوا بکرمی
و حسن باد های خاور و طراف و ملوک بر میان خان و دشمنان و از مقابل دلالت
کند بر قوت حال و بیگان و تحاد و کثرت قتل و ظهور فساد در طرق و شوارع
انصاف قریب بعد از انصاف **برج** در برج سلطان از مقدار دلالت کند بر بسیاری
ظلم و قتل و وحشت و تبااهی حال عامه مردمان و علامات و از ارات در
هوا و تشویش و در حبت و ظلم ایشان و قهر کردن بعضی بر بعضی و از تسدیس
دلالت کند بر ویرانی بناها و اعیان راهها و نیکی حال لشکریان و سرهنگان
و انباب

و انباب سلاح و ستوربان و از تریج دلالت کند بر بسیاری حوب و قتل و کثرت
و یقین خون و وحشت و ظهور سرخی و در هوا و غلبه و زدن و فساد در عالم
و از نشک دلالت کند بر حرکت لشکرها و نیکی حال اهل سلاح و از مقابل دلالت
کند بر کرمی هوا و حرکت لشکرها و فساد طرق و شوارع و تارکی هوا و تبااهی
احوال مردمان **اقصاف قریب بعد از انصاف** **برج** در برج اسد از مقدار دلالت کند
بر هیزب و لیاح خاره و ظهور و ظلم و فساد در عالم و از تسدیس دلالت کند بر
استقامت حال اهل سلاح و میل هوا بکرمی و خشکی و حسن باد های گرم و
از دانی نخصا و از تریج دلالت کند بر تبااهی راهها و امراض خاده و تبااهی
هوا و از نشک دلالت کند بر نیکی احوال اهل سلاح و یقینی احوال ملوک و اهل
عزت و بزرگان و از مقابل دلالت کند بر فساد راهها و کرمی هوا و حرکت لشکرها
و کرمی هوا **انصاف قریب بعد از انصاف** **برج** در برج سب از مقدار دلالت کند بر بسیاری
حرب و قتل و خصومت میان عامه مردمان و تبااهی راهها و از دانی و از تسدیس
دلالت کند بر تبااهی راهها و نکبت بعضی از اهل شرف و فساد و نیکی احوال عامه
و از تریج دلالت کند بر احتراق شهرها و رنج خون و فساد بعضی و قتل و تشویش
و در دلالتی که سبب ملوک باشد و از نشک دلالت کند بر ظهور نکبت و تبااهی
فساد و استقامت اهل سلاح و سلامتی عامه مردمان و از مقابل دلالت
کند بر فساد حال لشکریان و سرهنگان و وحشت میان اهل علم و فضل ستم
حکما و اهل تقیم **انصاف قریب بعد از انصاف** **برج** در برج میزان از مقدار دلالت کند

کند بر منازعت میان امرا و تغییر هوا و از تسدیس دلالت کند بر ظهور سرخی و دانی
و نیکی احوال بزرگان و سادات و از دانی نخصا و از تریج دلالت کند بر بسیاری قتل
و در میان بلج و جدل و منازعت میان مردمان و حسن باد های گرم و از نشک دلالت
کند بر قوت حال اهل سلاح و حرکت لشکریان و ظهور جدل و اخبار از اعیان و از مقابل
دلالت کند بر فساد راهها و حرکت لشکرها و بسیاری قتل و دشمنان و در دوزخ
اقصاف قریب بعد از انصاف **برج** در برج عقاب از مقدار دلالت کند بر قوت حال
لشکریان و اهل سلاح و از تسدیس دلالت کند بر ظهور تشویش میان عامه و
سرخی در هوا و اعیان راهها و رنج خون و فساد و بدیدادن حوب و قتل میان عا
و از تریج دلالت کند بر قوت انباب فساد و بدیدادن راهها و قتل و تشویش و غلبه
غوغا و از نشک دلالت کند بر میل هوا بکرمی و خشکی و حرکت اهل سلاح و
حسن بادها و از مقابل دلالت کند بر ظهور قتل و در بلاد و قوی و مخالفت
حرب میان ارباب سلاح و لشکریان و تسکین کشتیها و تبااهی حیوانات اعیان
انصاف قریب بعد از انصاف **برج** در برج قوس از مقدار دلالت کند بر حوب
و فساد احوال لشکریان و اهل سلاح و از تسدیس دلالت کند بر ظهور شدت
حرارت بر خراج بزرگان و قوت لشکریان و از تریج دلالت کند بر قوت و قتل و مجادله
میان اهل سپاه و از نشک دلالت کند بر قوت و از مقابل دلالت کند بر قوت اهل دیان
و نیکی حال لشکریان و یقینی کرمی و ظهور سرخی و در هوا و از مقابل دلالت کند بر ظهور
حوب و قتل و غیر یقین و قوت اهل شرف و تبااهی راهها **انصاف قریب بعد از انصاف**
برج

برج در برج جدی از مقدار دلالت کند بر قوت حال لشکریان و فساد طرق و شوارع
و تبااهی حال عامه و از تسدیس دلالت کند بر بسیاری حوب و قتل و تشویش
و حسن باد های جنوبی و بدیدادن حوب و قتل و از تریج دلالت کند بر سرخی هوا
و منازعت میان عامه مردم و اهل سلاح و هیزب و لیاح و از نشک دلالت کند
بر مخالفت اهل سلاح و ظهور یافتن بر اعدا و از مقابل دلالت کند بر حسن باد های
خالف و نزاع میان سپاهیان و فرج و خوف سپاهیان و فساد طرق و شوارع و
قتل میان **انصاف قریب بعد از انصاف** **برج** در برج میزان از مقدار دلالت کند بر حوب و یقین
و منازعت و یقین خون و در پیش رو و کرمی و از تسدیس دلالت کند بر ظهور
سرخی در هوا و حسن بادها و بدیدادن نیکی و در کارهای عامه و از تریج دلالت
کند بر مخالفت لشکریان و استقامت احوال عامه مردمان و حسن باد های جنوبی
و میل هوا بکرمی و خشکی و از مقابل دلالت کند بر تبااهی حال هوا و بدیدادن بلای
و میان عامه مردم **انصاف قریب بعد از انصاف** **برج** در برج حوت از مقدار دلالت کند
بر بدیدادن فساد در عالم و بدیدادن خفا و در پیش رو و تشویش و از تسدیس دلالت
کند بر قوت شرف و فساد و مجادله و قتل و نیکی شدن کار مردم و از تریج دلالت کند
بر قوت شرف و فساد و خون و رنج و تشویش و حوب میان اهل سلاح و از نشک
دلالت کند بر صلح میان سپاهیان و اهل حوب و نیکی شدن کارها و از مقابل
دلالت کند بر اعیان راهها و نیکی حال زنان خاصه و از مقابل **انصاف قریب بعد از انصاف**
انصاف قریب بعد از انصاف **برج** در برج حمل از مقدار دلالت کند بر فساد و سرخی

و رسیدن مردم به ثلثات و لذات و پیدا شدن عشق و دوستی در میان مردم و از
تبدیل دلالت کذب بر خوشی هوا را بطریق بیعت با دوا و دانی نیتها و نیکی
خال عامه و از تریع دلالت کذب بر فساد هوا و بد حالی اهل طرب و مخالفت میان ایشان
و از تثلیث دلالت کذب بر احوال هوا و آمدن اخبار سار و از مقابل دلالت کذب بر
فساد احوال زنان و مطربان و خداوندان لهو و طرب و مخالفت میان اهل علم و
تفسیر بر اذهان مستقیم یعنی غایت کرا و معشر و تبع او قرع بعد از انصاف از
اجتماع و استقبال تریع سفلین از شوق خالی شود و بدو یا مقادیر انقباض باشند
در طرف صباغی یا طرف مساوی در شوق اول چون قرع از موضع اجتماع منصرف شود
تا از حد تسلیم ایشان بگذرد و تریع تواند رسید پس قرع بعد از انصاف بقیه
رسیده باشد تریع و در شوق دوم نیز باین طریقت اگرا که موضع تسلیم
در این شوق اقرب است بموضع اجتماع شوق اول و در شوق سیوم و مقادیر ایشان
عبر رسد بخلافی و در استقبال قرع بعد از انصاف بمقابل و تثلیث سفلین تواند
رسید اما تریع که محبوب عصر است غیر رسد بقیاس آنکه در اجتماع کثیم و این
باندک تا نیکی ظاهر است و چون تا منحنی اکابر هر چند از قیاس دور باشد و آنچه
کرم کشاید مراد ابو معشر از انصاف قرع از انقباض خروج او از تحت الشعاع باشد
باین معنی که مستعد و قوی شده باشد و چون چنین باشد میتواند بود که ظهور
در طرف صباغی بر باط اعظم رسیده باشد و بعد از سواد و حال و قوت چهارده
در چهار پایش باشد پس درین صورت قرع بعد از خروج از تحت الشعاع تسلیم
زهر

زهرم گذشت باشد و متوجع بتربیع بود افتاد و عطارد این معنی از معظم معنی
ممکن است چون بعد سواد و حال و قوت بر خلاف از سی و سه درجه نجات و زمیکه
و چون چنین باشد در حال و قوت از حد تسلیم عطارد گذشت متوجع تربیع
باشد لیکن نصف این دو و چهار خاصه وجه ثانی بر ذی خفی نیست و چون این
دو امر در اجتماع باین تریع تحقق پذیرد در مانحن فیه کفایت هر چند دو
استقبال معتدل باشد **انصاف** **قرع بعد از انصاف** **برهم** **دو برج** **شور**
از مقدار دلالت کذب بر ظهور شادی و نشاط در میان مردم و نیکی حال عامه
خلافی و کاسدی با زارها و اوزانی نیتها و از تسلیم دلالت کذب بر نیکی حال
زنان و خداوندان لهو و طرب و زینت و رغبت مردم بچهره های لطیف و پاکیزه
و از تریع دلالت کذب بر فساد حال زنان و اعتدال هوا و دانی نیتها و پیدا شدن
خوب و سعادت و دو کارهای مردم و از تثلیث دلالت کذب بر بسیاری لهو و طرب
و شادی در میان عامه و نیکی احوال ایشان و جستن بادها و آمدن بانها و
سایل بودن هوا بر طوبی و رسیدن خبرهای خوشه و از مقابل دلالت کذب
بر فساد حال زنان و از باب غنا و فریاد زن و م از صنایع **انصاف** **قرع بعد از انصاف**
برهم **دو برج** **شور** از مقدار دلالت کذب بر قوت احوال زنان و دینان و از باب
قلم و تحیار و تکران و از تسلیم دلالت کذب بر ظهور لهو و طرب و شادی
در عامه مردم و مشغول بودن بنشاط و شادی و آمدن بادن و در عهد و برق
و تکرار و تزیین و هیاه و از تریع دلالت کذب بر فساد حال زنان و خصوصیت شکر

و از واج و از تثلیث دلالت کذب بر استقبال مردم بنشاط و شادی و تغیر
هوا و جستن بادهای مختلف و بسیاری خبرهای از ارجیف و از مقابل
دلالت کذب بر خوشی مردم با لهو و طرب **انصاف** **قرع بعد از انصاف** **برهم** **دو برج** **شور**
از مقدار دلالت کذب بر نیکی حال هوا و قوت حال زنان و از باب ملاهی و از تثلیث
دلالت کذب بر نیکی حال میوه ها و نباتات صیفیه و اعتدال هوا و اوزان در میان شوق
و از دانی نیتها و از تریع دلالت کذب بر منازعت از واج و فساد حال زنان و
از تثلیث دلالت کذب بر بسیاری لهو و طرب و مشغول بودن عامه بکارهای دین و میل
هوا بر طوبی و آمدن تکرار در موضع مستعد و از مقابل دلالت کذب بر فساد
حال مردم و مانع شدن هوا از غلبت و ظهور شرارت الارض **انصاف** **قرع بعد از انصاف**
برهم **دو برج** **اسد** از مقدار دلالت کذب بر مخالفت از واج و شرک و از تثلیث
دلالت کذب بر حصول مراد ملوک و اکابر و اعیان دولت و اشراف و نیکی حال مردم
و حصول امان عامه از احباب دولت و اشراف و از تریع دلالت کذب بر
هلاک زنان اکابر و ظهور فساد و احوال زنان و از باب موسیقی و از
تثلیث دلالت کذب بر شادی اشراف و طرب و در بعضی از فرمندان و از مقابل
دلالت کذب بر خروج اعدا بر ملوک و ملائک ایشان از آشوب و اهل **انصاف** **قرع بعد از انصاف**
برهم **دو برج** **شور** از مقدار دلالت کذب بر قسط احوال زنان و
از تسلیم دلالت کذب بر قسط احوال هوا و مانع شدن بر طوبی و برودت
در مکان مستعد و نیکی حال اهل طرب و از تریع دلالت کذب بر جستن بادها و
خند

خند و مخالفت میان شرک و از واج و از دانی نیتها و از تثلیث دلالت
کذب بر قوت احوال زنان خاصه کثرتان و مانع شدن هوا بر جری و از مقابل
دلالت کذب بر تادیب هوا و جستن بادهای خند و ظهور فساد در میان هوا
انصاف **قرع بعد از انصاف** **برهم** **دو برج** **میزان** از مقدار دلالت کذب بر ذوال بان
و جستن بادهای سرد و تادیب هوا و از تسلیم دلالت کذب بر ظهور نشاط
و طرب و در میان مردم و قوت احوال زنان و مخالفت از واج و شرک و از تریع
دلالت کذب بر پیدا شدن عداوت و منازعت میان از واج و دشواری کارهای
اسان و میانه بودن احوال اهل طرب و از تثلیث دلالت کذب بر قوت احوال زنان
و اهل طرب و بسیاری از ارجیف میان عامه و از مقابل دلالت کذب بر نزاع اهل طرب
و فساد احوال زنان **انصاف** **قرع بعد از انصاف** **برهم** **دو برج** **عقرب** از مقدار دلالت کذب
بر قسط احوال عزالت و از تسلیم دلالت کذب بر ظهور نشاط و شادی در عامه
و از تریع دلالت کذب بر کرب و تنگدستی و بخت و تنهایی احوال ایشان و از تثلیث دلالت
کذب بر قوت اهل ملاهی و نیکی کاری عامه و مانع بودن هوا بر طوبی و از مقابل
دلالت کذب بر فساد حال علم و عبرت کارها و درخ زان و در **انصاف** **قرع بعد از انصاف**
انصاف **برهم** **دو برج** **قوس** از مقدار دلالت کذب بر قوت حال اهل طرب و
نشاط زنان و تادیب هوا و آمدن بارانها و سعادت و دو کارهای مطربان و قطع
مغنیان تازه و از تریع دلالت کذب بر مخالفت میان اهل طرب و زنان و جدل
میان زهره بان و غمخیزان مشغول و از تثلیث دلالت کذب بر طوبی هوا و

تجاری و باه های خنک و بسیار از اجیف و از تریع دلالت کند بر فساد حال چنان
و در غم مردم و اهل بازار و فساد حال اهل سالخ و از نشیبت دلالت کند بر فساد
نیات از با های خنک و بازار و از فساد دلالت کند بر تباهی اهل حساب و نیز
و در غمی که در آن **اتصال قریب** از **اتصال قریب** **در برچ قریب** از مقدار دلالت
کند بر غایت میان غایت و بسیار از اطفال و از قدس دلالت کند بر قوت حال
تجاری و ممتد وین و در غم اخبار و سعادت و در بازار و از تریع دلالت کند بر حسیتم
باز های سرد و شدت سرما و غایت سوداگران و مصرفان و کثرت خصومت
میان بازاریان و از نشیبت دلالت کند بر قوت حال اهل علم و صنایع و استقامت
حال و بینان و تغیرها و از مقدار دلالت کند بر سرمای سخت و سقوط نکردن و بر
و استقامت احوال اهل شرف و قوت و کارها **اتصال قریب** از **اتصال قریب** **در برچ قریب**
در برچ قریب از مقدار دلالت کند بر کثرت تباهی احوال مردم و از
قدس دلالت کند بر زیادتی سرما و بسیار از اجیف و تبکی احوال مشایخ و ده خافه
و از تریع دلالت کند بر قوت کتب و مخالفت در میان اهل علم و حسیتم با های
سرد و از نشیبت دلالت کند بر صنایع حال مردم و قوت علماء و اشراف و اهل
صنایع و از مقدار دلالت کند بر فساد احوال و زرا و ارباب قلم و آمدن برف
و نکردن و کثرت بارندگی و میل های برف و کثرت تباهی **اتصال قریب** از **اتصال قریب** **در برچ قریب**
در برچ قریب از مقدار دلالت کند بر حسیتم با های و آمدن برف
و سختی سرما و کثرت بازاریان و از قدس دلالت کند بر صنایع حال و بر حسیتم
واهل

واهل علم و استقامت احوال مشایخ و ده خافه و حسیتم با های ناخوش و از
تریع دلالت کند بر حسیتم با های باورده و غم و سرما و غایت
علماء و اهل دین و خدایان سالخ و از نشیبت دلالت کند بر قوت حال اهل علم
و استقامت احوال اهل کشت و زرع و بسیار از غایب ایشان و از مقدار
دلالت کند بر زیادتی آب چشمها و قوت حال و زرا و بریده شدن زاهدان و سختی
اتصال قریب از **اتصال قریب** **در برچ قریب** از مقدار دلالت کند بر قوت
حال و زرا و علماء و اهل دیانت و ظهور عدل و انصاف میان مردم و از غایت و اهل
اسواق و از قدس دلالت کند بر قوت حال اهل علم و دوائی کارهای زراعت
و از تریع دلالت کند بر قوت و موت مردم و نیز از مقدار و مصرفان و تجار و از نشیبت
دلالت کند بر قوت اهل علم و صنایع و قوت حقایق و سعادت احوال فضلا و از مقدار
دلالت کند بر مخالفت اهل علم و دین و ظهور مرستی و از مقدار و در مقامات اهل
اسواق **در برچ قریب** از **اتصال قریب** **در برچ قریب** از مقدار دلالت کند
کند بر قوت حال ملوک و اشراف و ظهور سعادت از بعضی اهل صنایع و در مقدار
کند بر فساد احوال زرا و قوت کارهای اهل زراعت و اوتار و قوت تجار و در میان
علماء مردم و تبکی احوال صناعات و اعتدال هوا و از زرا و از مقدار دلالت
کند بر قوت احوال زرا و میل هوا و برف و حسیتم با های و از مقدار **در برچ قریب**
دلالت کند بر بسیار از غم و سعادت و در مقامات و قوت احوال تجار و تبکی احوال ارباب
صنعت **در برچ قریب** دلالت کند بر فساد حال چهار بازان و هلاکت بعضی از سواران

در برچ قریب دلالت کند بر تباهی حال زرا و ارباب طب و اصحاب **در برچ قریب** دلالت
کند بر تباهی حال هوا و بسیار از حیوانات و فساد حال زرا و **در برچ قریب** دلالت کند
بر تباهی هوا و غلبه اهل شرف و فساد **در برچ قریب** دلالت کند بر فساد احوال و کثرت
و جاسوسان و بیکان و عامه مردم و از مقدار **در برچ قریب** دلالت کند بر شکست کاروانها
و فساد هوا و فساد حال تجار و **در برچ قریب** دلالت کند بر تباهی حال زرا و فساد
احوال عامه مردم و استقامت احوال و شایسته **در برچ قریب** دلالت کند بر تباهی زرا و فساد
و حیوانات از تبکی و ظهور عدل و انصاف **در برچ قریب** از **اتصال قریب** **در برچ قریب**
در برچ قریب دلالت کند بر زیادتی سرما و برف و در میان اهل علم و دیانت و خبر
و صنایع و خصومت میان این طایفه و ملوک و حکام و زیادتی قدر و شرف مشایخ و
اشراف و زهاد **در برچ قریب** دلالت کند بر صنایع احوال اهل علم و اصحاب قدر
و صنایع **در برچ قریب** دلالت کند بر ظهور شخصی عظیم الشأن و از علماء و اهل
صنایع و زهد **در برچ قریب** دلالت کند بر قوت احوال مردم و از مقدار و زیادتی قدر
و جاه علماء و بزرگان دین **در برچ قریب** دلالت کند بر صنایع حال ملوک و مردم
بزرگ **در برچ قریب** دلالت کند بر تبکی کشت و زرع و غایت و بایان **در برچ قریب**
در برچ قریب دلالت کند بر قوت حال زرا و بار سواران **در برچ قریب** دلالت
کند بر قوت حال سرهنگان و لشکریان و اهل صنایع **در برچ قریب** دلالت
کند بر قوت حال سواران و زیادتی در دشت ایشان **در برچ قریب** دلالت کند بر
ظفر یافتن سواران و کثرت تباهی ستور و ظهور اخبار از اجیف **در برچ قریب** دلالت
کند

کند بر بسیار از غم و برف و طغیان آب چشمها **در برچ قریب** دلالت کند بر
قوت احوال ملاخان و زیادتی در میان آنها **در برچ قریب** از **اتصال قریب** **در برچ قریب**
در برچ قریب دلالت کند بر بسیار از فقر و در میان و عظمای
در برچ قریب دلالت کند بر تباهی احوال اشراف و بزرگان **در برچ قریب** دلالت
کند بر تباهی حال اشراف و ظهور عیال **در برچ قریب** دلالت کند بر تباهی حال
غریبا و مسافران **در برچ قریب** دلالت کند بر حسیتم و دروغ و نقصان و بیم **در برچ قریب**
در برچ قریب دلالت کند بر حرارت هوا و از مقدار **در برچ قریب** دلالت کند بر فساد
حال دواب و هزارم **در برچ قریب** دلالت کند بر فساد مردم از ظهور هلاکت زمین
و امکان زلزله **در برچ قریب** دلالت کند بر نقصان آب چشمها و کثرت تباهی **در برچ قریب** دلالت کند
در برچ قریب دلالت کند بر نقصان آب چشمها و کثرت تباهی **در برچ قریب** دلالت کند
بر شکست نقصان جزایر و در قی خاصه و سیلاب **در برچ قریب** دلالت کند بر
شکست کاروانها و هلاکت ملاخان و نقصان آنها و چشمها و الله اعلم و از مقدار
بزرگ بعضی تنبیهات و در بر مستحقه که در دین و منقارفت ختم کنیم بعمق الله و
توفیق پس گوئیم که اوضاع کل از نظرات و مکتوبات و غیرها از آنچه سبق ذکر
یافته و از آنچه بعد ذکر خواهد یافت در صورت طالع برادری و انصافات و استقامت
مقدم بران نزد قهر و مقبر است خاصه که در مستحق طالع سال یا فصلی باشند
یا سالانه که احکام ایشان که خطا افتد و در سایر احوالات و استقامت ایشان
نیز اعتبار دارد و از آنکه در مرتبه و امتداد کما اشارت الیه کردیم و از الجمل پس

مناسب است و درین موضع که درین باب بعضی اشارات بر سبیل توضیح و اختصار
عمده شود تا با این بیان این صناعت را سر شده بدست افتد **تنبیه** هرگاه طالع
از طالع اجتماعات و استقبالات که موافق طالع برآورد از سال و فصل باشد
اظهار دلالت بدهد و مقتضای آن طالع در مدت این طالع بیشتر بقدر این مع هذا
که سایر دلایل هر طالع نیز با هم موافقت کنند **تنبیه** از معتبر و مستوی
بر طالع اجتماع و استقبالات غافل نباید بود و هر چه که بر مبنای مستوی طالع
سال کرده اند در آن نیز جاری نباید ساخت اما بان قوت نباشد و نیز محتاج
خواهد دیگر باشد **تنبیه** ثلث علوی را جمیع باعث امن و آسایش و
صلح ملوک گرفته اند پس اگر احد الکریمین در او تاد طالع مذکور بود امری
مؤکد و مستحکم باشد علی الخصوص که بقیه ذاتی و سعادت کواکب مسعیه از آنست
و پیراسته بوده باشد اگر چه در با وجود مضاعف باد شاه مقیم بقوت تر باشد و
اگر مستقری بود باد شاه مودعی و این موضع در او تاد طالع اجتماعات و استقبالات
جن و باعث آن شده که مروت ایشان در آن آید و سمت استقامت و تیزاید داشته باشد
و حکم قرآن سعدین در حوت بر این تبحر است بلکه قوی تر و مستحکم تر و از آنچه
کفایت اوضاع قرآن و تریع و مضاعف سعدین را در او تاد و به قیاس قرآن نمود و
الغافل بکفیه الاشارة **تنبیه** عدم مضاعف سعدین بدو عشره عشره و در حوت
در حق ملوک و حکام خاصه که در ثانی عشر یا ثامن اوثاب باشند و بدو تاد طالع
که حقیقی یا در و یال یا تو اراض بودند و همچنین مجامده ذنب باحد الفین

در وید

در وسط التماس اما از حلال سعید و رخا و صلیح مهم الغیب عکس این بود و
اینها بشو اهد و اقتضای زمان قابل حکم بود و اگر بر سبیل ضعف و امکان بعد حمل
باید نمود **تنبیه** حمل مرغ در احوال او تاد و دلیل شرعی قنیه و خرج و زود
و بدین طرز آن سیمای را جع باشد و اگر بیای مرغ دخل باشد بیاری های سودایی
و بدینی زمین غرض کرد و اگر او تاد اجتماعات و استقبالات بدو هر و امر و کد باشد
بسیب و بعد و سیمین مشهور بدین در و در طالع یا سابع و اگر برین مرغ مخفی شوند
فصل و سبب بود و در او سیاست ملوک و سلاطین **تنبیه** قرآن عین در طالع
اجتماعات و استقبالات دلالت کند که خاک و عاملان بلد را که بان مرغ مستحق
بوده است رسد و دیگری بجای او نشیند و اگر احیاناً در طالع برآورد یا اجتماع
و استقبالات مقدم بر آن باشد باد شاه از دلالت رحلت نماید و ملکش دیگری فری
کرم و این نزد فقیر بجزایت چند در یکسال قرآن عین در مرغ جدی در یکی ازین
طالع بود در خاطر فائز این شکست چنان خط و کرم که مالی هند رحلت می نماید
این مضاعف را در عقیده در سفرا و در بانیان باد شاه ظل الله علیه و آله و بعد از
اندک زمانی این خبر در این را سابع شد و اگر قرآن مرغ و مستقری و قوع یابید
بیشتر یکی از مضاعفات مستقری را در او دلالت رسد و معصیت عام گردد و
اگر قرآن زهر و مرغ باشد در طالع و طاهر برآوردی که باد شاه و مرغ آید
رسد و در طالع اجتماعات و استقبالات جن و یکی از اینان باد شاه را از آنست
و اگر قرآن عطارد و وصل بود تکی عظیم شود و موت خلایق بود و اگر قرآن سعد

بود راحت و فراخی نعمت و آسایش و ایمنی دمی نماید و اینها باد شاه و دیگر بخاک
بود **تنبیه** بهمن حرب در این طالع نیز بی اثر نباشد مضاعف و نظر عدالت و مرغ
ذات ایشان در دلیل قیاس قنیه باید دانست و مضاعف و نظر عدالت و فصل زاد دلیل
بیاری و تکی **تنبیه** معلوم اول که بدو هرگاه صاحب طالع مخفی باشد مرغ و سجد
ناظر بر طالع کلاه کاران در آن ایام بقوت باد شاه و حکام خلاص یابند و اگر چه
مستحق عقوبت باشند **تنبیه** اتصال صاحب طالع با دس مع محبت قمر دلالت
کند بر وحدت بیاری در آن ایام و اگر بیاری صاحب سادس صاحب ثامن بود
یا محبت قمر و دلیل مرکب باشد **تنبیه** احتراق و تحت الشعاع مرغ در طالع یا غا
و دلیل بیاری و شبنم و اشوب و قنیه بود خاصه که مرغ در ورج منقلب شد
تنبیه چون خانه ششم مرغ یا شعاع مخفی مخفی شده باشد بیاریها از آنجا
ان محس حادث گردد و اگر مستقری و عطارد و قمر در صورت طالع نیکو طالع
باشد خاصه عطارد در او تاد بود خاصه در عاشر مرغی علاج پذیر باشد
و بالجمله سادسی عطارد دلیل محبت ایشان بود و صواب ایشان و معالجات الحما
تنبیه چون صاحب طالع اجتماع و استقبالات از کواکب بازان دلیل بیاری بآید
باشد یعنی زهر و عطارد و قمر در بیاری بازان یعنی مثلثی و اسد و لو
مستقل بود یکی از کواکب بازان و دلیل بیاری بآید که باشد خاصه در او انش
اگر ان کواکب قمر باشد بآید که عام بده چنانکه اگر بی از منافع را شامل باشد
و اگر زهر بود بآید که نافع بود و ظلمت هوا و اگر عطارد بود بآید که اندکی

باشد

باشد

کند بر موی یکی از سلاطین و جوع و قحط در میان مردم و وقوع فساد و قتل
سیم دلاّت کند بر خیز و شدت عامه و اگر در میان برج باشد دلاّت کند
بر قهر و در سومات پادشاه از بن بران و سره از ان اجاد **دو برج** در دلاّت
اول دلاّت کند بر مضرت و بلا و مردم و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر ماکل
شدن اشراف و لویه از صاحبان عظمت و شرف و رؤسا و در دلاّت ثالث
دلاّت کند بر موت زنان پسر و سالخورده و اگر میان برج باشد دلاّت کند
بر اقامت رسیدن بدخاتین و از باب قلاحت **دو برج حوت** در دلاّت اول
و ثانی دلاّت کند بر حسن مزاج هوا و در دلاّت ثالث دلاّت کند بر کثرت
از اجیف مهمل و قوت اعدا و اگر میان برج باشد دلاّت کند بر غدر و
مکر و لاه **الحکام مشرقی در مضامع تائیش باقر برج حمل** دلاّت کند در دلاّت
اول بر مزاج معتدله و صحت بدن مردم و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر کثرت
بازان در بهار و در وقت حصاد و در دلاّت ثالث دلاّت کند بر غدر و قوی و صفا
و کثرت سرهاد و وقت و اگر میان برج باشد دلاّت کند بر قهر پادشاه و
سره از ان و کثرت اعدا و قهر کردن بر اهل قنبر **دو برج ثور** در دلاّت اول دلاّت
کند بر اعدا و قهر و صحت ابدان و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر کثرت بازان
در آخر و در وقت حصاد و در دلاّت سیم دلاّت کند بر غدر و قوی و صفا
و بر کثرت و وقت و اگر میان برج باشد دلاّت کند بر قهر پادشاه و کثرت اعدا
و قهر کردن ایشان **دو برج جوزا** در دلاّت اول دلاّت کند بر قهر پادشاه بر اعدا
و در دلاّت

و در دلاّت دوم دلاّت کند بر غره و صانع که در و غریب باشد و در دلاّت سیم
دلاّت کند بر صحت بدن پادشاه و قهر و خوشحالی او و اگر در میان برج بود دلاّت
کند بر سر پادشاه و قهر و از برای او **دو برج سرطان** در دلاّت اول و ثانی دلاّت کند
بر حسن اطاعت و خلیا ناسبت و سلاطین و حکام و وقوع نصالح و خدمت پادشاه
و در دلاّت ثالث دلاّت کند بر استقامت و درستی ثانیان و اعتدال باد خاتمی
هوا و اگر در میان برج باشد دلاّت کند بر تغییر و تبدل اشیاء **دو برج اسد**
در دلاّت اول دلاّت کند بر اشتغال پادشاه و حوکم از مکانی به مکانی و در دلاّت
دوم دلاّت کند بر رفیق و تراز و ممالک پادشاه و در دلاّت سیم دلاّت کند
بر تشویش مردم و اخبار از اجیف کثیر و سفر پادشاه با ماکن بعیده و اگر
در میان برج باشد دلاّت کند بر تغییر امور و شدت واضطراب و اختلاف
میان مردم و خواص و در دلاّت اکر اطفال و حدوث حصیر و جداری
دو برج سنبله دلاّت کند در دلاّت اول بر خشکی هوای خریف و یکی بازان
و نم و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر نفقت کتاب و در دلاّت کثرت قهر و سرود
و خوبی حال ایشان و در دلاّت ثالث دلاّت کند بر شفقت و زلفت پادشاه
نسبت مردم و حسن خلقی و احسان بکافه خلایق و اگر در میان برج باشد دلاّت
کند بر ثبات مردم و غیره و خوبی و قهر خلایق **دو برج میزان** دلاّت کند در دلاّت
اول بر زیادتی خیر و کرامت و در دلاّت دوم بر کثرت املا و در دلاّت سیم دلاّت
کند بر حسن مزاج هوا و صفای ان و قوت امراض و بر طرف شدن ان و اگر در میان

برج بود دلاّت کند بر وصلت پادشاه و سلاطین **دو برج عقرب** در دلاّت اول
دلاّت کند بر خیز و عدا و جوع از مکانی به مکانی و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر
سلاطین پادشاه و صحت بدن و مزاج او و در دلاّت سیم دلاّت کند بر اعتدال
هوای زمستان و کثرت منفعت اگر در میان برج باشد دلاّت کند بر اخبار و صفا
با قهر و سره و کثرت پادشاه و سلاطین شود **دو برج قوس** دلاّت کند
در دلاّت اول بر منفعت اهل دریا و سلاطین ایشان و در دلاّت دوم دلاّت کند
بر منفعت خواجه از لباس و خوشحالی ایشان و بیرون آمدن از خوف و بیم و در
ثالث سیم دلاّت کند بر قهر پادشاه و بیرون آمدن از غم و هم و خلاصی از تعب
و کرب و انتقال کردن از مکانی به مکانی و اگر در میان برج باشد دلاّت کند
بر سرور اخبار و صلح بر ملوک **دو برج جدی** در دلاّت اول دلاّت کند بر
تلف احوال پادشاه و زبونی خواجه و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر خوبی هوای
زمستان و شیوع مرض عرق النساء در میان مردم و در دلاّت سیم دلاّت کند بر
صحت پادشاه و سلامت فضا و اگر در میان برج بود دلاّت کند بر قهر
منافع پادشاه و صلاح حال او **دو برج دلو** در دلاّت اول دلاّت کند بر تبدل
اشیاء و قوت شده و ذکر سخنان کثرت و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر منفعت کثرت
پادشاه و علم و ثبات ایشان و در دلاّت سیم دلاّت کند بر منفعت و کثرت ملوک
نسبت به شایخ و در غایت خواجه ایشان و خلاصی سلاطین از احزان و
اگر در میان برج باشد دلاّت کند بر غنای اشیاء و اسرار نهانی بر پادشاه **دو برج حوت**
در دلاّت

و در دلاّت اول دلاّت کند بر غنای ایشان و در دلاّت دوم دلاّت کند بر کثرت
ملوک نسبت به شایخ و در دلاّت سیم دلاّت کند بر قوت لشکریان و زیادتی ایشان
و سلاطین در میان ایشان و اگر در میان برج بود دلاّت کند بر قهر و سرود
پادشاه و قوت اعیان **دو برج مضامع تائیش باقر برج حمل** در دلاّت اول و ثانی
دلاّت کند بر غدر و قوی و صفا و در وقت و در دلاّت ثالث دلاّت کند بر
راحت لشکریان و قوت تعب ایشان و سکون اعدا ایشان و اگر در میان برج
بود دلاّت کند بر کثرت خوشی مردم **دو برج ثور** دلاّت کند در دلاّت اول
بر هوای نافع و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر قهر اشیاء فساد و غلات سجا و
و کثرت و در دلاّت سیم دلاّت کند بر مرگ زنان و اگر در میان برج بود دلاّت
کند بر صحت و بیماری در حرم پادشاه و قزاق او **دو برج جوزا** در دلاّت اول
دلاّت کند بر غنای شایسته عسکر و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر جوعان امراض
و جمع دست و متکین و در دلاّت ثالث دلاّت کند بر ضعف پادشاه و قهر
امراض بر مزاج او و اگر در میان برج بود دلاّت کند بر صحت جسم ملوک و
قوت ان **دو برج سرطان** در دلاّت اول دلاّت کند بر حد و ثلثه عظیم و در
جغات اراض و در دلاّت دوم دلاّت کند بر هلاک مردمی که از خراج
و مدعیان پادشاه و ظفر بافتن بران طایفه و در دلاّت ثالث بر قهر و جوش
و عدا و در اماکن و سلاطین این طایفه **دو برج اسد** دلاّت اول دلاّت کند
بر نقل و سفر پادشاه و در دلاّت ثانی دلاّت کند بر قهر بر اهل ملوک و در دلاّت سیم

دلالت کند بر عزت و معیت و قننه در میان مردم و اگر در میان برج بود دلالت کند
بر وقوع احزان در پادشاه **دربرج سنبلیله** در نشت اول دلالت کند بر حصول مطلب
ملوک و سلاطین و حسن سیرت و عفت و در نشت دوم و سیم دلالت کند بر
نفاق و راهل اساق و اگر در میان برج بود دلالت کند بر ورود و اخبار و خفا
و فتح و ظفر پادشاه بر اهل طغیان **دربرج ویزان** در نشت اول دلالت کند
بر انکساب مردم خیمهای پوشیده و اویا بش منتعت زان و در نشت دوم دلالت
کند بر کرامت و رفعت مردم سالخورده و پادشاه و زیادتی قدر و رتبه ایشان
و در نشت سیم دلالت کند بر موت بزرگی از خاندانی و خدمت پادشاه و اگر در میان
برج باشد دلالت کند بر خون و هم ملک و اعیان دولت **دربرج عقرب**
در نشت اول دلالت کند بر مرد و برقی و کثرت ضاعقه و بازان و ابرها و بختا
کثیره و اجمعه و دو وقت و در نشت دوم دلالت کند بر شورش خاطر پادشاه و بر
آمدن شخصی بر پادشاه که از احوال او و از اخبار او باشد و در نشت سیم
دلالت کند بر تبدل اشیاء و تغیرات و اگر در میان برج باشد دلالت کند بر
مرض بر بدن که عسر المشربود و کثرت سخنان از اجنبی در میان مردم **دربرج**
قرص در نشت اول دلالت کند بر عداوت لشکریان و در نشت ثانی دلالت
کند بر نشت احزان و هور و در نشت سیم دلالت کند بر امور و حوادث تازه
در میان مردم و اگر در میان برج بود دلالت کند بر حقوق ضرب پادشاه و کشتن
و کوی مردم و در نشت چهارم **دربرج جملی** در نشت اول دلالت کند بر حقوق
و جد

و جد و ث امراض با زبان پادشاهان و کثرت خون و غم و غمط ایشان و در نشت
دوم دلالت کند بر غلط و قلت بازان و در نشت سیم دلالت کند بر صحت جسم و قن
پادشاه و سلاطین و فرج و سرور او و اگر در میان برج باشد دلالت کند بر سیرت
هوا و قلت رطوبت و اندام **دربرج و لو** در نشت اول دلالت کند بر سکونت
و زیاده و سلاطین کثرت و در نشت دوم دلالت کند بر مردی بزرگ و در
نشت سیم دلالت کند بر یاد هائی سخت که مضر باشد **دربرج حوت** در نشت
اول دلالت کند بر صحت و صفات و باهی هوا و در نشت دوم دلالت کند بر اسقاط
اجنه و موت و چنین و در نشت سیم دلالت کند بر ضعف لشکریان و شدت جنم و
فرج ایشان **دربرج باقره و مضاعف قاشیش** **دربرج جمل** در طرف مسائی
دلالت کند بر بارندگی و تیرگی هوا **دربرج سنبلیله** در طرف مسائی
تعلیل از کاشیشات که در حوالی افتاب واقع است زیاد شود و رسید بخلافی علی
که هر قاشیش کریم الا حقا عین متعین است بر سبیل امکان و اصل قولی باشد
و این معنی باندک تا غلیظ باشد بنا برین همس حکم که اگر غلیظ بود و راحه
قاشیشان با نشت و وسط هر یک از برجها و افق عین نسبت داده و سفلین را طرف مشا
و صبا می فقطع و در نشت علی غلیظتر و اتمام ایشان و بیشتر است **دربرج قو**
در طرف مسائی صالح جمیع اشیاء باشد و در طرف صبا می دلالت کند بر قسط کارها
دربرج جوزا در طرف مسائی صالح جمیع اشیاء باشد و در طرف صبا می دلالت کند بر قسط کارها
سفلین و در طرف صبا می دلالت کند بر اخبار صالحه که از پادشاه و سلاطین

شود و فرج و سرور و با بر الناس نیز می رسد **دربرج سرطان** در طرف مسائی دلالت
کند بر صحت او و بیک وقت امراض و تحقق علتهای و در طرف صبا می دلالت کند
بر سلاطین و خواشینی و مسرت مردم **دربرج اسد** در طرف مسائی دلالت
کند بر مردی که از اهل حرم پادشاه یا یکی از خوانین که در خدمت او داشته باشد
و در طرف صبا می دلالت کند بر ضرر سلاطین و حکام **دربرج سنبل** در طرف
مسائی دلالت کند بر حسن مزاج هوا و خوشی خریف و در طرف صبا می دلالت
کند بر ورود و اخبار ساده از اماکن بعیده **دربرج میزان** در طرف مسائی دلالت
کند بر بزرگی غنیه و ثواب و عظام الناس و تغافل و حکام و سلاطین و در طرف صبا
دلالت کند بر صحت مردم و مودت و نصیحت و در میان ایشان **دربرج عقرب** در طرف
مسائی دلالت کند بر غلط هوا و اختلاف و در طرف صبا می دلالت کند بر مرد
مردی شریف و بزرگ که مدبر ملک باشد **دربرج ورس** در طرف مسائی دلالت
کند بر مضرت و سنان مردم بیکدیگر و در طرف صبا می دلالت کند بر تنق اموال و زان
بسیب طعم و انداختن و خدمت **دربرج جوزا** در طرف مسائی دلالت کند بر کثرت احزان
و ناسازی مردم و در طرف صبا می دلالت کند بر سهولت امور و حسن تدبیران **دربرج قو**
در طرف مسائی دلالت کند بر نقل و حرکت پادشاه از مرغی مرغی و در طرف صبا می دلالت
کند بر مضرت و ناسازدگی سلاطین **دربرج عطارد و مضاعف قاشیش باقره و جمل**
در طرف مسائی دلالت کند بر صحت خود و قنار سلاطین و در طرف صبا می دلالت کند
بر صحت اموال و خوشحالی و قوت لشکریان پادشاه **دربرج ثقیب** غنی ثناء که عطار و وضع
قاشیش

قاشیش در طرف مسائی بیشتر کند چه بعد از اجتماع بد و زنده و در هر یک کاشیش
تعیین یا خدش یا قنرا می تواند رسید افتاد در طرف صبا می وصول و مجموع قاشیش
نادر و وقوع بر بدن اگر از ابتداء اجتماع تا قنای و در تمام قاشیشات با نشتها
می رسد و قنای مسافت زاد و مدت نیست و هفت روز و ثانی تقریباً قطع میکند
و افتاب در این مدت نیز نیست و هفت در هر قطع میکند باندک زیاده و قنای
اختلاف حرکت او در اجزاء و برج و غایت بعد عطار و نیز از افتاب نیست و هفت
در جرات پس باقره مضاعف قاشیش که در وجه سید و شصت است می تواند رسید
لیکن این بر سبیل مذمت بود و الله اعلم بالشرایب **دربرج قو** در طرف مسائی
دلالت کند بر قلت علی و امراض و در طرف صبا می تلف چهار پایان بود
دربرج جوزا در طرف مسائی دلالت کند بر جد و ث امراض جدی و صبر
و در طرف صبا می دلالت کند بر صحت و سلاطین و در میان و صحت مزاج ایشان
دربرج سرطان دلالت کند در طرف مسائی بر صحت ابدان مردم و در طرف
صبا می دلالت کند بر فرج و سرور عامه **دربرج اسد** در طرف مسائی دلالت
کند بر خوف و اشفتگی پادشاه و در طرف صبا می دلالت کند بر عداوت سپه
سلاطین و وزیران پادشاه عجمه امیران ملک **دربرج سنبل** در طرف
مسائی دلالت کند بر سهولت امور و استقامت خاصه امور بقیان و در طرف
صبا می دلالت کند بر فرج امیران و سرور و رسانیدن بعضی **دربرج**
میزان در طرف مسائی دلالت کند بر صحت و سکون هوا و در طرف صبا می

دولت کند بر صحت او میان و سلاطین ابدان **دو برج عقرب** و در طرف مساوی
دولت کند بر حصول امید خاوند و طرف صباچی دولت کند بر فرج و سرخ و پاوشا
وقت **دو برج قوس** و در طرف مساوی دولت کند بر صحت و سلامتی او میان و
در طرف صباچی دولت کند بر منفعت و قسا و آزار **دو برج جدی** و در طرف
مساوی دولت کند بر شیوع اخبار و اسرار و در میان مردم غنی بوده باشد و در
طرف صباچی دولت کند بر صحت خلافت و سلاطین نفوس ایشان **دو برج حوت**
و در طرف مساوی دولت کند بر عداوت لشکر یان بر رخا و عام و در طرف صبا
دولت کند بر فرج و معیت مردم **صل ششم در کتاب باغ اعدای بر طالع**
این فن پر شده غنائد که میان اهل احکام و سعادت و غنیمت راس و ذنب شک
بسیار است جمهور بر آنند که راس سعادت مطلقا و ذنب غنیمت و بعضی هر دو را
غنیمت دانند غایتش آنکه ذنب غنیمت است و بعضی دیگر گویند که چون سعدی
بخاسد راس شود سعد بود و چون غنی بخاسد او شود غنی و ذنب بخلاف
این بود یعنی چون سعدی بخاسد او شود غنی بود و چون غنی بخاسد او شد
سعد و این یک بیت شیخ نظامی مؤید این قولست **زکال اندو در خدمت عشق کرم**
که مرغ از ذنب سعد گردد و بعضی از براه نامند راس را غنی دانند و ذنب
ذکر اختیار نکنند و معنی اول از سطر طالع گویند که **راس هر چه سوار الک اک**
یعنی هر چه در سعاد و کافیه لایزال و ذنب و معنی غنی و کافیه علی افراط
الغنى و ذهاب البصر کافیه الظلم و الاورین کافیه البهادر و غنی عن الله
بن یا

بن یا بر آنچه معلم اول فرموده بخاسد راس و ذنب الاثر باشد **احکام برج**
نوع راس دولت کند بر نیکی گشت و ذرع و بسیاری کی آنها و میرها و
سبز کردن زمینها و کثرت ثمرات و آبادانی مضافت سیاحت و ایا و صوامع و مساجد
و وفای رنجوات و در میان مردم و سعادت احوال پزیران و کثرت نشینان و در هلاکت
و کشتار و زدن و قوت و ثبات و قلاع و خانه های قدیم و در سالی رستای و اهل
مخاد و بسیار هیان و بندگان و خواجگسزایان و هیوژان و زیاده شدن و کثرت
کهن و زهد و تقوی مردم و در سنا و ظهور زهادی علم و سلاطین و کرامات
فریشان و فال زنان و مدعیان صحیح و عیال و احضار دین و ارفاق و سلاطین شیخ
و فرای مضاف حیوانات و کثرت نسل ایشان و خلافتی پزیران و در غنیمت مردم
بغیر از آن و مواضع متبرک و میان در آمدن و نایب و راهم و غنیمت و فرای و این و در
اقلیم و در جانب خراسان و محلی الدین مغربی گویند که بخاسد ذنب راس در ذنب
عاشق دولت کند بر قوت ملوک و عاصم **احکام یون مشرقی مع راس** دولت
کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت و ثبات و اهل ناموس و در غنیمت
اهل شرع و قضا و علما و ارباب فتاوی و دانی دارالافتا و در حق مساجد
و مدارس و میل مردم بر فرج و عیال و ثبات و زیارت مرآت و اما و کثرت
و مواضع شریفه و بسیاری طاعت و عبادت و اجابت دعاها و قهر خلافت
باتیان و ذکوات و صدقات و قیامات و ذلیات و صلح در میان مردم
و فرای و این و از رانی و خوشی معیت خلافت و بسیاری و تقوی خاصه در دنیا

خراسان و اقلیم و در **احکام یون مغربی مع راس** دولت کند بر خوشی و
سلاطین و اهل و قوت حال و ارباب سلطنت و اقبال و در زمان و عیال و انضای
ایشان و در امر و دفاع کار و صانعان و انکاران و قهر و انانیت و قنای و معنی
و بدکاران و اهل شر و ارباب خیانت و ظهور پارسایان بی عمل مردم و زراف
اکثر ترکان صحرانین و در حق لشکر یان و خوشی معاملات ایشان با مردم و
صحت پزیران و آمد و رفت علما و ارباب و جزایب و اجتماع اهل سپاه
خاصه و اقلیم سیم و مرغ مردم بکارهای خیر و برتری کردن فرمایگان
و سلاطین و ظهور مردم خود ستای و زراف و قوت حال قضا بان و سلاطین
و شبانان و فرج نشینان و اهل احکام گویند که چون مرغ در بیت عاشق
بود و صاعد در افلاک و ذلیل فترت قائم شده باشد بودن او مع راس دلیل
شهرت حرب بود و اگر ذلیل فترت قائم نشده باشد دولت کند بر قوت ملوک و
عامه **احکام یون شمس و راس** دولت کند بر پارسایان و رسل و سلاطین و پادشاه
و سلاطین و کشتگری مصاحبه از جانبین و آمدن اخبار سار و از جانب عظمای
و امرا و شای و فرماندهان و عدل و انضای در ملوک و حکام و اقبال بندگان
و خدمتکاران و بسیاری و در سیم و بر روی آمدن بکارهای نفعان و ارفاق
ممالک و خزان ملوک و سلاطین و میل پزیران و صدقات و زیاده عذ
و خاوندان و در سستی خلافت خصوصاً در اقلیم چهارم اینست آنچه جمیع دولتها
شخص مع راس در کتاب ایزاد کرده اند و آنچه معلم اول درین باب فرموده خلافت
جملی است

جمهور است لیکن چون سخن این قسم برگی را بخیر و شرم از خود نیست مع هذا
که قیاس با آنست از این که علامه استعدا در زمان و قبول قبول منظور باشد و آن
موافق قول بطلمیوس که علم الجیمه منک و ضما **احکام یون مع راس** دولت
کند بر حکومت خرابی و ترقی زمان و خادمان و قهر زمان و زاینده کار و سعادت
و اقبال اهل دنیا و بسیاری سوره ها و وقوع نکاحهای خیر و در و اوج بکارهای
و تیزی باز از سر کردن و عطر و خوشان و جنت با دهای خوش و حدوت با دیگر
و بسیاری نعمت و فرای معیت خلافت و نیکی اختیار و اقبال و قوت و زیاده
و اجابت دعاها و بر آمدن حاجات و افرین اعتقادات و ظهور زمان کرامات
گویند و قال **زن احکام یون عطار مع راس** دولت کند بر خوشی و نعمت
و بلندی اقبال و در افضلا و اهل قلم و عیال و شمر او و کلا و مقصودان و احکام
حرف و عیال پادشاه و در حق این طایفه و کثرت سب و شرع و حدوت و از دیگر
و در وقت ظهور مردم فصیح و فاضل و مرغ مردم بخواندن و از این و اخبار
و شنیدن قصه و داستان و موافق آمدن معالجات الهی و احکام اهل تحم و کثرت
معاملات مردم و تیغ و تیغ و فاق و راسی و در سستی غنیمت و امانت
اهل عیال و ارباب و دران و قیمت کتاب و آلات کتاب و در و ارباب و از آورده و
دولت مردم و کثرت مواظبت و انصاف و آمدن اخبار و حدوت و فرشت ارقام و انشد
احکام یون مع راس دولت کند بر رسیدن اخبار خوش و نیکی حال
غلام الناس و رعایا و عزت رسولان و اهل بیت و شاطران و قوت حال مردم

و مایل شدن بخیزات و صدقات و ترحم کردن بر مردستان و انصاف در محاکمه
و داروغگان و اعانتی سلاح اهل اسفار و اجابت دعاها و انسانی وضع حمله
رواج و دروایی مهذبات مردم و آمدن بآنان در وقت **احکام یونین نعل مع ذنب**
دلالت کند بر وقوف بر حق و خیراتی بقاع سیماکد در بیت طالع یقه و آشوب و افاد
از معانی و اوطان و بدی حال پیران و کشتا و دران و زحمت قلعه داران و
گرفتاری ایشان و امراض مزمنه مثل صرع و جنون و سایر بیماریهای سودائی
و قولنج و اسهال و برغان سینه و جذام و کثرت خراج و جوع و ظهور مکر و ظلم و
گرفتاری و خوف بزرگان از سفلگان و غریبی بیوتات قدیمه و سرهای سرخ و
و بارندگی بسیار در وقت سیماکد زحل در دعا شریقه و افت چها و پانان بارگش
خاصه ستر و خورج کردن کان از دیدن دیو و پری و تبااهی و غصوات و قلات و قلات
جیوانات و فزات و قلات طعام و اسکان زلزله و برآمدن ابهای سیاه خصوصاً
که فصل در دایع بود در برج خاکی یا آبی و نظر عطاره یا او بعد از آن تاکید مذکور
کند **تنبیه** حکیم فاضل جمعی الدین مغربی و ابراهیم خاسب مکی گویند چنانچه
زحل با ذنب دلیل بد خالی و کد و برکت ملوک و سلاطین نباشد و اگر در مثله
ایش نباشد دلیل است بر کثرت موت و قتل در عظام و افت کوفتدان و کاهان
و شران و اسبان و اگر در مثله ارضی بود دلالت کند بر فساد و هلاک اطفال
و افت ثمرات و اشجار و مرگ اغنام و قلات امطار و مطهرات و اگر در مثله
بود دلالت کند بر حدوث بلا و شیوع شر و خاصه که مرغ ناظر باشد و قتل و

میان

و هلاک و وحش و طيور و بياح فاصقه و اگر در مثله آبی بود دلالت کند
بر خرد اهل سفاین و مسکن بنادر و سواحل و بد حالی زهاد و عباد و نقصان
زراعت و کم شدن مرغ و ماهی و نقصان آبها و هلاک دواب و قلات
لبثیات و طغیان ملح و سایر خشرات الارض **احکام مشتق مع ذنب**
دلالت کند بر بدی حال معقران و بزرگان و غریبی قضایه و علمای و اشکانا
شدن و خراش و فقر و استیلا و دغیان بر بزرگان و کثرت ظلم و جور از حکام
و تقاضای مردم از صدق و زکوة و بد کشتن خزان و دینا قیام مردم و مداهنت
بزرگان و ترور و خطای منشیان و نازا استی اهل حکم و باطل کردن حقوق
شرعی و محرمی مستحقان و قلات نماید داد القضا و خرابی مساجد و مدارس
و وقوع نقصیات از اهل شرع و مضاعفه و نقصان توانگران و کثرت خیانت و
طاعات **احکام مرغ مع ذنب** دلالت کند بر فقر و حرب و بدی حال لشکریان
و غورینش و سرکشی و دعا یا یا خصوصیت میان ایشان و حکام و وقوع خیانتها
و قصد بزرگان و بیماریهای صفائی و سودائی و حدوث صرع و جنون و
بدید آمدن عیال و افتادن قتلها و قتلها و نایابی راهها و افت تکران و لشکریان
و د و کوهی کردن ایشان و غارت و سوختن جاینها و افتادن مردم از دست
و سطوح **تنبیه** معلم اول ارسطو طالعین گویند که هرگاه مرغ مع ذنب نباشد
در وسط السماء پادشاه گناه کارا و ابله است تمام بقدر رساند هر چند گناه
ایشان اندک بود و حکم مغربی گویند که این وضع پادشاه را نیز از جمله علامات

بدی است **تنبیه** اهل احکام گویند چون مرغ با ذنب در دعا شود بود دلالت کند
وجود یافته باشد و علامت حمل برپا بود **احکام یونین شمس مع ذنب** دلالت
کند بر تبااهی و بدی حال سلاطین و مستولی شدن و ثبات و حرکت اوراق و خدم
پادشاه و بیماری و موت فرماندهان و قتل و بند داروغگان و حکام و هلاک
معارف از مردم سفله و معیوب و کثرت در دیشم و دل و شکستن عصبها
و افتادن مردم از سطوح و بلند بها و نقصان معاون و کثرت ابهای چشمها و بیماریها
از سرخ و سودا و افت دل و دماغ و سداد در زمین عراق و فساد و تلف غلام و
نقصان و خسارت صفایان و ترس و بیم پادشاه از مردم فرمایگان و کم شدن
حشمت و شکوه ملوک و خشک شدن چشمها و خرف اکابر و معقران هر قوم و
فساد نفوذ **احکام یونین زهر مع ذنب** دلالت کند بر بی اعتباری و تنزل حال
خوایان و خدمه و بد بختی زنان و بیماری در میان ایشان از رسیدگی و ریش و
ابله و اسقاط اجنه و بیرون آمدن زنان ساحره و اقوت و فساد حال ارباب
مزایم و اوتار و قلات فواید این طایفه و طلاق و فراق در میان از خایه و کثرت
خس و بی شرمی امرغان و اوجاع مذاکیر و علت الکات تناسل و نکاحهای بی ثبات
و دلالتی مردم و خشک شدن آب چشمها و تنگی باز از اجزای چشمه الماس و
نقصان رودخانه و افت نباتات و شکوفه و سرما در وقت **احکام یونین**
عطار مع ذنب دلالت کند بر ترس و بیم و زنا و ارباب قلم و متفرغان از جلاقی
و سفلگان و غریبانی غلام و غلبه کردن ایشان و اهل بزرگان و مشغولی

بندگان

مقابل افتد مقتضیات راس غیر بعبست خواهد شد و مقتضیات ذنب انحراف
شد هر کوب که در شرف یا خانه خود یا سایر خطوط و قری باشد و عبادت
شود آنچه در قانون است چنانکه آن مذکور باشد محمول بر میان لغت و تأکید بود و اگر در خطی
و وبال و مثل ان باشد ان تا اثبات بصفت و در بی مؤتی بود و در عبادت ذنب
حکم بر خلاف این بود یعنی اگر کوب در خانه یا شرف و مثل ان بود آنچه در تا اثبات
بر و در ان سکون باشد یا شرف و در بی او باید نمود و اگر در وبال و جوی
و امثال ان باشد و جوی لغت و تأکید

کیدی کوبی است متوهم کرانی سیریت معکوس و صد و چهل
و چهل و سال شمسی و در بی تمام کند و بر بی و در و از ده سال و در و در
صد و چهل و شش روز و بعضی گویند کوب کیدی میبود است اثباتی نیست
و لهذا قطب الفضل علامه شیرازی در تحفه النشأ غیره فلان او را تحت فلان
شخص اثبات کرده است بجای فلان زهره و فلان زهره و با فرق فلان شخص خلافا
الموجود و علی کلا التقدير بین اهل احکام او را غرض دانند چنانکه شیطانات
فلان خوانند کیدی کوبی است که دلالت کند بر حدوث
طاعون و مرگ ستوران و اغنام و هول و هراس مردم و خرابی بناهای خفیه
بجمله سلاطین و حکام چاب و در بزرگان و ارباب خانه انفاي قدیم و مرگ
پیران و مردم سالخورده و حدوث و لذت و غم و هم در میان مردم و شکستن
عضوها و سرهای سخت در وقت و امکان طاعون در بعضی بلاد مستعدده
و خرابی

و خرابی کند و ها **بودن مشق مع کید** دلالت کند بر گرفتاری مهتدان
و قتل عظماء و ذلت اخره و غزای فقها و علماء و سادات و اشکال شدن حق
و ذلت و خوف و ذلت و قضاة و ارباب مناصب شرعی و استیلاي و ذرات

بودن مع کید دلالت کند بر جمع شدن لشکرها و اخترا شدن تیغها و خنجر
و قتل و ربخین خون و سرکشی لشکریان و مقتان از عظمای بزرگان و خلافت
میان سلاطین و رجعت و یا اگر قتل فتنه و قتل بزرگان و غیره و ارباب
شرف **بودن مع کید** دلالت کند بر مشغولی سلاطین بکارهای عبت
و بیرونی ملوک و غلبه و غوغای مردم و سفا و بد اصل بزرگان و شرفا

بودن مع کید دلالت کند بر نقصان آب چشمه ها و افت نباتات در وقت ویران
سخت در زمستان و بارتدکی با فراط و مرگ زنان و در بهار طوفان و صاعقه
انگیزه و گفت و گوی در میان عوالم حادث کرده **بودن عطاره مع کید**
دلالت کند بر مرگ حیوانات و کربختی غلامان و کارگران و مشغولی جوانان
بشق و عاشقی و بدی حال و پیران و مسترفان و کلا و تعطیل مهملات این
طایفه **بودن مع کید** دلالت کند بر حدوث و وقوع خبرهای دروغ و

تشویش مردم عامه و خوف بنگان و در سولان و گرفتاری ایشان **بودن و کس**
مع کید دلالت کند بر اصلاح میان مهتدان و ذلت جباران و فتح و صلح اهل فسا
بودن ذنب مع کید دلالت کند بر کشید و هار بیهوش و بهر طرفی انشایی
و فتنه خیز و شغب و فساد و غارت بود و حال علما ضعیف کننده و کرا فی طعام

بودن سیم در احکام تحویل کرب **افق حشر** و ان مشغلات
برند فصل و کلا با ذهان مستقیم یعنی غایت که مقتضای تحویلات و انتقالات کرب
از بر بی بر بی از جمله احکام است نیز که تحویل کوب از بر بی بر بی
بنقل نقل شخصی است از شهری لشعری یا از قریبی بمنزلی که هر این دران شهریان
منزل وضعی بخود و خالق تازده نماید موافق مقتضای ان نسبت بان کوب از خانه
و شرف و وبال و هبوط و طابع و کیفیات و همچنین سعادت و شوق صاحبها
و ناطق و ساقط بودن او منضم باین اوضاع از آنچه مذکور شد و خواهد شد

فصل اول در احکام تحویل زحل از بر بی بر بی این وضع از نقل عقیم الاثر باشد
چنانکه ان سخن اکابر قدما و محدثین ظاهر و باهر است از انچه حکیم فاضل و اصد
کامل همی الدین میفرماید **اعلم انه ان کشف زحل من برج الی برج احدت الايات**
فی السماء و الارض مثل الشب و الاقوال و النقل الامور و الاوقات و الدوله و المملکة
الغروب و الاوضاع و این احکام در هر برج متفاوت باشد صاحب حدس جمع
و ذهن سلیم دانند که چه باید گفت و اینها حکم انتقال زحل بلکه عالمین را حقیقی
ماه نباید دانست همچنانکه بر ذک ظاهر است **علیه زحل و برج حمل** دلالت
کند بر مرگ پادشاه بقصد عباد و تحویل خوردن از موضعی موضعی و غل و کلات
و مرگ جوانان و فتنه و حروب و غارت و قتل و اسیر خاصه و در قاجای مشق و جوی
و کثرت از اجیف و بیادید حشرات الارض خاصه موش و قور و عنایت اطهره
تو و ل شیم و مضرت و سیدن و فتنه اذ در یا میان و قوت و موت و در ولایت و کج
و غی

و غیر وجود و ظلم و در اکثر بلاد و ستم ملوک و حکام بر رعایا و بیادوی
فرماندها و ظلم و تباهی هوا و نقصان سرما و حدوث بارندگی و رنج
حیوانات کوچک و زحمت پیران و کشاد و ذلت و ارباب بیوات قدیمه و
ضعف خال کوه نشینان و سبأ هیان و مردم کشین و اگر در طرف جنوب بود
شدت برد و کثرت تکریک و جلید بود و حدوث علل و امراض **حلول زحل**
و در برج قوس دلالت کند بر حروب و فتنه و در اکثر جهات و افت یکی
از فرماندهان و هول و هراس در خلایق و ضعف پیران و مردم سالخورده
و کثرت امراض و علل در ایشان و بی انتظامی در عالم و بیادای قوت و
کم نفی ذرات و فساد و انتقالات و کرا فی غلات و عنایت طعام و ضیق معاش
مردم و تشویش و اضطراب خلایق و در سدن و هندن و مرگ اسب و تلف شدن
حیوانات سحرشکافه و عسرت و ولاده و بیادوی و قوت زنان اکابر و بیادای
برف و باران متواتر در وقت و تباهی دریا و فرغ ماندن کشتیها و افت مرغها
و بیم ذلت و خرابی بقاع و هراس گوید خاصه در زمین فارس و اگر در بیت ذاب
بود منظور بتطویر عداوت عطاره و قرتا کید امر مذکور کرد و اگر در طرف شمال
بود حسن مزاج هوا باشد و هبوب دایح معتدل و اگر در طرف جنوب بود
تشویش مردم باشد و حدوث دین و جرات و امکان و با و طاعون و اختلافت
هوا و خوف مردم از کثرت از اجیف **حلول زحل و در برج جد** دلالت کند بر تغییر
دولتها و خرابی خانه انفاي قدیم و کثرت بزرگان و اشکال خان و عباد و جویا

فتنه و حدود و حیرت و مقارن و وقوع امراض سیما در میان و کوهستان و وقت
و اوقات میوه ها و علت اشتیاق و اوقات طوره و تنبیه و زرع و زودن باد های سرد
و ناخوش و عزت طعام و تنگی غلات و حیوانات و حدود و برف و یازان و سیل
و اوقات و تنبیه سفاین از باد های مختلف و فتنه و قلاع و جبال و ناسا از کجا
مردم کوه نشین و کد و برت خاطر و زرا و اهل قلم و مجز و د رمایه کی مردم
از کثرت بیکار و شکار و بستی کار ها و جمع صلح و صلح در میان بزرگان
و ساکنان حرمین شریفین و ساکنان اماکن شریفه و تجدید عادات و فتنه
و هیجان فتنه و کثرت امراض مزمنه و دهنه و ستان و عی الدین مغربی گوید
و قوع و زلزله و باده در اماکن بعیده و اگر در جانب شمال باده های خنکاید
و زلزله نباشد و هر س کی بود و اماکن بعیده از اقلیم بابل حادث گردد
و تاریکی هوا و ظلمت باده و اگر در طرف جنوب بود هوا گرم شود و بابل کثرت باده
و صاعقه و شهاب حادث گردد و حساب میکنی مردم بستی از سلاطین بود **حلول**
دوبیج در این دلائل کتب بر نقصان انهدا و عیون و کثرت برف و یازان و جلیه
و سربانی سخت و ضعیف و در نقصان و اعتدال هوا در تابستان و اوقات غلات
از مصلح و فتنه و زمین بجز و کاشی و خرغانه و سحر و غارت و تاخت ارضیه
صغریه در اقلیم بابل و غرق کشتیها و اوقات حیوانات ابل و امد شد عا کوه
سفل و دما و نقصان زراعت و حدود امراض و سعال اکثر و در مشایخ
و کثرت خوف و غارت و در میان عرب و بسیاری زنا و افعال ناشایسته
و عفت

و عفت و سلاطین ابدان ملوک و اطاعت و غایا و طبیب خاطر ها و یزانی عادات
و سلاطین حسب الحکم پادشاه و اعتدال و اسفار و القدر و عیون و شری
و قیود و دولت اهل شمال و تنگی و ناخوش طرف و استیلا قری و یازان و اگر
شمال بود احمد عبدالجلیل و طاسب میکنی گوید کار مردم بی انتظام و شوریده
در هم شوره و قتل کتب و تنگی معیشت باشد و اگر در جانب جنوب بود یازان
بسیار آید و زیاده ای اب انهدا و عیون و ابا و باده و تاج الدین اگر عیون گفته
و هر س حکیم در هر وجه حکم بر پس هوا و قتل امراض و کثرت قتل است
حلول فصل در بیج در این دلائل کتب بر نقصان و عیون و کثرت برف و یازان و جلیه
و سربانی سخت و ضعیف و در نقصان و اعتدال هوا در تابستان و اوقات غلات
از مصلح و فتنه و زمین بجز و کاشی و خرغانه و سحر و غارت و تاخت ارضیه
صغریه در اقلیم بابل و غرق کشتیها و اوقات حیوانات ابل و امد شد عا کوه
سفل و دما و نقصان زراعت و حدود امراض و سعال اکثر و در مشایخ
و کثرت خوف و غارت و در میان عرب و بسیاری زنا و افعال ناشایسته
و عفت

بخلق و تاج الدین اگر گوید یازان آید و شوریدگی کار فرماید ها و بودیم
نفعی که **حلول فصل در بیج** در این دلائل کتب بر نقصان و عیون و کثرت برف و یازان و جلیه
و سربانی سخت و ضعیف و در نقصان و اعتدال هوا در تابستان و اوقات غلات
از مصلح و فتنه و زمین بجز و کاشی و خرغانه و سحر و غارت و تاخت ارضیه
صغریه در اقلیم بابل و غرق کشتیها و اوقات حیوانات ابل و امد شد عا کوه
سفل و دما و نقصان زراعت و حدود امراض و سعال اکثر و در مشایخ
و کثرت خوف و غارت و در میان عرب و بسیاری زنا و افعال ناشایسته
و عفت

سناج و حسن حال زراعت و اهل فلاحه و ترقی و آبادی بیوات قدیمه و در دنیا
و کثرت و رسیدن ایشان بشرف و بزرگی و اگر در طرف شمال بود باد های
مضطرب و زو و آب چشمها و کار بر ها کم شود و اگر در طرف جنوب بود
و باد در میان مردم سمت ظهور بپذیرد **حلول فصل در بیج** در این دلائل کتب
بر نقصان و عیون و کثرت برف و یازان و جلیه و سربانی سخت و ضعیف و در نقصان
و اعتدال هوا در تابستان و اوقات غلات از مصلح و فتنه و زمین بجز و کاشی و
خرغانه و سحر و غارت و تاخت ارضیه صغریه در اقلیم بابل و غرق کشتیها و اوقات
حیوانات ابل و امد شد عا کوه سفل و دما و نقصان زراعت و حدود امراض و سعال
اکثر و در مشایخ و کثرت خوف و غارت و در میان عرب و بسیاری زنا و افعال
ناشایسته و عفت

در آن حدود و قریب و در آن سیمایان مغیره و تلف شدن طيور و
ظهور ملح و اعتدال هوا و سلاطین مسافران و غایب آمدن مسافران و سلاطین
و صلاح حال سکنان امنای شریفه و مزایات متبرکه و اگر عرض شمالی بود باد غیا
بسیار و جهد و اگر جنوبی بود احوال مردم متقلب و شوریده و در هر شهر **حکایت**
نخل در برج جدی دلالت کند بر قنبره و زمین هند و اشوب و برهم خوردگی
در ولایت کیلان و درج حیوانات و برف و جلید و ضباب و دشتنا و کثرت سرما
و غنچه بند و مسدود شدن درها و راهها و اشارات لیه بطلیوس و صبح الحقیق
الطوسی و افت اخبار و انقار و زاسیتی و عدل پادشاه و خشوعی و غایب آمدن
و راحت خلق و فراخی نعمت و بالا گرفتن کار اهل قلاع و کوه نشینان و آبرباب
بیوتات قدیم و بسیاری از اجیف و حدوت نازل رسیده که نخل در دایم خود متقلب
نظر عنایت و قنار ارتفاعات و غلات و طبع و جنون و مایه لیلیا و نسله اجلاف
بر اشراف و اکابر و غلبه کردن چنان و استیلاي عوام و کثرت خیانت و عدد
و دست یافتن عرب بر بعضی بلاد و قوت حال صحرانشینان و احشام و در آن زمان
ستود و اگر در جانب شمال بود تاج اگر کوبید مزاج هوا با صلاح اید و سرما تخفیف
یابد و اگر در جانب جنوب بود سرمای هوا برود و جلید در حد افراط بود و بر کمان لنگه
مثل هر س حکم و احد عبد الجلیل و ابو معشر و صاحب مکی و در هر وجهه مکه بکثر
سرما و افراطی بند کرده اند **احکام بودن نخل در برج دلی** دلالت کند
بر قنبره و صرب و عدد و امر و افت ایشان و نقصان پادشاهی و موت سران سپاه
و قریب

و توفیق در ولایت طبرستان و کربانی حیوانات و موت احشام و اوجافات و آبها
خانه انهای قدیم و دواج با ذرات ستود و بسیاری خوف از قوا اخبار و خروج مرغ
از مسکنی و اوطان و افت ایشان و حدوث دایح عاصفه و غریب آمدن باذان
و سیول مضطرب و وقوع زلزله و آمدن ملح و این هر چه و بر جبهه شهادت علیه
بود و قنار حال اصحاب نخل و حرث و مرگ دواب بار کث و نقصان حیوانات
و کوبیدن و بعضی جانها نیکی محسوسات بود اگر در جانب شمال بود اکثر بزرگان
کوبید و هوا تلف شود و تاج الدین اگر کوبید و در خانه او چینه ها نقصان پذیر بود
بودن نخل در برج حرث دلالت کند بر شیوع قنبره و اشوب و طبرستان و مساحل
و نقصان آبها و کوبیدن حدوث سیول غریب بود و خطر ملاخان و در دجتم و بسیاری
و مرگ بزرگان و نایبی و کثرت کرب و وقوع دعاوی کهن و در میان مردم و کثرت نقصان
و خسارت و باین سبب بسیاری کرمان و شکت سرما هر کدام در وقت خود و وعد
و بوق و حدوث امراض و در پای و اسافل بدن مثل قنبره و هیچ و درک و عرق
النشأ و در دای و پیدا شدن چنار و در میان مردم و کثرت افات و خوف و
هر اس خلق خصوصاً اکابر و اشراف و ولاد از قوا اخبار از اجیف و مزخرفات
و اگر در طرف شمال بود و کثرت هبوب دایح بود و اگر در طرف جنوب بود و خود
امطار و قوت آنها و باران بود و هر س کوبید کثرت سرما و بار و کثرت هوا
و بسیاری کرب و غبار باشد و تاج الدین اگر کوبید حکم شکست کشتیها و افت
مترقه دین و تاج بود **فصل دوم در احکام نخل مشرقی از برج بی**

حکایت مشرقی در برج حمل دلالت کند بر نیکی حال ملوک و اکابر و خروج جزایر قریب
از معادن و قوت حال معدنیان و شادای ایشان و در آن کار صناعت و درویم و
عزت طلا و نقره و سلاطین اغنام و حصول برکت و صلاح حال اهل شرق و طیب
قلوب ایشان و فایده تبار و کثرت و دانه و ظهور سلطان عظیم الشان عادل و سلاطین
غلات و کثرت غنای مردم و غریب و پیوند ایشان و کثرت نخل و آمدن حوانات
از تعقب و بسیاری امر معروف و نمی متکرم و صحت خلائق و یکن صدام و سلال و قوت
خزان و روی دهد و کرم را و فایده فصل و سرما را و اواخر طاعت کرم و در قباله خنجر در
زعمای ایشان حاصل شود و میان ایشان و جمعی از طرف شمال ایشان بود و در هر
دست دهد و دانشمند عجم بودند و چون بختکان کوبید که چون هر چه یعنی مشرقی اکثر
بره یعنی حمل اید و در بهار پادشاهی سپاسی و در مادام بیاد و آب و دود خانه بسیار
شود و جوش چشمها و جاهها باشد و در تابستان باد جهد و بسیاری همه
خاصه در در و هوا و کثرت کار زمین بهتر از زمستان آمد کند و در میان
مردم پست و بد کثرت اشوب افتد و بقرطیس قابل ترکیب جسم از اجزای صلب صید
کوبید از آنی ترخشا و رفاهیت مردم و کثرت غیر باشد و شاید که از آن در موسم
حصار غله را بپاشد و اگر در جانب شمال بود شدت کربان بود و کثرت سحر
و هر س کوبید مزاج هوا نیکو شود و اگر در جانب جنوب بود سرما سخت باشد و هر
کوبید مزاج هوا متقلب و کما لکن کرد **حکایت مشرقی در برج قوس** دلالت
کند بر فراخی نعمت و سلاطین ستوران و مزخرفات و نهاده و بناهای خیر مثل مساجد و
مقابر

و معایده و صنایع و بسیاری کشت و زرع و از آن غله و قوت حال و کثرت نخل
و اهل نعمت و بد حالی عطا و اشراف و هلاک بعضی از ایشان و حدوث رعد
و کثرت و شدت برف و باران و در وقت و وقوع زلزله و در آن زمستان بمل
شواهد و بکثرت و فراخی اطعمه و نخل کشتیها و صلح میان مردم و ارسال تحف و
هدایا بیکدیگر و بطلان اخبار از اجیف و خلاصی عوام و کثرت نسل حیوانات
و از نایب و جلیب مردم و بدایت و امانت و استقامت عهد و موافقت و فوج پادشاه و
وظیفه پادشاه بر عدا و بر درجه بختکان کوبید که چون هر چه یعنی مشرقی بسیاری
یعنی قوا اید و در زمستان بسیاری سرما باشد و در دجتم و در میان مردم بدیاد
ببازی همه بد و کثرت و کار و در زمین بزم بهتر از زمین کوهستان اید و کثرت و افت
در دشتا میوه انبه و بزرگان باشد و مرغان کم شوند و پادشاهی بزرگی از احکام
قوا رسد و در عمارت کوبید و قنبره و اشتداد برود باشد و مردم در دفع و شستن
بدن و از روی اشتغال نمایند و اگر در جانب شمال بود حسن مزاج هوا بود و تاج
الدین اگر کوبید تریکی هوا بود و اگر در جانب جنوب باشد قلت استواری هوا
بود و تاج الدین اگر کوبید باران بسیار بود و آب چشمه ها امتزاج کرد و **حکایت مشرقی**
در برج جوزا دلالت کند بر غشی هوا و تند روی مردم و سلاطین اخبار
و انقار و دانه و قنار و اشراف و سادات و علما و بسیاری داد و ستد و شفقت
و عطوفت و امن و سکونت در میان مردم و قوت حال اهل قلم و محال و تاجار
و صهری و خزائن و بیوتات پادشاه و ارسال و سلال و سلال میان فرمانها

و شیوع علت رمد و کرا در میان خلق سیمایان و اطفال و زنان و حدوث
سرماهی سخت در وقت وزیدن باد و یزد و فساد ذوق و نقصان میاه و کوبیدن
زیادت شود و فراخی طعام خاصه در جانب مغرب و بوزن چهره حکیم گوید که چون
هرگز یعنی مشرقی بسوی دویک یعنی جزایر آید باد که وزدن میان جنوب و شمال
در تمام سال آفتاب هنگام برکه میزان در زمستان پشتر بود و میان زمستان خوشی
هوای قوی و از دنیا لاسه خرد و در تابستان باد صبا یزد بجهت و درخت آذرات افت
بهر سرد و در عقرب الحین گوید بیهادی در میان مردم از ضربات حادث کرده اما چنانچه
سرخ کرده و دوی در نقصان نمید و بالکل برقع شود و عازا در وضع افات از کتب
بود و اگر در طرف شمال بود باد های معتدل و زد و اگر در طرف جنوب بود کرمانی
تابستان سخت و غنیکی هوا و هوب بصوم باشد **حلول مشرقی و در برج سرپا در لاک**
کند بر قوت حال و زرا و اعیان و با زانهای نافع و فراخی نعمت و ایمنی زاهها و کثرت
سرور و خیر در عالم خاصه در زمین عراق و فایده تجارت و سلامتی ذوق و کثرت
و فتح قلاع و در ساحل دریاه و حدوث امراض و کثرت سعال و یزدگی و
جوشش و لب و دهان لیکن بسلامتی منتهی شود و حصول فزاید عظیم و جمعیت
اموال و خزان و بیوتات پادشاه و حسن الطاعت رعایا و نیکی حال مسافران
در با و سلامتی کشتیها و حدوث سرماهی عظیم و کثرت برف و کربانی با فراخ و
هوب و ریاح صوم هر کدام در وقت خود اگر در ناحیه مشرق بود سلامتی مردم هر کس
باشد و بوزن چهره چنانکه گوید چون هرگز یعنی مشرقی بسوی جنوب چنانکه یعنی سرپا

ای

ای هنگام زمستان در طرف افغان فرو شدن و دست چپان پشتر از دیگر
ناحیهها سرما یزد و تاریکی هوا و زیادتی آب و در فضا و حدوث برفهای سی
منه در کوهستان و بسیاری ذیقون و سلامتی غلظا باشد و در عقرب الحین گوید
نیکی معیشت مردم بود و مغرب باشد و کثرت حرارت و جراح شد و لب و دهان
عازض کرده از قبول خاده اجتناب لازم بود الا بقدر کثرت و اگر در جانب شمال
بود یعنی کرمان و بسیاری صوم بود و در جانب جنوب نیز همان باشد و تاج الدین
اگر گوید در جانب شمال هوا خوشی کند و در حد و برقی بسیار بود و در جانب جنوب
خوبی مزاج هوا بود و باد های معتدل و زد و **حلول مشرقی و در برج اسد لالت**
کند بر قوت حال و زرا و اعیان و با زانهای نافع و فراخی نعمت و ایمنی زاهها و کثرت
سرور و خیر در عالم خاصه در زمین عراق و فایده تجارت و سلامتی ذوق و کثرت
و فتح قلاع و در ساحل دریاه و حدوث امراض و کثرت سعال و یزدگی و
جوشش و لب و دهان لیکن بسلامتی منتهی شود و حصول فزاید عظیم و جمعیت
اموال و خزان و بیوتات پادشاه و حسن الطاعت رعایا و نیکی حال مسافران
در با و سلامتی کشتیها و حدوث سرماهی عظیم و کثرت برف و کربانی با فراخ و
هوب و ریاح صوم هر کدام در وقت خود اگر در ناحیه مشرق بود سلامتی مردم هر کس
باشد و بوزن چهره چنانکه گوید چون هرگز یعنی مشرقی بسوی جنوب چنانکه یعنی سرپا

سجنا و فصل خزان و انکودین آید و غریب و پیوند اشجار و کوبه و بیهادی
کثرت باشد و اگر در جانب شمال بود هر س که بد طیب و حسن هوا بود و احد هید
الجلیل حکم بنساز هوای کره **حلول مشرقی و در برج میزان دلالت بر این طریق و شرف**
خاصه را عیاض و برکت و کثرت باد های قوی و حدوث باران در وقت و فراخی نعمت
و کساد با زانها و ازانی و ظلم ملوک بر رعیت و عیال بودن بجز طاعت و کثرت
نعمت و تکبیر و خشم و غیظ در میان مردم و بنیاد که با زان تابستان خرابی و دریا
اوسه و مرگ کار بسیار حادث کرده در اول زمستان رعد و برق آید و
غلامان و بندگان هلاک شوند و حال تجارت و مریه دین نیکو کند و در عفا آید
فزاید و منافع یابند و ریاح با زان کتاب و کاغذ بود و میل مردم بامر مغرب
و غنی منکر و مسایل شرعی و افتاد و اخبار اندیا و ایام بسیار باشد و سفر
بسیار کنند و بوزن چهره چنانکه گوید که چون هرگز یعنی مشرقی بسوی
تراز و یعنی میزان آید هوای زمستان ملایم گردد و در آخران با زان آید و
در بها را اعتدال هوا باشد و در سرد و میان مردم بدید آید و زنان بار آید و
در رخ رسد و اگر در جانب شمال باشد هر س و احد عبدالجلیل و حساب می گوید
باد های غشی آید و سوسه مند و تاج اگر گوید باد های تند و بدی آید
و اگر در جانب جنوب بود هر س و احد عبدالجلیل حکم بیهادی و و اگر در
حساب می گوید در چشم و زکام و زکات و تاج اگر گوید **حلول مشرقی و در برج عقرب**
دلالت کند بر قوت حال و زرا و اعیان و با زانهای نافع و فراخی نعمت و ایمنی زاهها و کثرت
سرور و خیر در عالم خاصه در زمین عراق و فایده تجارت و سلامتی ذوق و کثرت
و فتح قلاع و در ساحل دریاه و حدوث امراض و کثرت سعال و یزدگی و
جوشش و لب و دهان لیکن بسلامتی منتهی شود و حصول فزاید عظیم و جمعیت
اموال و خزان و بیوتات پادشاه و حسن الطاعت رعایا و نیکی حال مسافران
در با و سلامتی کشتیها و حدوث سرماهی عظیم و کثرت برف و کربانی با فراخ و
هوب و ریاح صوم هر کدام در وقت خود اگر در ناحیه مشرق بود سلامتی مردم هر کس
باشد و بوزن چهره چنانکه گوید چون هرگز یعنی مشرقی بسوی جنوب چنانکه یعنی سرپا

که هوا برتری کراید آب و علف کی کند و بیهادی از سر و زکام بهر رسد
و عقرب الحین حکیم گوید کدم کثرت حاصل شود و در غن بسیار باشد و مردم
در خورج و اشامیدن اغراط کنند و غریب و پیوند اشجار بسیار باشد
و در تابستان بیهادی و موت عارض مردم شود و بد عا و صدق اشتغال باید
عقرب و اگر در جانب شمال بود هر س گوید کثرت شدت ریاح بود و تاج الدین
اگر گوید رعد و برق حادث شود و اگر در جانب جنوب بود هر س گوید
در طوبت هوا بود و احد عبدالجلیل و تاج الدین اگر حکم جفتگی و کبی با زان
کره اند **حلول مشرقی و در برج سنبل دلالت کند بر اعتدال و صفای**
هوا و صحت خلایق و سلامتی کشتیها و در ریاح با زانها و حدوث امراض و کثرت
و اندوه اکابر و اعیان و ملکات و کثرت فوج و سرور اهل قلم و کتاب و کثرت
اسودگی در مردم و وقوع خیانت و عفت زنان از عفتها و سلامتی ذوق از آقا
و اضطراب زخمها و بسیاری عادات و وفور امطار و وقوع در وقت و میل مردم
بکتاب علوم و فقه و قوت حال اطباء و اهل تحیم و بدی حال زنان حامله و من
و قتل در طرف جنوب و حدوث زلزله و بیهادی و دیگر و بوزن چهره چنانکه
گوید که چون هرگز یعنی مشرقی بسوی خورشید یعنی سنبل آید و در فضا
بروز شود و بسیاری ابها باشد و با زانهای مادام آید در بها و هواس
شود و در قضا و صیها را آسیب رسد و عقرب الحین گوید هوای تابستان با
کند و مرمت و نم باشد و ذرات از انطوبت هوا و با زان ضرر رسد و باد بسیار جده

سینا

و بسیار باد های تند و بارانهای مفید بی نفع و غرت طعام و آنای
مالها و جنگ و عداوت عظمی و قوت عرب و در قید افتادن لشکریان و جنگ
و ستم و در سلاطین و جبال اما صحت خلاق بود از مکان و اوقات و سلاطین
مزموع خاصه کدم و خوبی کردم و اخبار و خبری و پیوندان و موافقت اند
و بسیاری عفت زنان و حرکت لشکری بکانه در ولایت شام و ازانی در
ولایت مغرب و استراتژی ایشان از قندهر و قندهار و قندهر و قندهار
و حسن ولایت فارس و تبریز و یکی خزارات الارض و کراتی و قسط در مملکت
قسط عظیمه و در اخبار ساره بر ملک و سلاطین و امکان در لاله باوین
قراین و دیگر و در دهرین بختگان گوید هر مزموع یعنی مشتی بسوی کره
یعنی عقبی اید و آغاز زمستان سرما و برف باشد اما در پایا نین می
هوا بود و در میان بهار و تابستان و بسیاری ابر و غم باشد و بازان زبان
آورنده چنانکه زمانه زمستان نماید و خریدن اسبمان بود و آب چشمه ها کم
شود و کدم شکی اید و انکود بسیار باشد و سلاطین است کمره مان دوری
مرک بانو می و با دعا و زاری و در عظمی طبع عالم گوید آب دریاها خشک
و در طایفه طغیان نماید و در فصل خزان بهاری دست دهد اگر شب اهل
شرب بسیار و تناول غذاهای مختلف و اگر در جانب شمال بود باد های خویشتن
و احد و بسیار بلیل گوید که بنا سخت بود و در دهرین عارض خلق کرد و خاصا
ملکی گوید شدت سرما بود و اگر در جانب جنوب بود رعد و برق و کثرت رطوبت
بود

بود و احد عبد الجلیل گوید که غم و هم شایع کرد و **حلول مشتی در برج قوس**
و کثرت کند بر خشتی بزرگان و کثرت خزارات و سلاطین حیوانات و بسیاری
نوع و اعتدال هوا و رغبت مردم و بصلح و برهنگاری و کارهای خیر و قوت
خال و ذرا و اشراق و دواج و در و سیم و حدوت و در و سیم و حدوت و در و سیم
خزان و مرکب ستوران خاصه کاه و حدوت بازان و تبااهی غله از کثرت از داد
و عدل باد شاه و بسیاری یعنی خاصه در اقلیم چهارم و خوبی احوال و قوت
و رسیدن اخبار و خبری و انتقال باد شاه از مکانی بکافی بسبب استماع ان
و کثرت خزارات تابستان و بسیاری میوه ها و بعضی از اکر و عظمی از اطاعت
عارض شود و ولایت مشرق و غرب افتد و امکان و درود علی باشد و بود و چهرین
بختگان گوید چون هر مزموع یعنی مشتی بسوی کتان یعنی قوس اید و زمستان
نرم گذرد و سرما چنانکه و آب و در خانه بسیار شده و در تابستان باد ها و
بازانها و در و ای و در دهرین کرم بزرگ باد و بزرگ باد و میانه ان هنگام بد گذرد
و مردم بهار شوند و در وقت در و بازان غله را تابه کنند و در زمستان و در و سیم
کند و چهرین بختگان و خبری و پیوند اخبار و عظمی از اطاعت بود و در و سیم
مضطرب کرد و در آخر زمستان باد های سخت اید چنانکه مردم بیک آید و
مردم عظیم الشان رحمت نماید و اگر در جانب شمال بود هوا خشک و بادها
ناخ اید و اگر در جانب جنوب بود خیر و منفعت و از انش باشد و هر س گوید
انقلاب احوال بود و تاج اگر گوید بازان گذرد **حلول مشتی در برج جدی**

دلالت کند بر سلاطین حیوانات و اعتدال هوا و اندوه سادات و قضاة و قضاة
نیکی خال را با سلاطین زنان طامع و قوت خالی مزارغان و پیران و کوه نشینان
و یکی کثرت و در و سیم کثرت باد شاه و بر بعضی از غل و هلاک یکی از معانی
و یکی بهاری و غلبه صحت و کثرت بازان و باد در فصل بهار و یکی حال رقی
و اندکی غله و مرکب سباع و کلاب و وجود طعام و شراب و امکان در لاله
با و چهره شرا اید و دیگر و کثرت خزارات و بود و چهرین بختگان گوید که چهرین
هر مزموع یعنی مشتی بسوی بزرگ می اید و در اول زمستان هوا از
گذرد و در میان سرما شد و در آخر بهار بسیار جهاد و دهر جلاب یکی
کند و زمین بلرزد و حصول زمین نرم بهار از کوهستان شود و خورش
چهار پایان کثرت باشد و کاه بیشتر کرسکی بود و از سرما و باد شاه کد و کد
را خمر رسد و اگر در جانب شمال بود دلالت کند بر کثرت رطوبت و بسیاری
سبل و احد عبد الجلیل و تاج اگر گوید سرما سخت بود و در جانب جنوب
مثل شمال بود **حلول مشتی در برج دلو** دلالت کند بر سلاطین و یکی
خال خلاق و امرا و سلاطین و خبری و قوت کارهای بسته و حسن و صفا
هوا و طبع قلوب ملوک و سلاطین و ظهور اشیاء مکتوبه نزد ایشان و شفقت
نمودن بزرگان و بلند کردن مایه ایشان و قضای خواج عظمی و تبه و اشیاء
مندر و ذکر امور و مشیر و شیوع و باد و ولایت مصر و غلبه در زمین عراق
و بابل و ناسازگاری در میان طایفه عرب و هلاک اشراق و بسیاری جوانان
و تلف

و تلف و مستط شدن سباع و طیر و نقصان کرم و کثرت برف و بازان و رشتا
و هبوب ریا و در صیف و قند از کثرت امطار و امطار و اسف و یکی
احوال مزارغان و خانه های قدیم و مرکب زنان و قنده و در زمین طبعشان و
بود و چهرین بختگان گوید چون یعنی مشتی بسوی دلو اید از زانی و فراخی بود
و در و سیم کثرت شود و بخشش بسیار بود و اول زمستان سرما شد و در آخر بهار
بسیار و ذ و تار یکی هوا مانده زمستان بود و باد بسیار جهاد و بازان
بسیار خیزد چنانکه بزرگان کند و در عظمی طبع گوید هبوب ریا و خیرین بسیار
بود و با اخبار و آثار نقصان دسد و کوه و شیار از بسیاری بهر رسد و افا
طیور و وحش باشد و در و سیم باها قنده و اشوب شود و صافتر ضرر رساند
و فقدان یکی از عظمی بود و اگر در طرف شمال باشد خشکی هوا بود و اگر در
طرف جنوب بود صیغ و کد و ریت هوا باشد و دد و برق **حلول مشتی**
در برج حوت دلالت کند بر قوت خال سادات و علماء اشراق و سلاطین
کشتیها و کثرت زراعت و غارت و تند رستی مردم و سلاطین مسافران دنیا
و بارانهای نافع و فرج و سرور باد شاهان و نقل و حرکت ایشان با طراف و
اگر کم کردن در حق عظمی و سادات و علماء و تقرب این طایفه و غرت حلما
و در و سیم و صلاح در مردم و عطفی زنان و حسن مزاج هوا و هبوب ریا و
باد در بهار و شفقت که مادر تابستان و خوبی هوا در خزان و کثرت باران
در اول زمستان و بسیاری باد ها و در سلطان و حدوت برف و در آخر و ظهور

وخریج خوانج در عراق و بباد مغرب و خشی ولایت شام و فتح بعضی از بلاد فرنگ و کثرت اوجاع و تباه خصوصاً انکور و زیتون و نفاق کردن و در وی مردم در مذاهب و ادیان و یوز و چهارین بختگان گوید که چون هرگز یعنی مشتری بسوی ماهی یعنی حوت آید در پایان زمستان سرما کم شود و در میان ماهیاد بسیار دزد و در پایان بازان و برف آید و زنان یار دادرش را بد کند و در عیال طبع حکیم گوید که انکور و سایر میوه ها سالم باشد و امکان زلزله بود و اگر در طرف شمال بود هبیب ریاح مقید بود و تاج آل الله اگر مری که بیاب چشمها روود خانه از نایه شود و اگر در طرف جنوب بود دعد و برق و بانان بسیار آید **فصل سیم در عقول و در بوج و در بوج و در بوج** دلالت کند بر عزت لشکر یان و اهل جنود و اصحاب جیل و فراخ اهل دین و باغها خود و حد و ثبوت و نظم و ارتفاع اسعار و از زانی جوهرهایه و اختلاف در ولایت عراق و عزت اسب و کثرت در دوشم سجاد و ولایت مشرق و میل هوا بختگی و باد های تند و قیقت آلات حرب و لحوم و دسوم و عنایت پادشاه و سلاطین با امرا و سپاهیان و در اوج کارا تا تازان سبط اسلحه را تا عزت طعام و نیکی خال ستوران و حرکت نام سپاه و نفاق بسبب دین و مذهب و رونق کار مرقبان پادشاه و ارتفاع مراتب ایشان و تغییر هوا و خرد و خراج بر فرماندهان ممالک و حد و ثبوت مرگ خجاء و حیثیات خصوصاً در بزان و عشق و غم و از بعضی ایزه و کثرت قاطعان طرق و شوارع و قوی

حریق

حریق و طاعون و قتل و در نواحی مشرق و هبوب سموم و در بادی و اگر در طرف شمال بود حرارت و سوست هوا بود و اگر در طرف جنوب بود هرس گوید برودت هوا باشد و طاسب مکی گوید امتزاج هوا و قتل امطار بود و احمد عبدالجلیل گوید خورشید هوا باشد و تاج آل الله اگر مری که دعد و برق باشد **تنبیه** جمعه مری که در کتب در جانب شمال قوی تر باشد از جانب جنوب و معقل اول در سطر طالعین گوید که امتزاج کبر معکس اینست و ابو مشر و در ب آن گوید که طبیعت مزج حریق است موافقت طبیعت طرف جنوب و چون بان جهت انتقال کند حرارت او قوی شود و چون حرارت قوی گردد قوت زیاد شود **حلول حریق و در بوج** دلالت کند بر اندوه اهل سلاح و قتل در جانب مشرق و مغرب و شمال در میان عرب و فتنان شخصی عظیم الشان و در ولایت شام اما حیوانات که چنان بسلامت باشند و خرابی املاک و عیالات و قتل طعام و دعد و برق و ضیایب در وقت و شیوع عکس رعد و گزاف در میان مردم و ناسازگاری از اوج و قصد و ضرر در میان ایشان و وقوع دیش و دشل در زنان و اسقاط حمل و نجات و سبب ایشان و ترور ایشان نزد پادشاه و از بزرگان و سواران خود شکوه نمودن و در کارها که اهل قوم در بی پروائی کنند و در خدمات قصصیات نمایند و در قسط نظیه و بصره و همدان و نهاوند و هرات جور و جفای بسیار باشد و بیچاره های دمو در این ولایت و وقوع سیل و

و کثرت کره و غبار بود و اگر در جانب شمال بود حصه و جندی ظاهر گردد و تاج آل الله اگر مری که بانان بسیار آید وجودت کتیه بود و اگر جنوبی بود هوا متعفن و بد شود و تاج اگر مری که بان شمال و زیدت گیرد **حلول مرغ و در بوج** دلالت کند بر فراخ یافتن اهل تمیز از سلاطین و حکام و خشم و ستیزه در میان مردم و خصومت و منازعت و قتل و مجادله بسبب طلب حق و داد و خواستن از درگاه ملوک و قریب دین و جنت یاد های کر و دزدیها در جانب شمال و طغیان و غلبه خون و کثرت حرارت و وقوع حصه و در دوش در اطفا و زنان از سرما و صنایع و مکر و ترور در هاسان و فکر و اندیشه کتاب و اهل دفا تر و غم و حزن مردم خاسته سکان سفاین و ظهور سرخی در هوا و کثرت حشرات الارض و حد و ثبوت شهب و نیازک خاشه که در غاشر بود و نظر عطاره بعد از موت مؤکد این امر باشد و اگر شمالی العوض بود زلزله افتد ستم که شواهد موجود باشد و تاج آل الله اگر مری که بیاب چشمها و قریب خانه کم کرد **حلول مرغ و در بوج** دلالت کند بر حریق و قتل و انشوب میان دو طایفه از جانب مشرق و مغرب و بسیاری هب و غارت و ضرر سپاهیان بیکدیگر و کجی اطاعت ایشان بملوک و سلاطین و میل حکام بجز و ستم و خواست از مرغایا و مصداقه و وسوسه و تحویل پادشاه از مکانی بکافی و ناسازگاری سلاطین و فرماندهان و کثرت در زمان

و قتل

و قاطعان طرق و شیوع مرض ذات الصدغیه و ذات الحب و کثرت موت از موشی اکثر در کهستان و بیاری و تلف اسبان و ویرانی مساجد و معابد **حلول مرغ و در بوج** دلالت کند بر کثرت حرب و قتل و فتنه و قتل و قتل در بلاد مشرق و ترکستان و سفک الدماء و ضرر ملوک و عیالات و در امرا و حد و سرحد ها و سپاهیان و انراک و معتزات از سباع و نواب و حجاب ملوک و سلاطین و حرارت هوا و هرس گوید سلاطین کتیه ها و کشت زار ها و در و زیدان یاد های گرم و بیس هوا در وقت و ارتفاع بارها سرخ و حرکت کت و دکان و در دوشم و هلاک ستیزان و عزت طعام خاصه در طرف مشرق و کثرت صحرای و دم در مناجها و قوت خال خرابان و صحرایان و اگر در طرف شمال بود یاد های سموم و تاج آل الله اگر مری که سلاطین کتیه ها و کشت زار بود و اگر در طرف جنوب بود هرس گوید طوبی و اندام و باقی بزرگان حکم بکر و خشی هوا اگر اند **تنبیه** مرغ چون در فصل تابستان باین برج در آید زیاده از معقود که شواهد چنانکه مردم بکثرت ندانند و در زمستان اعتدال هوا بود کتا اشاد الیه بطبرین و صرح الحق الطوبی قدس سره **حلول مرغ و در بوج** دلالت کند بر فقر و خلایق و دخت حرقه و کثرت از اجیف و فتنان بخار و اهل باناد و بسیاری طعام و شراب و فساد کشتیها و خرابی جانها و قوی و در چشم و بیم زلزله و وجود شواهد و خرابی و کثرت قتل و سفک دماء و کثرت در کجا حجاز و یمن و تب و دها و تب و اصحاب فلاحات و ترقی بعضی از اهل قلم و

در زمان سیه و شیزگان و خراج و سقوط بعضی از اعز از ج
اعتبار و اوقات بعضی از نباتات و نکیت مستوفیان و وکلا و عیال و دوا
و فساد هوا و کثرت مکر و خدیعه اکثر در زمان و بیایای فتنه و فجور و
استعمال مرمیات و حدوث بازان بغیر وقت و بدی و نفعها و سیاست فضا
و کار و ازان در مملکت فصره شام و اگر در جانب شمال بود اندکی بازان
بود و تاج اگر مرکب بدست بادهای دبور و سلاهی کشیده بود و اگر
در جانب جنوب بود تپاهی هوا بود و هر س که بد کثرت ریاخ بود و تاج
اگر مرکب بدست بود در وقت **حلول مرغ در برج میزان** دلالت کند
بر اندوه سزان سیه و اهل سلاح و تفاوت نفعها و خشکی هوا و بادهای
گرم و ظهور در زمان و کثرت از اجیف و حدوث طاعون سیه و در ناحیه جنوب
و قلت امطار و کثرت غمر و ریاخ و ضباب و ظهور شر و فساد و فتنه در دنیا
مردم و بیایای موت و ظلم حکام و فسق و فجور و اخذ حرام و ناسازی زمان
با مرغان و اوقات ذریع و ظاهر شدن اشیا مکه و مکه و عظمای و کثرت از عیال و
و قتل یکی از سلاطین و تواتر آن و وقوع فتنه و عجزات هوا و جتن بادهای گرم
در وقت و خوف نقصان از لشکر بازان و وضع اسعار و در شهرها و بیایای حریب
و فتنه در میان باد شاهان و خروج خواجه در آن حد و و سرکشکی خدا و دنیا
سایح و تغییر هوا از عفت و اوقات جنان از خن و شکر و اگر در جانب شمال بود
باد جهه و اگر در جانب جنوب بود عفت هوا باشد **حلول مرغ در برج عقرب**
دلالت

دلالت کند بر قوت حال لشکر بازان و اهل حریب و فتنه و در آن باجیان و حرکت
سپاه و قتلای ناکاه و خصومت از آن و سپاهیان و کثرت در ذریع و قطع
طریق و در بیایای و بیایای و اطراف بلاد شرق و ظهور شر و مکر و ظلم
و جنگ و جدال و عداوت و ستیزه در میان مردم و جبر و ستم بر غایبان و
بیایای فتنه و فجور و در واج بازان اسلحه و تانه شدن خصوصیتای قدیم و
بیایای فتنه و سوزی و بیایای و در چشم سیه و در جنان و حدوث طاعون
و فتنه و موت خاصه در ناحیه شمال و تپاه شدن در ناحیه و اشیا و شکر
و عسرت در خلاق و اضار طعام و شراب و موت زمان خامله و اسقاط
اجته و شدت بر دودنیاد و خزان و بازانهای قری و وقوع قحط و در بلاد
خاصه از فساد ذریع و زحمت مقعد و مشانه و حدوث جراحات و ابا و اذات
شدن سیرتات پادشاه و انعام و اگر کم در حق لشکر بازان و اگر در جانب شمال
بود خشکی هوا و قحط بود و اگر در جانب جنوب بود اعتدال هوا و کثرت و لطیف
باشد **حلول مرغ در برج قوس** دلالت کند بر قوت ایضا و خشکی هوا و سیه و در دنیا
و فساد اشیا و بیایای و ابا و اذات و خسارت از رحمت و اوقات اکابر
در رخ ستم و مرگ و قتال در ولایت مغرب و آفرینه و بیایای و سرخ و زنگ
و در چشم و اوجاح و حرارت از دم و فساد و فتنه در حاکم و وقوع و باد و در
و ظهور و مکر و خدیعه مردم و بد خوئی حکام نسبت بر رحمت و بیایای کردن
و مرگ کوسندگان و کثرت باد و رحمت و زلزله و فتنه و فقره لشکر بازان و اوقات

چهار بازان و بدی هوا و در بیایا اگر در ساحل و غیر اشیا و اگر در جانب شمال
بود بادهای سخت و زرد و تاج الدین اگر مرکب بدست هوا خوش کند و اگر در جانب
جنوب بود بیایای خیر و تغییر اشیا باشد و تپاه و فتنه و منافع بسایا باشد
حلول مرغ در برج جدی دلالت کند بر اعتدال هوا و غلبه خشکی و عذت
و قلت سیهها و غرت الی حریب و ظهور و سوز و اوقات کسندگان کوهی و نقصان
کشت و ذریع و زحمت مزارعان و رعایا از لشکر بازان و قوت حال امرا و ارباب
شر و فساد و در بلاد و مرگ جوانان و فتنه و زمین هند و حریب و قتال میان
اهل شرق و مغرب و بیایای مشایخ و اخراجات بسبب پادشاه و حکام
و رخ در دروشتها و خروج خواجه بر پادشاه و اگر در جانب شمال بود
فساد مزاجها و بدی هوا و برف و آمدن طغی باشد و عداوت مردم و اگر در
جانب جنوب بود تاریکی هوا باشد و باقی احوال مثل جانب شمال بود **حلول**
مرغ در برج دلو دلالت کند بر ملائکات حکام و اشرا و فساد طالع
او نباش و کثرت فتنه و فجور و در ذریع و خیانت و عفت هوا و ظهور یکی از
علامات سحای و باجین شاه و بیایای مزارعان و خاندانهای قدیم و فقر
صحرانشینان و لشکر بازان و اخراجات مختلفه و قتل یا موت بزرگی در بلاد شرق
و کثرت شداید و بلاد و اطراف بسبب استیلائی امراض خانه و فتنه و در آنجا
روم و ترک و هند و کثرت ظلم و در ولایت فارس و ظهور اهل اقلیم
سایع بر عدا و ستم و دما و در بلاد منسوب و قلت طعام و شراب و در ساحل
و طغی

و مزاحم در یا بازان و کثرت آن در سایر بلاد و زمان میوهها و در وقت و گرم
افتادن در آن و اگر در جانب شمال بود بیایا هوا بود و تاج الدین اگر کم
برق و باران و کوهی و طغی بود و اگر در جانب جنوب بود تاریکی هوا و کثرت ابر
باشد **حلول مرغ در برج حوت** دلالت کند بر حریب میان کار بازان و ملایک
و آمدن رحمت از قبل حکام و در میان و در وقت ملک از دست فرماید هان
و دخال کرد و بیایای و خوار و اکابر و انقطاع عظمای از مراتب جز و غریب و
کوفی سوزان و در چشم و موت بزرگان در جانب شمال و نقصان چشمها و
بیایای زنا و فتنه و تغییر حال اهل دیوان و مکر و خدیعه مردم و در معارف
و خصوصیت میان امرا و وزرا و نقصان اتحاد و هوس ریاخ و فساد ایضا و فقر
قضاة و اهل شرع و بیایای انحراف در ناحیه جنوب و مغرب و شاید که اینجا
شب و یحشوع یابد و اگر در جانب شمال بود ریاخ فتنه بود و اگر در جانب
جنوب بود کثرت امطار و ظهور طغی باشد اما اگر مغرب **حلول چهارم در برج ثور**
افغان **انبرجی** **برجی** **حلول افغان** **در برج حمل** دلالت کند بر عدل و راستی ملایک
و قوت حال فرماید هان و اعتدال هوا و بازانهای نافع و زیایای ایضا و
فرح و خلاقی و از نانی اطعمه و وعد و برقی و میل پادشاه بیایای و فقر
و ملایک گیری و ذیقت یا فتنه امرا و لشکر بازان از پادشاه و فقره قدر حمله
سایح و غلاء ذهاب و فتنه و ظهور شخصی از جانب مغرب **حلول افغان در برج جوز**
دلالت کند بر فساد بازانها و غریب طعام و تغییر هوا و بیایای و عدا و فتنه و

بازان و وزیدن باد و چرخ باخبرچ رسد و عدد و برق و صاعقه باشد و حسن
زراعت و خلایق و سلامتی کار و کوشند و بسیاری عدل و داد و سکوت
مردم با عین و دستان و اوطان و قیامت یافتن دواب و خرید و فروش و خست
ستوران و نیکی شکوفه **حلول آفتاب در برج جوزا** دلالت کد برکات
بازارها و بیاری که کان از حصص و ابله و قوت طال ملوک و خوارت درها
و آمدن بازار در مواضع مستعد و قوت ابناء و دوتی دیوانها و گذشتن
احکام و امتداد سلطین و سلامتی ارتقاءات و اتحاد و کثرت اوسال مکاتب
و مراسلات میان ملوک و فرماندهان و بودن اراجیف و صدوت اخبار
موجبه و بسیاری حیل و مکر و تمهید مواضع شریفه **حلول آفتاب در برج**
سرطان دلالت کد بر کثرت عظمت پادشاه و عزت اشراف و اتفاق سفر
پادشاه و خوشحالی رعیت از ان و نیکی حال مسافران و خراج خراج بر بعضی
از ملوک جانب مشرق و شمال و سلامتی کشتیها و کرمی هنر و کثرت ابناء و ابرار
خلایق و بسیاری منفعت و دواج کارها **حلول آفتاب در برج اسد**
دلالت کد بر قوت حال ملوک و فرماندهان و عدل ایشان نسبت به عفا
و شدت کرم و از ان خلایق و کرامتی و قیامت کوفتن طلا و مس و وقوع عاف
در ولایت و دم و کساد بازارها و از انی و رخها و بسیاری خیرات و غلبه
خوبه و ابدان و قوت حال صرافان و صرافان و افرات و خوارت هنر و انتقال
پادشاه از شهری بشهری و صلاح حال دواب و خوبی میوهها **حلول آفتاب در برج**
سنبله

سنبله دلالت کد بر از انی غلات و رونق کار و زرا و فضلا و غنا و خوشی
در ابدان و خوشی هوا و سلامتی حیوانات و از انی دواب و بسیاری خوشی
اهل علم از سلطین و رغبت خلایق با اعال و انتقال سلطین و حسن حال نجار
و بسیاری نزد و رسولان و رسیدن اخبار خوش بدرگاه پادشاه و عزت
کار و کوشند **حلول آفتاب در برج میزان** دلالت کد بر اعتدال هوا و از انی
نرخها و دواج بازارها و ملال بزرگان و فراخی طعام و فراخه و عدل ملوک
و بسیاری یکی از فرماندهان در قواشی مشرق و تفاوت و فرخ انچه بکند و نماید
و نیکی حال عامه و رغبت مردم بزرگان و اهل طب و بسیاری میوه و از انی
و خوشحالی شعرا و رونق اهل بازار و از انی کرم در بعضی نباتات **حلول**
آفتاب در برج عقرب دلالت کد بر کثرت بارندگی و بی انصافی
مردم و قوت حال مفندان و صدقات میان خلایق و رونق بازارها و وقوع
خسوفها و منازعهها و شوریده شدن احوالها و بسیاری و مرگ فراوان
و اندکی آب چشمها و سردی هوا و بسیاری میوهها و شیرینها و آمدن وقت
عشا و تغزل حال حکام و جود و ستم سلطین بر رعیت و قوت و قیامت و قیامت
اهل باخوش و طهم و غم و فتن و احوال و بسیاری میوه خاصه کرم و از انی
در انی برج باشد و فرخ رونق بزرگی در بلاد مغرب **حلول آفتاب در برج قوس**
دلالت کد بر جستن و عد و برق و سرما و قوت حال ملوک و کساد بازارها
و زلزله یافتن کد بر تمام اهل و رع و قیامت و تبااهی کشت و غل و از انی قیامت

و کندی بازارها **حلول آفتاب در برج جدی** دلالت کد بر عزت کرم و خط و کثرت
سرما و برف و جلید و رونق بازارها و بیاد سلطین و حکام و قوت حال زرا
و بدخلی احکام و بدخلی یکی از سرخ از ان و بیش از ان **حلول آفتاب در برج دلو**
دلالت کد بر از انی سرما و برف و غرت طعام و لغوه و رسوم و وقوع خلایق و
حدوث کثرت در میان مردم و تبااهی خلایق و نباتات و یکی ابناء و بیهوده و دواج
بازار دواب و بیرون رفتن طایفین **حلول آفتاب در برج حوت** دلالت کد بر تفرقه
و شکستن سرما و تیره کشتن ابناء و رغبت مردم بعمارت و زراعت و پراستن باغ و
بستان و کثرت بارانهای نافع و در عدد و برق و تکر و عدد و سیول و رفتن مردم بشغل
و عمل و رغبت خلایق بکار داری ملوک و فرماندهان و خوارت قراج و زرا
تفسیر آفتاب بهر برج که غروب میکند چون قریب و بعد از آنست و اس موقع
و احد و ایا بر یکجاست و در دوزخات متناهی بر تفاوت و تفاوتی از اوقات
که احوال و کیفیات هوا چگونگی نباتات و تضرع و فساد فی الک و اغتاد و امتداد
ان در موسم سال قطع نظر از اسباب ارجیایی تفاوت و تغایر و ترکیب
بودی اما چون وجود این هائی بشهادت حسن و کثرت تجربه مختلف است
و ان اختلاف نیز بیاوه و نقصان متفاوت اهل این صناعت و مطلق باین
شده اند که این تفاوتها لایب شرکت ناشنات کواکب و یکبار است یا آفتاب
درین دلالت چنانکه معلم اول ارسطو طالیس در فصل پنجم از کتاب
خود باین معنی اشاره فرموده و ابو معشر و درمد خلی خود مفصل از آن کرده و اینها
کدر باب

که در باب حلول آفتاب بهر یک از این وچ ازاد شده باین مظهر تا آفتاب باشد
و پس بجز از تا اثبات کواکب دیگر و امتزاج ان موقوف بر سستی سلیقه و جود
حدس میسر است **فصل پنجم در اقسام قیامت از برج جدی** **حلول زهر در برج جدی**
دلالت کد بر آمدن بارانهای نافع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال هوا
و کرامتی و رخها و نقطه در بعضی مواضع و قواش و هبوب دواج و حسن مزاج هوا و ملال
خزائن و اهل طب و لشاطره و امل و لشکریان و بسیاری ابر و کساد بازار و از انی
و اگر در جانب شمال بود کرمی هوا باشد و اگر در جانب جنوب سر بلای سخت باشد
حلول زهر در برج قوس دلالت کد بر کثرت باران و عدد و برق و رحمت دانا
و مطربان و بسیاری مناکحت و مواصلا و سلامتی نباتات و حیوانات و کویند
خرید خراج بود و تشویش و در مردم و نکبت زنان پادشاه و تفکر و تفرقه ایشان
و اگر در جانب شمال بود اعتدال هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود شور و یک
و آشفتگی هوا باشد **حلول زهر در برج جوزا** دلالت کد بر رحمت بندگان
و غنائی خیر و بار خای معتدل و سلامتی انبیا و انصار و نشاء خلایق و رونق
کار و از انی و پیشه کاران و قوت حال اهل نجیم و خرید و فروش
اقش و البیله و عطریات و کویند آمده و در میان اصحاب علم و از انی سلامتی
و سلامتی سفیان و اگر در جانب شمال بود بارها جبهه و اگر در جانب جنوب بود خنجر
هوا و از انی و درین بود **حلول زهر در برج سرطان** دلالت کد بر ارتفاع ارجیا
تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتیها و آمدن مسافران و زیاده و امکان بارانهای بعضی

افت اختیار و زیاده ای بسیار بی حیوانات ای و جستن بادها و اگر در جانب
شمال باشد شدت گرمای باد و اگر در جانب جنوب بود مثل شمال باشد **حلول**
زهره در برج جد دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت نشاط در خلایق خاصه
پادشاهان و جد و جد ری و کرمی و ایدیدکی هوا و قوت خال خوابین و مرغی
بازرها و اگر در جانب جنوب بود هر س که بد فساد هوا باشد و عبد الجلیل بخیر
و حساب می کند مزاج هوا که اندک **حلول زهره در برج سنبله** دلالت کند بر
خالات بنات و بیساری زراعت و تدبیر خالین و تفرقه زنان و خادمان و کثرت
بازار مطربان و عشرت کاتبان و نقاشان و فساد کتیه ها و باد های غشایی
و امر دانی و غزایان و قوت و اند و زنان و مطربان و اگر در جانب شمال بود اعتدال
هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود میزان **حلول زهره در برج میزان**
دلالت کند بر یکی حال مردم و تدبیر خالین و رغبت مردم به نشاط و صحت
زنان و اجنبیه و میل های برودت و حد و ثبات و قوت خال اهل طرب و
خوابین و بیساری میوه و دریا حین و خوشحالی معنیان و موت یکی از اهل
پادشاه و خیر و در میان طایفه عرب و اگر در جانب شمال بود اعتدال هوا
باشد و سفری که باد های خنک و هر س که بد فساد هوا باشد و اگر در جانب جنوب
و اگر در جانب جنوب بود حکم همان بود و سفری و یکی کرمی و بیساری
بود و هر س که بد فساد هوا باشد **حلول زهره در برج عقرب** دلالت کند
بر اند و زنان و مردان و خصوصیت از مزاج و رونق شراب داران و کثرت فحش
و غیره

و غیره و میل هوا بر روی و نزول بادها و بی منفعت و زیاده بادها
اگر در جانب شمال بود خنکی هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود باران بسیار باشد
حلول زهره در برج قوس دلالت کند بر بارندگی بی نفع و خنکی هوا و سیاحت
ستوران و تفریح حال مردم و کرمی و باد های خوش و زود هوا میل بر طوبت
باشد و اگر در جانب شمال بود با وسعت بود و اگر در جانب جنوب بود کثرت
و طوبت و خنکی و غلظت هوا باشد **حلول زهره در برج جد** دلالت
کند بر فساد کتیه ها و شدت سرما و غرت طعام و انواع بیماری و در زمان
و جستن باد های بارندگی و حد و ثبات و بعضی مواضع و اگر در جانب شمال
بود جستن بادها باشد و اگر در جانب جنوب بود بیساری باران **حلول زهره**
در برج دلو دلالت کند بر قوت مردم و سحر و جادو و فحش و زانیان و زنان
و ناسازگاری از مزاج و کثرت نشاط و درباران و باران و بارانهای قوی و بارانها
باقوت و خنک و احد عبد الجلیل که بد خوشی هوا بود و باد های معتدل آید و
بازارهای نافع و اگر در جانب شمال بود خط و قوت باران باشد و اگر در جانب جنوب
هر س که بد کثرت مزاج و حساب بود و هجوم قوت کرمی و سفری که بد بیساری
بسیار باشد و بارانها و چشمه ها و باران شود و یکی که بد کثرت هر س که بد **حلول زهره**
زهره در برج حوت دلالت کند بر قوت خال خوابین و اهل طرب و میل علمای
و اشراف بر زنان و اهل نشاط و بازارهای نافع و حرکت کتیه ها و اهل طرب و طوبت
و حسن مزاج هوا و اگر در جانب شمال بود تو اهریب و راح باشد و اگر در

جانب جنوب بود باران بسیار آید و حساب می کند نکبت عساکر و شفا
باشد **فصل ششم در احکام طالع و اربعه و انتقال عطارد از برجی به برجی**
باعث تغییر و تبدیل کیفیات هواست چنانکه اکثری از اکابر سیرج فرموده
قال امام هذه النقاة بالحسن کیا که شایان لسان الجلی **عطارد خاصه**

و ایضا قال الحکیم

الفاضل والمراد الکامل عی الکریم عی بن محمد عی لیسکر العزب **اذ انتقال**

بروج امطار اسد و دلو

سرطان و عقرب و حوت است و اقرب اینها اسد باشد و باقی بقیب چنانکه در
تنبیحات بحث اجتماع و استقبال تقریب مذکور شده **حلول عطارد در قوس** دلالت
کند بر جستن بادها و حد و برق و ضباب و بارهای تیره و از اجف و قوت ماهها
و کثرت موت و در زنان و کرمی و بیساری اینها سحر و تاجر مغرب و قوت
طعام و شراب و غیری با ناز و برده و اسیر و دواب و دواج کلان و کثرت
و آمدن لشکران و خوف اهل قلم و اگر در جانب شمال بود فساد هوا و کثرت
از اجف باشد و اگر در جانب جنوب بود مزاج هوا باشد **حلول عطارد در دلو**
دلالت

دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت باد و جستن برق و طلب و خواست
از رعیت و حد و ثبات در چشمه و دلالت مشرق و مرید اکابر و وزیدن بادها
و غلبه اینها و موت در میان اشراف و حسن مزاج هوا و میل بکرمی و فساد و فساد
و حیوانات سم شکار و اگر در جانب شمال بود خوبی هوا باشد و اگر در جانب
جنوب بود هر س که بد توفیق مردم باشد و سفری و یکی که بد اختلاف مزاج
هوا باشد **حلول عطارد در برج جد** دلالت کند بر حد و ثبات و قوت خال
عمال و تاجران و ترقی علمای و حکما و اهل تعظیم و آمدن کاد و اینها و غیره های نیک
و کرمی و تفرقه و در میان اهل خافقین و سکان جانب شمال و هلاک
بعضی از اشراف و حد و ثبات طاعتین و عمل و جرات و ریش و میل بکرمی
و اگر در جانب شمال بود جستن باد های گرم باشد و هر س که بد بیساری
و اگر در جانب جنوب بود خنکی هوا باشد **حلول عطارد در برج سنبله** دلالت کند
بر باران و باران بی نفع و بعضی از مواضع و حد و ثبات و برق و اعتدال هوا
و غرق شدن کتیه ها و قوت در ناحیه شمال و حد و ثبات و دما میل اکثری از
قوت اطهر و اشراف و فساد در خفا و بیوها خاصه در جانب مغرب و نایب و اینها
در آن جانب و اگر در طرف شمال بود حرارت هوا و کثرت سحر باشد و اگر در جانب
جنوب بود خشکی هوا بود **حلول عطارد در برج اسد** دلالت کند بر خشکی
هوا و حرارت و فساد و سخت و سحرها و اندکی و غرق و نایب و اشراف و اینها
و عمال و تاجران و اهل بازاران و پادشاه و حکام و دواج کار صانعان و غیری و

فرخت مرصعات و کثرت اشقام و اوجاع از سفر و نجات شک و علت مثانه
و موت سیماد و جانب مشرق و مرگ سیاه و سقوط اشراق و عظم از درجه
اعتبار و اگر در جانب شمال بود حدوث و ریح خاره شدید باشد و اگر در
جانب بود حسن و طیب فراج هرانی **حلول عطارد در برج سنبله** دلالت کند
بر قوت حال فضل و اهل و اوین و عیال و تجار و مردم با ناز و هوس و نیت
و کثرت طعام و تربیت یافتن عیال و اهل و ثقات از ملوک و دولتی شعرا و دنیا
و حدوث و اوجاع عیون و وقوع بلا بر اهل جنب و کثرت کرمات وین جانب
و اگر در جانب شمال بود بیست هفت باشد و اگر در جانب جنوب بود اعتدال
هوا باشد **حلول عطارد در برج میزان** دلالت کند بر خود اطعمه و داد و عید
عوام و رونق اصحاب و وفات یکی از سلاطین و استقامت و توانگران و
درویشان و کوشه نشینان و کثرت و شدت ریح و خرب و فرخت
بازار و در فاج اقمه و البته و اگر در جانب شمال بود هر س کوب
و کثرت حساب و قلت امطار بود و سفری بکثرت سیاه و ریح حکم
نمرده و موافق است و حساب مکی و اگر در جانب جنوب بود هر س کوب فساد
فراج هوا و مردم باشد و موافق است با او حساب مکی و سفری اعتدال هوا گفته
حلول عطارد در برج جدی دلالت کند بر سرما و باد های خنک و مکر و فریب
میان مردم و بی اضافی و خجالت خلایق و قهر در جانب مغرب و شمال و خرب و
فرخت اسلحه و اگر در جانب شمال بود خنکی هوا باشد و حساب مکی کوب و مره
افراد

افراد و مره بر باشد و اگر در طرف جنوب بود طیب هوا باشد **حلول عطارد در برج قوس**
دلالت کند بر صلاح حال پادشاهان و قهر و میان اهل مغرب و جنوب
و کساد بازارها و شدت سرما و جستن باد های سخت و زیان در معاملا
و حدوث امراض مختلفه و اضافی خلایق و خجالت کردن بایکدیگر و صلیب
بکسب علم و تنزل اهل قلم و عیال و بیع و داد و باب و وقوع بازنه و امکا
برف و یکی غلات و اگر در جانب شمال بود باد سخت جهاد و اگر در جانب جنوب
تغیر هوا باشد بحدوث و سفری کوبی هوا باشد **حلول عطارد در برج جدی**
دلالت کند بر حد و ثبوت و بازان و باد های سرد خاصه که راجع بود به بار
و موت کورگان و کثرت اطعمه و غلات و قلت عمل و سایر حالات و غرت
نعم و مردم و قهر در جانب مشرق و بیع و داد و محاسبه مرغان و صاحب
نشان و اگر در جانب شمال یا جنوب بود حسن مزاج هوا باشد و هر س کوب تجدید
اشیای قدیم بود **حلول عطارد در برج دلو** دلالت کند بر خنکی هوا و قلت طعام
و اندوه مردم و انقلاب عامه و خرب و فرخت او و بر عقاید و رسیدن اخبار از
الطراف و جستن باد های تیره و کوبندگی طوفان و اگر در جنوب شمالی بود بیدار
باشد و اگر در جنوبی بود کثرت حساب بود **حلول عطارد در برج حوت** دلالت کند
بر سلاطین و بزرگان و اوزانی و بازنه و وقوع و مردم و ضعف حال عیال و فقر
و طایفه و خنکی هوا و اوزان و زدن باد خنک و کثرت اناج و بیساری خرب و فرخت
اجناس و وفور مرغ و ماهی و سایر حیوانات و مرگ در ولایت جنوب

و ظهور حشرات الارض و اگر در جانب شمال بود هبوب ریح جنوبی بود و اگر
در جانب جنوب امتزاج هوا و کثرت ریح شمالی بود **تنبيه** عطارد و هر
برج که حلول نماید و در آن کثیر الکت شود کیفیت متعلقه با آن برج نادر مزاج هوا
بر کثرت او و در بطور رساند از آن غافل نباشد **تنبيه** سید نجم الا بر
کتاب لطایف الکلام آورده که عکس کوکب در لیل نصف و سستی مدلولات
ان کوکب است خاصه که مکت در وبال و هبوط کند و عکس عطارد و جوت منسب
او را بقایست بدست و بازنه و کوب و قهر و تغییر هوا و غرق و اذیت سقا
و غیر ملکان باشد **فصل هفتم در حکام انتقال قمری بر برجی حلول قمر در برج**
دلالت کند بر خروج پادشاه زادها و سلاطین و زان حامد و رسولان و سلاطین
و کثرت امطار و در وقت و مدتها و نقصان طعام و قوس و بیع مردم و اضطرار
و جنگ و خصومت میان عوام **حلول قمر در برج ثور** دلالت کند بر افت
غله خاصه و کثرت طعام و عیون و بیساری یعنی و بارانی و جیت ابدان
از امراض و کثرت امطار و بوق و شدت بر در وقت و بیساری طعام و بیع
و بزرگی جستن خورایق **حلول قمر در برج جوزا** دلالت کند بر کثرت طوفان
بر امکه مستعد و حدوث امطار و در وقت و سراج بازارها و کثرت اخبار
و افت غله سیماد **حلول قمر در برج سرطان** دلالت کند بر حرکت پادشاه
و حکام و شادی عامه و بازنه و غلبه و زان و افت جوانان و سلاطین
و از زانی نزع و حرکت رسولان **حلول قمر در برج اسد** دلالت کند بر دو ظاهر
نادر بازار

کار و زان پادشاه و تسبی و اوزان و غایب و انتظام مهضات ایشان و کثرت و کوبی
خلایق و کثرت قیام و منافع عامه و انتقال پادشاه از مکانی به مکانی و بیساری
موت و قوت و دواب **حلول قمر در برج سنبله** دلالت کند بر قوت حال
و هافین و کساد و زان و سلاطین و جوانان و حیوانات و بیساری آنها و کجا
کسب و کارها و بازار و از زانی سحر و حسن حال تجارت و کثرت امطار و در وقت
و قوت طعام و بیع **حلول قمر در برج میزان** دلالت کند بر عدل پادشاه و غرت
و کثرت موت در در میان و اندوه مردم و وقوع جنگی کارها و فساد اطعمه و شفتگی
در ولایات و حدوث امراض و خن در خلایق و ظهور حشرات الارض و در چشم
از حرارت و طغیان خرن **حلول قمر در برج عقرب** دلالت کند بر کثرت اندوه
مردم و منازعت و قهر و بیساری و زدن و قطیل و کاخ و کارها و بیماری و کثرت
اینها و حدوث بازنه و در وقت و شاید که حضرت بر زلزله و **حلول قمر در برج قوس**
دلالت کند بر تغییر حال انکار و بیساری و بیساری و جیت خلایق و تغییر هوا
و تغییر پادشاه و بیع مردم پادشاه و صنعت حال دواب و غرت علما و عظماء و نقصان
حیوانات و ضرر و زرع و غلات **حلول قمر در برج جدی** دلالت کند بر
اندوه عامه و محو بی مردم و حیرت رسولان و مسافران و بیساری و غرت و کثرت
و طلاق و فراق میان ازواج و کثرت تناسل انعام و بیساری علف و گیاه و قوت
حلول قمر در برج دلو دلالت کند بر توقف مهمات و باد های بی نفع و غلات
هوا و بیساری آمدن و بیساری غله و قهر بازان و در وقت و قلت قیام

مردم **حلول قمر و برج حوت** دلالت کند بر سلامتی بزرگان و از زانی و
بادی که در وقت وقوع سوها و تب و بوم و امراض و عید سلطنت
مردم و بزرگان و از زانی و بیخفا و حدیث و از آن در وقت و تباهی حال میبود
خصوصاً آنچه در آب مسکن دارند **حلول قمر و برج قوس** دلالت کند بر بیخفا و حدیث
دلالت کند بر قوت اشراف و ضعف حال عامه و فراوانی طعام و شراب و عفت
یکی از فرماندها و تجدید دیگری و وقوع کارهای نهانی و بسیاری از اخبار و غیر
و توفی مردم اصیل و بزرگ زاده **حلول قمر و برج ثور** دلالت کند بر غلبه بر
در جانب شمال و کثرت اختلاف میان ملوک و سلاطین و حکام و مقرب و اهل
بادیه و از زانی و بسیاری از غریب گاه **حلول قمر و برج جوزا** دلالت
کند بر بیماری سلاطین و حکام از باد و مبدی و رسیدن اوقات با دشمنان و امکان
زیر لب غلبه خواهد دیگر و فاساد از میان رعایا و حکام و دزدان و ملوک و
کمی بسیاری و صفای هوا و بسیاری در خطا و وزیدن بادهای معتدل
حلول قمر و برج سرطان دلالت کند بر حسن اعمال سلاطین و حکام با رعیت
و جمع نمودن اموال و بازخرید کردن و کثرت سود تجار و متره بین و بسیاری
عزیزت و معرفت و مطوبت هوا و بازماندگی معتدل در وقت و وحدت ضیاء
و کثرت ضیافت و شفقت و مرحمت در میان مردم **حلول قمر و برج اسد**
دلالت کند بر آمدن باران بسیار و در وقت و از زانی طعام و حدیث صافه
و قهر و بسیاری و نظیر پادشاه بر حق و نیکی حال رعیت و تندرستی پادشاه
و کثرت

و کثرت سرور و ظهور افتخار و در **حلول قمر و برج سنبله** دلالت کند
بر فساد ذوق و غلات و افتادن کرد و دیوها و احتراق چیزها و تصرف
ملوک و از زانی و با بر و خرابی و آبادان و مشرب ساختن و زراعت نمودن و غیر
خبریات و بزرگان و سلاطین و عیوب و غلات و حدیث سرسام و مردم **حلول قمر و برج میزان**
دلالت کند بر جود سلاطین و بزرگان و بیداری ایشان
بر رعیت و مطابقت نامقدور از مردم و غارت خانه و کوبیدن قطع عضوها
و کندن چشمها و بلندی مراتب زنان و مرغیت پادشاه و سلاطین باین طایفه
و کثرت سرور و وقوع زنان شریف و صحت خلایق و بلندی قد و یکی از علما
حلول قمر و برج عقرب دلالت کند بر حدیث فتنه و غارت و دو ولایت
مقرب و طلب ریاست در مردم سفله و سفید و کثرت ظلم و جود و فتنه و ظهور
ملح در وقت و بسیاری پشه و کیک و دو وقت و کثرت قروح و دمان و مایل خاصه
در بزرگان و رسائی زنان و ظهور فضاخ ایشان و فتنه در میان عرب **حلول قمر و برج جد**
دلالت کند بر غلبه حکام عراق و عرب بر غلبه اعراب و قوی
افغان و کثرت فتنان و کلاه و اسب و سایر چهارپایان با رکش کرجی و کثرت
آورند و حرارت هوا در وقت و انتقال پادشاه از مکانی به مکانی و سقوط
بعضی از مقریان پادشاه از درجه اعتبار و نیکی حال طبع علم و افتاد از آن
در خیمها و سوختن از آفات حوب و آتش و دو ولایت اصفهان و بغداد
حلول قمر و برج دلو دلالت کند بر اعتدال هوا و نیکی گیاه در وقت و

شادی بزرگان و خاندانهای قدیم و بلندی کار ایشان و نیکی کشت و ذرع
و تکبیر اهلان و ناکثان و غارت اهل و اوقاف و ارتفاع اسفار **حلول قمر و برج دلو**
دلالت کند بر نیکی حال عوام الناس و رعایا و خوشی
معیشت خلایق و بسیاری صفایات و ترقی اشعار و نیکی حال رؤسا و
خداوندان ضیاع و عقار و سلاطین ایشان و مراد علم و فضا و اهلان و فقر
حلول قمر و برج حوت بر کثرت اسفار فاعله و استیلا اشراف و ترقی
هر صنف در مرتبه خود و جمع شدن اموال و بخاری و بیوت و محافل بسیار
و سرهنگان و فتح راهها و جویان کشتیها و قوت و محبت صیادان و بسیاری
ماهی و مرغان آبی و شادی پادشاهان **حلول قمر و برج قوس** دلالت کند بر غلبه بر
حلول قمر و برج جوزا دلالت کند بر اضطراب سلاطین و کثرت سیاست زبانی
رعیت از پادشاه و غلبه سفاکان و مراد کثرت و فساد و فساد و فساد
و در سیم و زدن در معانی قلب و خلایق کردن خلایق و وحدت شدت
فقر و بزرگان عوام **حلول قمر و برج سرطان** دلالت کند بر بد حال مردم
و وزیدن باد صحر و در وقت فافت میوها و بسیاری حرکت مسافران بجانب
کوهستان و قتل زحمت در قلب خلایق و کثرت فراید مسافران بجانب کوهستان
و قتل زحمت در قلب خلایق و کثرت فراید مسافران بجانب شمال و خفق معاش
مردم و کافران و دشمنان و نقصان ثباتات و بیم زلزله و زبانی و سلب
ملح **حلول قمر و برج ثور** دلالت کند بر جمع و قوت و ذرع و

هوا که مردمان و خروج اجلاف و سلاطین و حکام و خونریختن و امکان
زلزله با جود خواهد و آمدن بادهای سخت چنانکه باینده و اشجار و
قوات ضرر رساند و بسیاری وجود وستم و قطع دستها **حلول قمر و برج سنبله**
حلول قمر و برج میزان دلالت کند بر قوت و کثرت مرغ و ماهی و غرق کشتیها و درج
جوانان آبی و افت و تکبیر مردم و حرکت بسیار و خبرهای در وقت و مرغ داد
و عدل و شیوع جود وستم و انکسار و خرابیها و خلایقها و تکبیر و بزرگان و
قلم و ضرر مردم از آب و کثرت فسق و فجور و نقل و غلبه پادشاه و سلاطین از
جایی بجایی **حلول قمر و برج اسد** دلالت کند بر اضطراب حال پادشاهان و
بعضی از ایشان و بیرون آمدن فرمایان و کثرت غرقا و طغیان آنها و تباهی
میوها و نقصان کشت و ذرع و امکان زلزله با آمدن شاهد دیگر و نقصان
و حوش و افت سباع و مراد کلاف و قهر **حلول قمر و برج سنبله** دلالت
کند بر مراد چهارپایان و خشکی سال و سختی سرما و اندکی عصیان و ارتقا
و سوختن کشت و ذرع و حرب میان دولشکر و خلایق میان مردم و غارت
کلیسیاها و عبادتگاهها و کثرت ناخ و اسیر کردن و تعصب و درین و مدح
و نیکی **حلول قمر و برج میزان** دلالت کند بر در کوه و فتنه و انجم و مکر
و عساکر و مراد زمان از عسارت و دفع حمل و بسیاری بادی و فساد میوها
از سرها و در وقت و تارکی هوا و فساد جوانان آبی و کثرت سرسام و عدت
سینه و زلزله و ریش و جوب بسیار باشد و شادی پادشاه و سلاطین از کجی

شرف و فساد و در بادیه عرب و زمین حجاز قطع طرق و طغیان دزدان بود
و قتلها و قتلهای نهانی و کربانی باشد **تفسیر** تاج الدین اگر محاسب
آورده که اگر درین برج مذکور رسد فتنه عام گردد و سرها و یارندگی
و یوسف بسیار باشد و در وقت چنانکه اکثری از چهار پادشاهان هلاک شوند و
سقط گردند و قحط و تنگی بظهور رسد و طواغین معطل شود و همه نایاب
گردد و مردم از سرها مضرت بیند اما حال همدان و نواحی آن بهتر از مضایع
دیگر باشد **حلول ذنب در برج قوس** دلالت کند بر ملک بزرگان سیما
در بلاد و جنب بقوس پادشاهان در جمع کردن اموال و کربانی و در ویرانی
فارس و مرگ چهار پادشاهان و اندکی باد و رخسان و عزل بعضی از اهل قلم و تحویل
شدن ایشان و تربیت دوزان و خوت بندگان و مرگ در فتنه و دانشمندان
حلول ذنب در برج جد دلالت کند بر بیماری و وقوع زلزله و خرابی بساتع
و انبوه و تنگی سرها و در وقت بی بضاعتی و افلاس مردم **حلول ذنب در برج دلو**
دلالت کند بر گریختن طلب پادشاهان از رعایا بغیر واجب و اضطراب حال
سالمین و خراج فرمایندگان و معهود شدن وافت او تاد و سایر گزندگان
و گریختن فتنه و آشوب **حلول ذنب در برج حوت** دلالت کند بر غرق
کشتیها و بیماری یوسف و در وقت و خرابی خانهها و فساد غله و مرگ مالکیا
و خروج لشکر بر سر از آن خرد و تسکط ایشان و افارگی فرماندهان از
ملک و دودل شدن جاگران و ملای زمان و مناقشه و درین و مذهب
و غلبه

و ظهور مدعیان و تفرق مردم و خلاف جهال با دانشمندان **تفسیر**
حاسب یکی گوید اگر نزول در منزل ششم نزول کند بلا بمرآل عراق رسد و
ذلیل گردد و اگر نزول بدینان کند در زمین عراق طاعون و موت افتد و
اگر نزول بقصر کند قتال و شغرت در زمین عراق روی نماید و اگر نزول
بجبهه کند مرگ کاه و کوفته شدن و حیوانات و حیثی باشد و اگر علی بن باکلیل و
قلب و شوله نزول کنند در شرق و مغرب عالم طاعون و موت لایق مردم شود
و قتال بزرگ واقع شود و بلاد جلای عالم باشد و ملوک و عظمای قتل رسد و
مردم سفله قوت گیرند و بلند قدر شوند و اگر عیسی بن مریم نزول کند
کوبند و شترها را بخرند و در زمان کامله افتد و بنشیند و اگر نزول بطین
کند پادشاه بادستان و اهل امانت خود عذر کنند و بانجام پادشاه شود
رسد و اگر نزول بدینان کند ملوک و عظمایا خرد رسد و اگر نزول بدینان
کند اهل جبال از عظیم لایق گردد و پادشاهان کتواند و سیاح و وحوش را
موت یافت رسد و مردم بهم ضرر رساند و اگر نزول بدینان کند لیل انشا
و حیوان تاراج گردد و اگر نزول بطرف کند اهل شرق و خرد رسد و اگر نزول
بجبهه کند پادشاهان خرد رسد و اگر نزول بپاره کنند از آن خرد رسد
و اگر نزول بصرفه کنند عیال خرد رسد و اگر نزول بسفاح کنند حد و
امطار ناخبر باشد و اگر نزول برینا ناکند گزشت و ریا و قبیح باشد و در وقت
و اگر نزول بقلب کند بسکان سواحل خرد رسد و سبایا حیوانات و اگر نزول

بنیانم کنند قبیح و ریا باشد و اگر نزول ببله کنند خرد مردم باشد و اگر
نزول بعبه دایع کنند میان ملوک و امانت و شرک و کثرت دست دهد و اگر
نزول بعبه باغ و سعد سعد کنند صبح و مدعیان مردم عالم شود و اگر نزول
بقصر کند بعلما خرد رسد و نیز گویند اگر سعد بن نزول بشرطین کنند قبیح رنگ
باشد و در ترنای ملوک و استیاج ایشان از شر و افت رسد و در ریا ملوک خرد
رسد و تلفی اکثر و وحوش باشد و در جبهه آدمیان از خرد رسد و سیاح شکایت
تلف شود و در زهره مردم شود و خرد واقع شود و در صفر اهل بن و قریه
خرد رسد و اموال ایشان تلف شود و هلاک و فساد خلایق باشد و در رعد
یکی از عظمای از بزرگی بپزند و در مالک اصحاب بخور و اهل دینا مخاطره رسد
و گزشت امطار و مردم وسیله خرد باشد و رنج خاصه فرزند و باکلیل کثیری از مردم
را خرد رسد و بقتل روند و در قلب تیغ خرد خلایق باشد و در شوله و در میان
خلق قتال افتد و در بله شرک و کثرت واقع شود و مردم بمرمان رسد و در تاب تلف
شوند و در رواج اهل بحر و بلاد و راجع غرض گردد و در سوره عرب خاوش شود
و موت عارض شود و خلایق کثیر هلاک شوند و عداوت و مدعیان مردم شایع گردد
و در مؤخر هر یک متولد شود خرد و افت بدی و در شاکسان سواحل از دست
باب چهارم در احکام رجعت و استقامت و طبع و تفسیر و تعریف کواکب
و ان مشتمل بر سه فصل **فصل اول در احکام رجعت کواکب** بدین خلاصه
کواکب را بعد از اخراج رجعت است چنانچه هر هس حکم در کتاب هشتاد و پنج
باب

باب فرموده که کل کواکب اذا راجعت کانت دلائل فی خلایق الامم الذی برزوا
و ان استقامت کانت دلائل فی خلایق الامم الذی راجع و ایضا ابو مشرور در کتاب هفتاد و یک باب از او آورده که
الدلیل ان کواکب مقیاد لعلی ثبات الامم و کده خیرا و شرارا و ان راجعت کانت دلائل فی خلایق الامم
و ان کانت مقیاد لعلی استقامت و در موضعی دیگر از آن کتاب میفرماید که
الکواکب اذا راجعت فی هر یک دایره قوت و ان کواکب راجع دایره قوت کما
و ایضا ابو الحاکم مدح غفر لی در کتاب کفایه التعلیم گوید که کواکب را در حال رجعت
بنامه بیاری گرفته اند مضطرب یا مجرب و چنانکه بیاری یا مجرب را پنج وقت است
و اول آن اوقات و وقت اقامت است رجعت چون وقت ابتدای بیاری شود
رجعت اول است چون وقت انحطاط بیاری و وقت اقامت از برای استقامت است
چون وقت انقضا بیاری و مقابله علوی یا انقباض و اخراج سفلی در میان رجعت
بنامه در پنج رجعت **تفسیر** مراد از رجعت اول آنست که کواکب در میان
اول و نقطه حقیقی مرتفی بوده باشد و مراد از رجعت دوم آنست که میان حقیقی و
مقام ثانی بوده باشد و در وقت حکم گوید **رجوع الکواکب الاول من حیث رجعت**
الکواکب الی ان یعودوا فی نفس شری فی المشرق و رجوع الکواکب الثاني من وقت رجعت
فی المشرق الی ان یعودوا فی نفس شری فی المشرق و رجوع الکواکب الثالث من وقت رجعت
مطابقه دلالت کند بر ضعف حال پیران و خردگان و ارباب خانهای قدیم و غریبی
طعام و کساد حیوانات و خردگان عساکر و اشراف مردم از اوطان و خسارت مرارغان
و اهل خلافت و موت مجازین و ارباب اگر ارباب و اهل جبال رجعت فصل در برج حمل

و ترجمه سخن او باین نوع آورده **صاحب دوا القربان من القربان** و **القربان** **دفع فی برج العقرب** و این حکم مقرون بصواب آمده پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در دعای قرآن علیه بن در برج عقرب دعوت شده بنابرین اکثر سلف عقرب برج ملت اسلام گرفته اند و این الحسن علی بن احمد حاشی همدانی و صاحب مالا بانه فی الفقهی نقل کند از بنرکان اهل احکام که حال باشند اندر ثانیان کواکب که بر حکم کند و نگاه باید داشتن و این جمیع مرتج است در برج عقرب که آن برج لیل ملت مسلمانیست که رسول ما صلی الله علیه و آله بر آن وقت پیدا آمده که قرآن بعقرب افتاد پس هر آن سال که مرتج در برج عقرب راجع شود و اما مسلمانی که حال متغیر شود اند و مکر و نادر عرب اشوب و خلاف و اضطراب پیدا یابد و عیال و فقها و اجاری و مریدان و عبادتخانه ها و مسجد ها و برای شوم و در این اسلا خلل افتد و خطیر و هراس تعبیر یابد و در بعضی نسخ کوشیار بن ابن مقفع بنظر رسیده و محمد بن نجیب الطریقی و محیی الدین اناری نیز از صفات خود در این باب اشاره نموده اند و این را بجزیر بر سقانه یافته اند و حکم برین جاری ساختند که در هر سال که مرتج در برج عقرب راجع شود یکی از مذاهب اسلام بر خلل رسد خواه که از کفایت یکی از این مذاهب خواه که از غیره باشد اما اسلامی بقره ناجیه و الیس اسکندرانی و ما شاء الله مصری و دیگر حکما و فایز کرده اند که در زمان خلافت اسد الله القالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله مرتج در برج عقرب راجع شد و در سال انقضای نبوت و رب الکعبه گفته بیال شهادت بخاطر توقیر شرافت و بی

است

است قوت گرفته بر بلاد اسلام مسلط شدند و در زمان هشام بن عبدالملک و هب بن در عهد مروان بن محمد که از خلفای ایشان بودند و اهل زمان ایشان اسام و طای اسلام بی دانستند مرتج در برج عقرب راجع شده بود که در هر سال بر پیش مصیر انتقال کرده و پیروز و نصرت یافت گرفته در اسلام بحیطه تقریبی در آورده و عربین عبدالعزیز بن ابی لیلی جتان فانی را و ذاع غری و آنچه در ایام حیات از قراین وین مبین باصلاح آورده بود باز میانه بنیاد آورده و در زمان مکرک عباسی نیز مرتج در برج عقرب راجع شده بود که باقرایی پیش نصیب تبع ابناء دبار البزار سوست و پس ازین بعد از شش ماه انقضای بدو میانه شد و کفار بعد از آن قرایی بیاید و در بلاد اسلام کردند و آنچه در زمان ماری و اوان بود که در خطای سده مقصد و نزد شش هجری رجعت مرتج در برج عقرب دست داد این کینه بدید اکابر و اصاغر خراسان رسانید که در مذهب تعیری ممکن است اتفاقا قبل از آن بدو ماه عبداللہ خان از بن لشکر خراسان کشیده هاربت نا محاصره غری بعد از آن ماه بر قلعه دست یافتند بقتل عام فرمان داد و مردم از مذهب انامیر برین آمده و عیالات و معاملات اعتقاد او و تقیة عمل بنده اهل حقیقت عقیده و بعد از آن پیش مشهد مقدس را محاصره کرده و در آن وقت قلعه را گرفتند و بقتل و قتل اشاده نمود و بسیاری از علما و فقها و فضلاء و ان قضیه بقتل رسیدند و در سمرقند و سی هجری باز مرتج در برج عقرب راجع شد بعد از تفکر و تدبر بسیار از ضعف و تنهایی حال مشغول و در آن وقت بخاطر کینه رسید که

شخصی از علما قوت شود که از آن و هب بن مذاهب راه یابد و چون افضل و اکمل و افتد از زمان شیخ طه المذنب و القزین العالمی رحمة الله علیه بنظر این قضیه غالب شد که جناب شیخ الاسلامی و خت حرمه از منزل فانی بهما باقی خواهد کشید که هر قدر از اشراف که از صفات و ولایت مازند داشت این قضیه را بعضی اشراف باو شاه ظالم و سائیدم و گفته که درین باب در غده غلط اشراف نرسد که طالع این دولت قرینت و نوع دیگر نمی تواند شد از قضا بعد از چهار ماه حضرت سید عالم مرخص شده و در عرض یک هفته رجعت ابروی ماصل شد و در همان سال شیخ محمد بن شیخ زین الدین که در حال زهد و علم بود و جماعت کثیر اجتهاد او را در مذهب آیین قبول و از آن غوره بود و در ولایت حجاز از سرای حجاز به تحقیق انتقال نمود و نیز در همان سال قصیر و م سلطان عثمان لشکر بر سر فیکان کشید و در آن وقت که خبر این غریبت در ایران انتشار یافت بعرض اشراف رسانیدیم که فیکان غالب خواهد شد اتفاقا در آن غزائست یا فخر مغلوب و مغلوب را بعد غوره **تالیس استاد ابو یحییان** بر وی از برادر نقل کرده است که هرگاه افشاری که محل واصل شود و قره و منازل زهر باشد یعنی بطین و در بران و عیال و اجنبیه و آن سال اگر بیانه اهل اسلام و اهل شرع جنگی افتد مشرکان فانی و غالب آیند فلنهیج ما کتابند و **بعثت مرتج در برج حیس** و دلالت کند بر کثرت بلا و ضرر یوزا و کتاب و عرض شر و فساد و در اختیار و و هجری سرفرو و در سینه **رجعت مرتج در برج جدی** و دلالت کند بر عدم استوار کارهای مردم و فساد فراجهای و غارهای شد

غری

غری

تحت الشعاع بود قبل از اختراق یا بعد از آن و مدار احکام بر آن نهاده اند
خواه کرب مرقی بوده باشد و خواه مخفی هر چند منظور و ملحق اهل حساب
در طایفه تقایم اول خفا و رؤیه باشد و زهره را مخصوص این ساخته اند
که هرگاه عرض او زیاد بر هفت درجه باشد چنانکه اختراق و تقسیم بر او مطلقا
نمیکنند تحت الشعاع در سفلیین دوازده درجه مقرر کرده اند و در علویین
یازده درجه و در مرتفع هیزده درجه و در این مقدار بود تحت الشعاع
افتاب باشد و اهل احکام تحت الشعاع را دلیل ضعف و حدیث و مرض
دانند چنانکه گویند که چون کواکب بشعاع افتاب در آید بمنزله شخصی بود
که داخل زندان کرد و یا مریض شود چون اختراق رسد بمنزله شخصی بود که
بهلاکت رسد و چون از اختراق خلاص شود استاد ابوریحان کوی بمنزله
شخصی زندانی یا مستقاری باشد که بیرون آمدن را می بیند یعنی ازاده خورشید
نمایند احکام خضای کواکب مستقیم در برج اشی غشوا و قول همس حکم احکام
خضای اول در برج اشی غشوا و خضای زحل مطلقا دلالت کند بر خسارت و مشایخ و
رؤسای اهل قلاع و سکنان بیابان و کثرت عذاب و کدورت و ظلمت هوا و آلودگی
بادان در وقت وحدت خم و هم در خلاف و بطلات و غایا و اهل حرث
خضای زحل در برج حمل در نشت اول برج ضعف و بطور اشیاء باشد و
در نشت ثانی قلت امطار و نا استوائی هوا و در نشت سیم جوع و مریض خضای اول
در برج ثور در نشت اول برج زیادتی آبها باشد و شش و مریض و در نشت
دو کثرت

در اکثر فراخی و بسیاری از اجزای و در نشت ثانی قسط اموری بود و در نشت ثالث
نوب و غارت و در نشت و امراض جدی و سخت ظهور نماید خضای اول در برج ثور
در نشت اول این برج یکی از ملوک نامری می شود و حال آنکه زمان بد گذشت و زمان
در اماکن مقدسه و در نشت ثانی صلاح حال مردم بود و رواج اسواق و کثرت
بیم و شری و در نشت ثالث موت یکی از فرماندهان بود یا کجایی آنها و وطن
اصلی خضای زحل در برج سرطان در نشت اول برج منفعت اهل حرث و ادبایب
نراعت باشد و در نشت دوم در دجیم و زکام و نزلات شایع گردد و در نشت
ثالث موت زنان بود خضای زحل در برج اسد در نشت اول برج مریض فاض
بعضی شود و در نشت ثانی زمان ملوک بسیار شوند و در نشت ثالث تب و دج
عارضی شود خضای زحل در برج سنبله در نشت اول برج بلا لایق گردد و یکی از
پادشاهان را و در نشت ثانی موت عجمانیز و در نشت ثالث دلالت کند بر
کثرت سخنان در دج و رعایا و نزاع و کتاب خضای زحل در برج میزان در نشت
در نشت اول برج بیست هوا و سکون ایشان و در نشت ثانی سرمای خشک باشد
و در نشت ثالث عجمان خضای زحل در برج عقرب در نشت اول برج دلالت کند
بر جوع گردد و لشکریان و قلت سکون ایشان و در نشت ثانی پادشاه و بیماری
دست دهد و در نشت ثالث عجمان خضای زحل در برج قوس در نشت اول برج
بلا و آخان لایق مردم شود و در نشت ثانی ضعف و بطور اموری بود و در نشت ثالث
کرایه طعام باشد خضای زحل در برج جدی در نشت اول برج قوت عدو و

بر همنه و یکی مردم باشد و در نشت ثانی و ثالث صعوبت عمر و کثرت امواج باشد
خضای زحل در برج دلو در نشت اول برج کثرت ظهور نماید باشد و در
نشت ثانی موت بران برده و در نشت ثالث مصرت عام بود اکثریت و طوبی خضای زحل
در برج حوت در نشت اول برج مریض زکام و نزله باشد و در نشت ثالث کثرت
صعوبت و جیش داشتن و در نشت ثالث خرب و آلم لایق پادشاه عظیم الشان شود
احکام خضای مشتری در برج اشی غشوا و مشتری مطلقا دلالت کند
بر لیکتی کار خداوندان دین و ناموس و اندوه و خرب و سالیان و عیسویان
و ظهور ناوندگی در وقت و کرد و غبار و وحدت و با خضای مشتری در برج حمل
در نشت اول برج امراض کینه از و طریقات حادث شود و در نشت ثانی موت یکی از بزرگان
مغظم اتفاق افتد و در نشت ثالث موت مردمی امیل کثیر السن دست دهد
مشتری در برج ثور در نشت اول حدود امراض از و طریقات اتفاق افتد و در نشت
ثانی موت یکی از اهل علم پادشاه و در نشت ثالث موت مردمی بزرگ حادث شود
خضای مشتری در برج جوزا در نشت اول برج ضعف اشیاء و تلف آن باشد و در نشت
ثانی باد بسیار و کدورت هوا و بسیاری گرد و غبار بود و در نشت ثالث
جود پادشاه و حکام بر رعایا واقع شود خضای مشتری در برج سرطان در نشت اول
برج پادشاه از شهری لشیری نقل کند و در نشت ثانی تب و امراض پادشاه واقع
شود و در نشت ثالث تشویش عامه بود و اضطراب و کثرت اخبار از اجزای باشد
خضای مشتری در برج اسد در نشت اول برج خم و خرب لایق شود پادشاه و در نشت
دو نیم

دویم و سیم موت مردم شریف دی القدر و دوی نماید خضای مشتری در برج سنبله
در نشت اول برج پادشاه نامری عارض گردد و ضعف بسیار روی نماید و در نشت
ثانی خرب و هم بوزیری رسد و متکلب گردد و اید ابھی از لایق او راه نماید و در نشت
ثالث اهل سفارت و سوا اهل زخم و کدورت رسد احکام مشتری در برج میزان در نشت
اول برج قلت امطار و بیست هوا باشد و در نشت ثانی برودت هوا و در نشت
ثالث مرگ زندان پادشاه یا خرابی حاشی پادشاه اتفاق افتد خضای مشتری در برج عقرب
در نشت اول دلالت کند بر اخبار تاخیرش که بیست پادشاه و سکرانان کدورت
خیزد و رؤساء مغرور و مخرب شوند و در نشت ثانی و ثالث موت مردمی بیست
دست دهد از اهل مملکت خضای مشتری در برج جدی در نشت اول برج اضطراب
در میان مردم حادث شود و از کتاب دعاوی باطل گردد و خجتهای بیوجه
آورند و در نشت ثالث از و زیری از و زری پادشاه پدید آید و در نشت
دو برج جدی در نشت اول برج مریض عارض شود یکی از اهل علم پادشاه
یا زخم بر پا آید و در نشت دوم و سیم کجایی پادشاه باشد احکام مشتری در برج دلو
در نشت اول سرها و برف و جلید حادث گردد و در نشت دوم حرکت ملوک بود
بوضع قریب و در نشت سیم لشکرها از اطراف این مملکت بگریزند خضای مشتری در برج
اشی غشوا و مشتری مریض مطلقا دلالت کند بر خسارت لشکریان و ارتداد و جمل
ایشان و کدورت امر و قتل بعضی از سبایان و اهل قلاع و کجایی و در نشت
و قاطعان طریق خضای مشتری در برج حمل در نشت اول برج غزای پادشاه و نشت

کند و اموالی برده اختل شود و در نشت ثانی فرج و نشاط لشکران باشد و قهر
و مصاحب پادشاه شوند و در نشت سیم ریاخ عارض شود و کثرت اسقاط طغیان
بود **خفای مرغ در برج شود** در نشت اول برنج امراض فساد بود و در نشت
دویم آتش و صاعقه شعله افروز و شاید که اموال فساد و اسقاط زنان بود
و در نشت سیم فساد انکس و زیون باشد **خفای مرغ در برج چو در نشت**
اول برج صیت مری بزرگ حادث شود و در نشت دویم آتش و صاعقه شعله
افروز و شاید که اموال فساد بان سبب ضایع کرد و خفای کتاب ازان بیشتر
بود و در نشت سیم زنان پادشاه مریض و مصاحب بستر شوند **خفای مرغ در برج**
سورطان در نشت اول برنج امراض لایق مردم خاصه زنان شود و در نشت دویم
از حرارت بیمار گردد و در نشت سیم حکم همان بود **خفای مرغ در برج اسد**
در نشت اول برج که در نشت و خفای پادشاه باشد و در نشت دویم و سیم قطع امید
و بیم از امور مکتوبه نماید و پادشاه جبهه خردی کند و حرکات شدیده و عدا
حرب باشد **خفای مرغ در برج سبیل** در نشت اول برنج و هم و خفای کتاب
شود و احباب و دوین و دفا و در نشت ثانی اسقاط جلالی شود و در نشت ثانی
مریض خرابی و افت ایشان بود **خفای مرغ در برج عقرب** در نشت اول برج حیات
لشکران و سکون ایشان بود و در نشت دویم و در نشت و حرارت عارض ایشان
گردد و از کثرت غلیان خون و در نشت ثالث بیماری باشد **خفای مرغ در برج قوس**
در نشت اول برج علالت و در میان مردم حادث شود خاصه در میان احباب
ملاهی

ملاهی و اغای و در نشت ثانی اسقاط حمل و کثرت نم و باران باشد و بسیار
ابر و غلظت صفای هوا بود و در نشت ثالث غضب پادشاه بر یکی از و سائر اکابر
واقع شود **خفای مرغ در برج قوس** در نشت اول برج صیت یکی از علماء الناس بود
و در نشت ثانی از اجیف میان لشکر پادشاه افروز و مفرق و هم موم گردد و
در نشت ثالث کثرت امطار و اید **خفای مرغ در برج دلو** در نشت اول برج
مضرت و خفای لایق او میان شود سیم ازان حامل و در نشت ثانی سکت لایق
اهل صفای شود و خفای باشد از غرق و در نشت ثالث یکی از اهل جمع پادشاه
وقت فرار رسد **خفای مرغ در برج حوت** در نشت اول برج تلف جانوران آبی
و در نشت ثانی امراض ضعف عارض گردد و در نشت سیم کثرت باران باشد
تنبیه چون آفتاب از مقابل کوكب علوی مضرت شود بسبب سرعت دوز
بروز ایشان مقارب شود چنانکه هر شام ایشان باقی غریب آفتاب پیدا اندک
در حالی اقی بخت الشعاع آفتاب در آید پس هر شب خفای ایشان قبل از آنکه
در جانب مغرب باشد بلا تعلق **احکام خفای مرغ در برج قوس** در نشت اول
کثرت کندی بر باد و باده و در نشت دویم و در نشت و طلاق و فراق ازواج و مرگ
و افت زنان و مطربان و خسارت ایشان و بدخلی خرابی خانه **خفای مرغ در برج حمل**
اگر در اول شب بود جود و کثرت مطالب باشد و اگر در آخر شب بود کثرت از اجیف
و بر هم خوردن مردم باشد **خفای مرغ در برج قوس** اگر در اول شب بود سفارش با
بائش ایشان از کثرتی بمکاتی و اگر در آخر شب باشد تخلفی با پادشاه بسبب علالت

نزع کند و ازان پادشاه اند و هکیم شود **خفای مرغ در برج قوس** اگر در اول شب
بود فرج و خوشحالی لایق مردم شود و اگر در آخر شب بود خرن و اندوه مردم رسد
خفای مرغ در برج سورطان اگر در اول شب بود اندوه و خرن مردم بود بسبب اغراض
و اخطا اموال غریبه ایشان و اگر در آخر شب بود اندوه و خرن و حجره حال و احباب
و کالیات بود و بسیار بیماری و طغیان ایشان **خفای مرغ در برج اسد**
در اول شب حرارت و عطش هوا بود و در آخر شب فساد هوا باشد **خفای مرغ**
در برج سبیل در اول شب امراض خاره عارض مردم در آخر شب غلظت عارض
مردم شود **خفای مرغ در برج میزان** در اول شب منافعت مردم باشد و در
شب بیماری و نانی **خفای مرغ در برج عقرب** در اول شب کثرت اشفای مکتوبه
و اخطراب مردم و کثرت از اجیف و در آخر شب کثرت و سبب **خفای مرغ**
در برج قوس در اول شب صیت یکی از اکابر و عطا باشد و در آخر شب حکم هلاکت
خفای مرغ در برج چو در اول شب عریض مریض و علالت مردم و نانی بسیار
پس و زنان پادشاه و در آخر شب مثله **خفای مرغ در برج دلو** در اول شب
سکون و غلظت و ریاخ باشد و در آخر شب حکم همان بود **خفای مرغ در برج قوس**
در اول شب امراض صعب عارض گردد و در آخر شب حکم همان بود **احکام خفای**
خفای مرغ در برج قوس در نشت اول شب خفای عطا در مطلقا کثرت بر باد و باران
و نقصان کتاب و باران و طغیان و مضرت و غلیان و در نشت اول باران آبی
خفای مرغ در برج حمل در اول شب امراض در میان مردم از حرارت حادث
شود

شود و در آخر شب انقطاع بیماری باشد از مردم و وقوع آن در دو قباب
خفای مرغ در برج قوس در اول شب و در آخر شب امراض و بیماری عارض شود
خفای مرغ در برج اسد در اول شب فساد هوا بود و کثرت غم و خرن و در
آخر شب میلان پادشاه و ملازمان و کاروانان که در نشت و کثرتی شود و
سفری سخت و روی غماید **خفای مرغ در برج سبیل** در اول شب بیماری عارض
یکی از اهل جمع پادشاه گردد و یا نانی بر نشت **خفای مرغ در برج حمل** در اول شب
امراض عارض مردم گردد و در آخر شب کثرت هوا باشد **خفای مرغ در برج قوس**
در اول شب اجزان و اضطراب پادشاه و اعمال و احوال و او باشد و در آخر شب
مثله **خفای مرغ در برج قوس** در اول شب سکون قرار و لشکران باشد
و در آخر شب نفع کتاب بود بدین خبر **خفای مرغ در برج چو** در اول شب
فرار از نشت لشکران بود و در آخر شب مثله **خفای مرغ در برج حوت**
در اول شب کثرت باران و نم و حمل باشد و در آخر شب کثرت و عریض و برقی
پادشاه و خبران و نانی **تنبیه** چون مرکز دوز و سبیل و دایم اعتبار بمقادیر
آفتاب باشد بعد از آنکه دایم تدویر این دو کوكب محرق گردد از اجانب
مغرب نماید شوند پس برابط اعظم برسد و از اجانب با سبیل تدویر میل گردد و روند
بروز و مقارب بافتاب شوند تا در حالی اقی غریب بخت شعاع آفتاب در آمده
مخفی شوند و بعد از آن از آفتاب گذشتند و در جانب مشرق نمایان گردند پس
برابط اعظم برسد و باز میل بافتاب کند تا در حالی اقی شرقی بخت شعاع

افتاب در آمده یعنی شوند پس ازین بیان ظاهر شده که سقایی زام خدادی
شرق دست تواند داد و هم در طرف مغرب و لهذا هر س احکام خفای ایشان را
دو طرف علمیده بیان کرده **احکام ظهور کواکب خورشید در برج اقمار** ظهور کواکب
مطلقاً دلالت کند بر علو اقبال در سوا و مشایخ و اهلا فلاح و خلا مان و طیب
قلوب اهل جبال و قلاع و خانه های قدیم و خوشحالی پیران و مردم سالخورده
و قوت بدن ایشان و عقق طوسی علیه الرحمه میفرماید که در حل درین حال مثل
کلیت که از خوف و بلا فریخته است که اگر احدی را در یابد شدت پیدا کند
و او را اگر **ظهور زحل در برج حمل** دلالت کند بر کثرت حروب و قتل در
زمین مشرق و قتل طعام در نواحی مغرب و جنوب و کثرت حین مردم بر قتل
و خرابی و بسیاری تظاول و دزد و خرابی و کثرت حرارت هوا در وقت و قوت
سحاب و هر س کوی که اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند حریق کلاهی
پادشاه گرم و باین سبب از اجیف در میان اعیان بفرستد **تفسیر** مراد
ازین در ظهور زحل سابق است بلکه عبارت است از و تیرگی اک و در اول شب
هنگام طلوع بشرط آنکه در طلوع سابق از غلبه نور افتاب مرئی نبوده باشد
و این از کواکب سیاره مخصوص علمیه است **ظهور زحل در برج ثور** دلالت
کند بر کثرت باد و باران و برف و فساد طعام در نواحی مغرب و سرمای عظیم
در نواحی مشرق و مغرب و بسیاری و افق و زلزله و کثرت و تباهی فله خاصه
در جانب مشرق ظهور کند دلالت کند بر بارانهای مفرغ و غرق اما کن

ظهور

ظهور زحل در برج جوزا دلالت کند بر کثرت باد و باران و تزلزل سیاه و امثال
سربا و فساد طعام و وقوع فیت و موت و وبا و در نواحی شمال و هر س کوی
که اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند که مرئی لا حق پادشاه گرم و باران
کم باد و وسایل و تفاوت کند **ظهور زحل در برج سرطان** دلالت کند بر کثرت
سیاه و شدت برف و بیاخ و تفاوت و خفا و فساد و مطوعات و کثرت عیون و فیت
و حدوث حروب و کثرت خوارج و غارت و خونریزی و رنج و مشق و حدوث
بیماری عامه اکثران سرفرو و در سینه و هر س کوی که اگر از جانب مشرق در آید
شب ظاهر کرد و بسیاری باران باشد و در موضع مستعد **ظهور زحل در**
برج اسد دلالت کند بر حدوث حیات و موت و قتل و حروب و باد های
سند و اشتداد و گرمی و سحر و معتز از حشرات کینه سیما حیات و هر س کوی
که در جانب مشرق در اول شب ظاهر کرد و زیادتی آب و در خانه ها و چشمها
باشد **ظهور زحل در برج سنبله** دلالت کند بر حدوث حیات خاد و موت
و قتل در میان مغرب و جنوب و بعضی بجای جنوب شمال کثرتی و حرکت
هوا و ظهور علامت آسمانی و طسب می گوید اگر در وقت زهر با او بود
مرگ زنان باشد سیما و شیرکان و اگر مریخ با او بود حدوث حروب بود
و اگر عطارد با او باشد هوا مکرر بود و حدوث ریاخ خاصه باشد و
اگر شنبه با او بود قتل مرگ و فتنه غلات بود و مصرت از پنج و هر س کوی
که اگر از جانب مشرق در اول شب ظهور کند آب و در خانه ها زیاد شود و باران

آید و عدد ورق باشد و مواضع مستعد **ظهور زحل در برج میزان** دلالت
کند بر قتل طعام و شدت اشوب و وزیدن بادها و سحیح کرما و حساب
می گوید اگر مریخ در وقت با او باشد شدت فتنه بود و فوج خلایق و وقوع
و حشت و اگر شنبه با او بود با قریبها باطل کرد و و با عارض مردم شود
و مرگ باشد و کثرت امراض عین و غلظت هوا و قتل عیون و فیت و هر س کوی
که در جانب مشرق در اول شب ظهور کند ضربها باطل نماید و قدرت باشد
و امراض عارض خلایق شود اکثران میدی و نفع و بعد از آن از نواحی **ظهور**
زحل در برج عقرب دلالت کند بر سخت دما و در جانب مغرب و شمال
و مرگ اطفال و عیون و از سر و علی و امراض عارض کرد و و در کثرت و چشم
باشد و کثرت باردی و قطر و ولایت مغرب و اگر مشرق و قریب با و
باشد مؤکد و در چشم و کوش باشد و سنگ مثانه حادث کرد و در بعضی
مواضع مریض شود و اگر مریخ قریب با و بود و کوی باد و بسیاری صفای هوا را
و در چشم تا کید آید و هر س کوی که اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند
اعد و خوارج بر باد شای بیرون آید و با الله و ده از مکان خود انتقال کند
ظهور زحل در برج قوس دلالت کند بر مرگ علما و حروب و در زمین مغرب و
حاسب می گوید اگر مریخ و زهر قریب با و باشد قتل موت بود اما امراض
عارض مردم کرد و از در چشم و ذات الحجب و حیات و در دپای و مرگ طبع
بود و قتل عیون و فیت بود هر س کوی که اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور

کند

حاصل دلالت کند بر قتل امراض و اگر احیاناً واقع شود در سر و دی باشد

در مزاج مردم و جنس شش اعضا و در چشم و جفتی بادهای تند و حساب یکی بیک
باد حکم کرده است و اکثرین باشند در ناحیه جنوب فتنه و آشوب بود هر س
گوید اگر در جانب مشرق وقت شام ظهور کند باد شامی باشد یا مریض و عظیم
النشاز از اعیان او **ظهور مریخ در برج میزان** دلالت کند بر کثرت فقر
و بسیاری دزدان و فریغ نازان و قتل میوه ها سیاه انکور و زیتون
و حرکت اسعار و هر س گوید اگر در جانب مشرق اول شب ظهور کند نایاب باشد
باشد و حدوث و غرق و صاعقه و **ظهور مریخ در برج عقرب** دلالت
کند بر تنگی حال اهل و لشکر بآن و عیب در قاضی مشرق و بیا و مریض و اذ میان
و کثرت باز آفتاب و نقصان خزانه و ظهور حشرات الارض و موت زنان
خاصه عیال و فقر و دزدان و دشنام و کثرت اوچان از بروت و بسیاری خور
و خوف و شیوع درد کوش چشم و اگر مزاج زهر بود نازان اندک بود و برقی
بسیار و از امتزاج قمری مریخ و موت و از امتزاج زحل مریخ علم و کثرت نازان
و هر س گوید اگر در جانب مشرق هنگام شام ظهور کند امتزاج نازان و کثرت
خسبگی هوا باشد **ظهور مریخ در برج قوس** دلالت کند بر حدوث حریب
در جانب مشرق و کثرت قحط و رانظیف و وفور ذرع و کشت و خوشحالی عامه
و امراض حاده و کثرت موت خاصه در سلاطین و حکام و حدوث برقان و درد
چشم و بسیاری یخ و تبااهی میوه و هر س گوید اگر در طرف مشرق هنگام شام ظهور
کند مریض بسیار و بس و غلظت هوا و بیوست آن باشد و تفاوت فی الجمله و در

واریا

و از نانی بعد از آن **ظهور مریخ در برج جدی** دلالت کند بر مصالح حال
لشکر بآن و خوشی نزاع و ارتقاغات و ظهور موت در جوانان و کثرت نکات
و حریب در میان مشرق و جنوب و هر س گوید که اگر در جانب مشرق هنگام
شام ظهور کند فتنه و کثرت باشد و تلفات جوانان و دواب الارض **ظهور مریخ**
در برج دلو دلالت کند بر حرکت هوا و کثرت امطار و ریاح و غیبا
ذرع و نباتات و اسرافانی نرخیفا و بسیاری اذاجیف و فساد میوه ها و بی با آ
و عزت ماکل لوت و حریب در زمین شمال و بسیاری و جمع و هر س گوید
اگر در جانب مشرق هنگام شام ظهور کند شدت حریب و فقر و کثرت باشد
لیکن آخر بخیر کند **ظهور مریخ در برج حوت** دلالت کند بر قتل عظام
و قتل حریب در جانب جنوب و کثرت درد چشم و وفور طعام بود و ارتفاع
منازل عظام و فساد امور سلاطین و حساب یکی گوید اگر زهر درین حال
با او بود کثرت و شدت حریب بود و حدوث و رعد و برق و هر س گوید اگر
در جانب مشرق هنگام شام ظهور کند تبااهی کم شایع شود از غلیان خفا
و رطوبت مزجه **تنبیه** چون کواکب علیه بر طرفی که در افق است حرکت
قوی بسبب سرعت برایشان سبقت گیر و مقداری و در شده ایشان
هنگام صباح و بجهت مشرق بنظر نمایند پس ظهور ایشان در بعد از آن
دایما در جانب مشرق بود بلاء و مختلف **احکام ظهور زهره در برج**
اثر عشر ظهور زهره دلالت کند بر قتل نازان و فرج غایتین و مظهر بآن

و طیب قلوب دعیت و کثرت باد و محقق طریقی خواهر نصیر المکذ و الدین میفرماید
که زهره درین حال مثل زن بوی ضعیف دل و بدن و سستی طبیعت اوچان
اصولی نماید باشد **ظهور زهره در برج حمل** دلالت کند بر استقامت و
فرمان برداری لشکر بآن و کثرت فراغت مردم و ظهور خیر در عالم و حسن حال
مناشی و اشعار و اعتدال هوا و سوز عظمی و اشرف و بسیاری قیام و منافع
و کثرت نازان و غم و زیاده شدن ارباب و مصالح حال اهل دنیا **ظهور زهره**
در برج ثور دلالت کند بر حسن ذرع و عاشاب و اشتیاق و نهایت مرگ
و کثرت فرج و سرور و فراخی سال و خوشی کرم و باغات و بسیاری نازان
ظهور زهره در برج جوزا دلالت کند بر سلامتی مناجها و خوشی هوا و بسیاری
حیوان و کثرت باد و بسیاری شق و غیور و وفور تناسل طیور و حیوانات
ظهور زهره در برج اسد دلالت کند بر کثرت مریض جدی و سلاطین فکرا
و میوه ها و برون نازان و زیاده شدن ارباب و مصالح حال نازان **ظهور زهره**
در برج سنبله دلالت کند بر سلامتی ذرع و غلات و اشعار و امراض نرخیفا
و زیاده قیام و وقوع آشوب در جانب مشرق و قوت حال باد شاه و ظهور و
خوش موذیر و سباع ضاره و باد های صعب در دریاها و کثرت اخبار **ظهور**
زهره در برج میزان دلالت کند بر وفور امراض در میان نازان
و کثرت رضای ایشان از شهران و قیام و منافع تیار و سلاطین ذرع و نباتات
و اشتیاق و عزت طعام **ظهور زهره در برج میزان** دلالت کند بر سلامتی

مردم

مردم از امراض و عوارض و از نانی و فراخی و ظهور فرج و سرور در عالم و انکاف
باد و نازان و خوشی کشت و ذرع و کثرت طیور **ظهور زهره در برج قمر** دلالت
کند بر ظهور سرور و حدوث امراض در جوانان و سلاطین و مصالح حال نباتات
و آمدن نازان و کثرت آب **ظهور زهره در برج قوس** دلالت کند بر کثرت فرج
و سرور در عالم و میل ملوک و سلاطین و عظمای نازان و مصالح حال دواب
و مناشی و وفور باد بسیار و رسوائی و بد نای زهاد و اهل ذریع **ظهور**
زهره در برج جدی دلالت کند بر حسن احوال مردم و بیاری بریان سلاطین و
کثرت سرمنای زمستان و عصیان نازان در شهران و قتل سرور ایشان
و اسرافانی نرخیفا و ناسازی شرکا و بسیاری قیام و مصالح **ظهور زهره در برج**
دلو دلالت کند بر کثرت عور و خضاب و نزول جلد و وفور امطار و انکاف
اسطاد و باد های تند و حدوث امراض بلخی **ظهور زهره در برج حوت** دلالت
کند بر مصالح حال نازان غایده و تبع ایشان و بسیاری با نرخیفا نافع و کثرت
حیوانات ابی و وفور میوه ها **ظهور زهره در برج سنبله** دلالت کند بر کثرت
عطار و مطلقا دلالت کند بر فرج و زیاده کتاب و طیب قلوب اهل قلم و فائز
و خوشی احوال رعایا و کثرت ارباب و باد فتنه و وفور طریقی مقدس
میر نماید که عطار درین حال مثل اشکرا و فرخنده شود و قوت گیرد و مصالح **ظهور**
کره و پس اگر درین وقت مقدار رسوخ شود عطار در سخاوت دهد و بقیه در
آن سعد و اگر عطارن خوب شود مضرت او اشتداد کند و در انجاس و شتر قوی

کند **طهر عطار در برج حمل** دلالت کند بر شدت ریا و کثرت مباد و قلات
تخلیغ اغنام و سیاهی موت و در زمین عراق و کربانی طعام و اگر درین وقت همانج
زهر باشد سلامتی جان نماند و از همانجست ترنج فتنه آورده و از همانجست
نخل فساد از کثرت آب و از همانجست قمر کثرت عمارت بود **طهر عطار در برج جوزا**
دلالت کند بر ثنای در فوایج مشرق و مغرب و موت عظمای و کثرت آب و غرق زردی
و فساد زمین و سیاهی در مد خاصه و در طرف مشرق اگر همانج مشرقی باشد با آن
صحت و سلامتی مردم بود و قلات مرگ کثرت زمین و اگر نخل با او بود از
کثرت و طغیان آب ضرر رسد و اگر ترنج با او بود حرب و فتنه باشد **طهر عطار**
در برج جوزا دلالت کند بر حرب و فتنه در فوایج مشرق و کثرت موت
و قتل در فوایج شمال و شدت حر و عزت طعام و بسیاری حالات و کثرت
و جمع از قراح و جراحات و حصه **طهر عطار در برج سرطان** دلالت کند بر فتنه
و حرب در اکثر جنانب و اطراف و کثرت حرن و غم و در منضم عالم و عزت طعام
و اگر زهر و ترنج با او بود برترکان مغرب را خوف و مرگ رسد و اگر ترنج با او بود
موت و مرگ در اکثر فوایج باشد خاصه در جانب مغرب و قلات طعام بود
طهر عطار در برج اسد دلالت کند بر شدت و کثرت مرگ و قلات طعام و بسیار
نرخه و حسن حال میوه ها و با در فوایج مشرق و اگر زهر با او بود کثرت سردی
باشد و اگر علی بن برغری او باشد دلالت کند بر قلات و قسط عمل و شکوه
طهر عطار در برج سنبل دلالت کند بر حرب و فتنه در زمین جهان و جنگ
امراض

امراض ماشری و در در چشم و وضع ظمیر ضایع شدن غلظت و اگر ترنج با او بود
از جانب مغرب حرب افتد **طهر عطار در برج عقرب** دلالت کند بر شدت
و کثرت خطر و حسن حال مردم و اگر همانج ترنج یا نخل بود در چشم و هلاکت
سختی آن باشد و موت در جانب مغرب باشد احمد عبد الجلیل گوید در دود اعضا
و کثرت برودت عارض شود و در در گوش و چشم ضایع کرد و از سرما انکسار
نقصان رسد و اگر نخل درین حال با او بود موت بسیار بود و کثرت با زان
باشد **طهر عطار در برج عقرب** دلالت کند بر کثرت باها و از فوایج ترنجها
و قتل در فوایج جنوب و احمد عبد الجلیل گوید حرب و قتل در نجات شمالی بود
و حدوث امراض با دره سیاه و در گوش و چشم و امراض شانه و زردی با زان و قلات
زهر و قسط در زمین مغرب و اگر نخل با او بود مرگ عالم افتد و با زان بسیار
با دره در جانب مغرب و اگر زهر با او بود با زان اندک آید و برف بسیار
اگر ترنج با او بود قلات موت و مرگ بود **طهر عطار در برج قوس** دلالت کند
بر شدت ریا و غرق سفایین و کثرت قاطعان طریق و میل مردم بر با و حرام
و ارتفاع اسطوار و افت اکابر و کتاب و کثرت در چشم و گوش و برودت
هوا و قلات با زان و کثرت برف باشد **طهر عطار در برج جد** دلالت کند
بر حدوث امراض در مردم از طراوت و حسن حال در زمین و نباتات و مثل شی و
از زانی حیوانات و وقوع زلزله و رجفات در بعضی اماکن متعلق به برج جدی و
فتنه در جانب مشرق و مرگ اطفال و عوزات و کثی حسن و از مقدار نخل بدی

شود و از مقدار مشرقی بکس و اگر ترنج با او بود قلات امطار سیاه در حرن
مشرق **طهر عطار در برج دلو** دلالت کند بر قلات با زان و حرکت عسل و کثرت
مغرب و تفاوت اسطوار و حدوث اغار و وقوع خوف و حدوث برقان و ترس
و ترنج و تنگ بود و اگر نخل با او بود زان از کثرت با دره کثی بود و اگر زهر با او
بود علامت آسمان ظاهر گردد و شری و غیبات عارض خلق شود **طهر عطار**
در برج حوت دلالت کند بر بسیاری آبها و وزیدن بادها و آب و بهره
در طرف جنوب و حدوث و با در مردم بزرگ و شریف و فساد در اعمال و اهل
قلم و اگر مشرقی مهر شمس بود فوایج طعام بود و مرغ بود مردم بخت
تفسیر چون سقلمین در زو نه تدویر حرق شوند حرکت فوایج از افق بکشد
و از جانب مغرب در اغلب اوقات غما یان شوند و هر چند برای از افق با دره
شوند تا بر باط اعظم رسند و از آنجا با زان با فتاب تقرب جویند تا در جوی اقیانوس
مغرب ناپدید شوند و چون از افق با بعد از احتراق بکشد و با دره با غلب
اوقات از جانب مشرق ظاهر گردد پس معلوم شد که سقلمین را بطریق خطا
ظهور هم از جانب مغرب باشد هنگام شام و هم از جانب مشرق هنگام صبح
تفسیر چون عطار در دایع در جوی افق ثابت و زیاده از بیت و هفت
درجه که مقتضی نصف قطره و است از افق با دره و در غیش و قلمی از
اوقات از این شام اخراج است و قابل دویزه و اهل حیرت هستند که در کس
او را بنظر نماند و کثی از علم با مال بیاید و با اعتقاد بختان عبارت از کوب
عطار

عطار دست و معکم اول او را کوب روحانی کنند و در وقت دیدن او
دعا بکشد مخصوص که در مواجهره او میخواند و آن بطریق نظم سه بیت است
بر این نیم **عطار دایره طالع ترقی** **صالحا مساء کئی آواک قاعنا**
فها انا قاعنا قوی ابلغ المئی و در کالعلوم العامیضات تکرار و آن کثی
المطوره و الترتکده **یا هر مملکت خانی تارکین و التکرار و ابیایات در نسخ**
مختلف است و در بعضی بجای لفظ صلیحا مساء عشاء و بجا واقع است و
در بعضی بجای طغنی فامدونی مذکور است و بجای ابلغ اندر ک و بجای تکرار
المعلوم بهاء العلوم و بعضی مردم گویند که این سریت از جمله منظومات
باب مدینه علم نبی اعنی علی علیه السلام است و چون تعقیب اعراب و حروف
و الفاظ دعا موافق قانون عربیت از جمله شریط واجب غلبه بیان آن بر سبیل
اختصار بجز آن در واید در متن و مع دلیل بر ضایع و این و جع عطار به نظم ذال
معلم امام الله بفتح هزه و سکون یای تختانی و ضم نیم و کسرهای الله طای بفتح طاء
معلم و سکون الف و فتح لام ترنجی بفتح تاء فوقان و زای معلم و ضم قاف مشدده
و کسر زای موحده و سکون یای تختانی صلیحا بفتح صاد معلم و با و سکون الف
و فتح حاء معلم موحده و ضمه و ضم و سکون الف و سکون و کثی و فتح فاعنا
بفتح فاء و اسقاط الف و سکون غین مجر و فتح فون و سکون الف و فتح هزه
و سکون حاء معلم و کسر فون و با و تختانی قری بضم فون بفتح فاء و منیر و فتح
عطار

هذه وسكون باء موحده وضم لام وفتح معجم والمفتي مصدر بالفتح واللام وفتح
و فتح فون وسكون ياء تختاني ودرک بفتح واو عطف ودال وسكون راي
مهملتين وفتح كاف العلوم مصدر بالفتح واللام عين مهملة ولام وضم عين مهملة
واللام وسكون واو وکسر الميم الغامضات ان يرفع مصدر بالفتح واللام وفتح عين
معجم وسكون الف وکسرتاي فرتاني تکر ما بفتح تاو كاف وضم ياي مهملة شده
منصوب برقيز و ان تکتی بفتح واو عطف و هذه وسكون فون وفتح تاي فون
وسكون كاف وکسرتاي تختاني و ان کسرتاي مصدر است وعطف
برکله قوی المظهر مصدر بالفتح واللام وفتح ميم وسكون خاي معجم وضم طاي
مهملة وسكون واو وفتح تاي مهملة والشر بفتح واو عطف و بعد ان الف
و فتح شين معجم و راي مشدده کسرتاي بفتح كاف و فتح لام مشدده وضم طاي باو
بکسر ياء موحده و فتح هذه وسكون ميم وکسرتاي مهملة ملين بفتح ميم وکسرتاي
وسكون ياي تختاني وکسرتاي منونه خالق بفتح خاء معجم وکسرتاي فون وفتح
مصدر بالفتح واللام وفتح الف وسكون زاء مهملة وکسرتاي معجم وفتح الف بفتح واو
عطف و بعد ان الف واللام وفتح سين مهملة مشدده وفتح ميم وسكون الف
وکسرتاي و بنا برقيز فامد بفتح فون و فتح ادرك بفتح فا و هذه وکسرتاي وفتح
دال ودم وکسرتاي وسكون ياي تختاني و ادرك بضم هذه وسكون دال وکسرتاي
رأي مهملتين وفتح كاف بقاء العلوم الغامضات تکر ما بکسر و باقی از
پيشتر معلوم شد پس معنی بنا برقيز اول چنين باشد که راي عطارد وسكون
چند

چنين اگر داند نشد انتظار من در صبح و شام تا بر بيم ترا و غنيت يام اينکه
من حاضر شدم پس عطا کن مرا قريظي که بر بيم از زوهای درک علمي پويشده
و در غور زاي بر روی تکر و انکه کفایت کنی مرا شرف شده بر هلال و شادان
چنين ياد شای که از فريده آسمان و زمين است و بنا برقيز وکسرتاي من خالق
ده مرا قريظي که در يام از زوهارا بان قريظا و علمي مشکله و فتح فون وفتح
معنی با سلب کلیم فان سبي است که راي عطارد چندان وسكون که انتظار ديبار
کسیدم که تا بر بيم ترا و غنيت يام الحال حاضر شده ام قريظا من ده که طلب از تو
خود کلیم و غرامض علوم را عطا کن من و بجا راي مشرف بر هلال و شادان از فون
و راي چنين ياد شای که خالق آسمان و زمين است **فصل سيم در احکام قريظي و قريظي**
کواکب حسیه چون کواکب علوم از شعاع افق بر روی ايشان و راي
خال شرفي کوبند و فريشان کنار و روي خوانند و لا زال منعت بر اين صفت
باشند تا بعد ايشان از افق شست و بجه شين و اين حال شرفي بود و بعد
از ان اين صنعت از ايشان زایل گردد تا که بعد از مقابل افق از افق قريظ
جويند پس روي و روي و روي شوند تا که بعد ايشان از افق شست و بجه
و در اين حال ايشان از فريشان کوبند و فريشان کلاه شرفي و لا زال اين صفت منعت
باشند تا در حالي افق مغرب بقت الشعاع افق در آيد و اين صفت نيز
از ايشان زایل گردد و بعضي کوبند حد شرفي و قريظ و در علوم خود و بجه
و اين بقياس اقرب است ليکن چنانچه شرفي اول را پيشتر اعتبار کنه و استاده

ابو ريحان بيروني کوبند که بعد از خروج الشعاع چون بعد ايشان از افق
و سده رجه شود و تجا و زغای ايشان از ضعف التشریق خوانند که بنود
رسد و تجا و زغای بعد از ان تشریق از ايشان برخیزد اما سفلين در تحت
الشعاع خارج شوند و در طرف مشرق مشرق و کنار روي باشند و در طرف
مغرب مغربي و کنار شرفي و اين حالت هر کس از ايشان زایل نشود تا منتصف
بصفت تحت الشعاع نشوند و غایت تشریق و قريظ و راي و دو کوب بالا
خلاف رباط اعظم باشد و نهایت ان در زهره چهل و هفت درجه است و در
عطارد و بيس و هفت و در جهره و کوبند کواکب علوم بر و تشریق قوی باقی
و در قريظ ضعيف و لهذا کوبند تشریق بمنزله سن شبانست و قريظ نيز
شيفت اما سفلين بعکس اين باشند و در قريظ قوی اند و در تشریق ضعيف
و معک اول در سطر طاليس کوبند جمع کواکب در تشریق صاحب قوه اند و در
صاحب ضعف الاقوي و ان که قريظا مغرب خصوصيتی است که دیگر از ان نیست
و در خصوصيت هم از کلیم امور مفهوم است و معلوم که ميگرديد که ميگرديد
ظهور قريظا مغرب که اصل بوده است پس قريظا را مشرق بحال غایت باقی
و يا مغرب بحال موافقت و لهذا در اختيارات و قريظ او را در طالع انچه عدا
دانشد و ان کلیم يعقوب ابن اسحق کدی چنين مفهوم ميکند که قريظا
در تشریق است چنانکه علوم را لا انکه قريظ در سفلين حکيل القريظ است **احکام**
تشریق و قريظ **فصل در بروج** **فصل سيم** معنی بنا برقيز اول چنين باشد که راي عطارد وسكون
دليل

دليل است بر اول شيفت و سدا در دهر و صفا طالع ميايه و بعد غور و
که در احوال دقيقه و تحصيل مدن و تحصيل اموال در ایشا و غیره و قريظ
نحل مطلقا دلالت کند بر اواخر شيفت و تحصيل معاش و ضلالت اعمال و حيله
در کارها و پيچي و دروغ و خيانت و بدین و عمل فزون و با نادر **فصل در تشریق و قريظ**
در تشریق دلالت کند بر خور و اندوه و فکر ياد شاه بسبب اخبار از اجيف و
در قريظ دلالت کند بر قتال شد بد و جوع و با و استماع بازان و قتل
استوار و در خارج هوا **تشریق و قريظ** **فصل در بروج** **فصل در تشریق و قريظ**
برو قريظ در فوجی مشرق و کسرت بازان و غرق مردم در آبها و در قريظ
با دشمنان بود عيت ستم کند و حدوت شرب باشد و در فوجی غنایه و غارت
و در روي حادث گردد و در فوجی جدري شيوع يابد و اختلاف هوا و حدوت
انظار کثیر و هبوب رياح باشد و بسياري از اجيف و هرس کوبند اگر راي
برج مغرب باشد ترديد ميايه باشد و تشریق و شود در ميان مردم و ارجاف
شدیده و اگر در تشریق ثانی بود دلالت کند بر قسط امور و در تشریق ثالث ثواب
و غارت بود و فامرض جدري **تشریق و قريظ** **فصل در بروج** **فصل در تشریق و قريظ**
دلالت کند بر بجا دي ياد شاه و بزرگان و افت ايشان و در قريظ غلظت هوا
و قتل با مان باشد و هرس کوبند اگر در تشریق اول برج مغرب باشد امراض
لاشع با شاه گردد و در روي حال زمان باشد و اما في مقدمه سر و در تشریق
سلاح حال او ميان و کسرتا و شرفي و در تشریق سيم موت ياد شای با کسرتا
دليل

او باشد **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف دلالت کند بر کثرت امطار
و تعزیه ها و صدق و دلالت کثرت میانه و در تعزیه ضعف حال دهقانان
و کثرت و زمان باشد و بسیاری در چشم و زکام و نزلات و مرگ زنان باشد
و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج بود صنعت اهل ذریع و حجت باشد و در تشریف
ثانی در چشم و زکام و در تشریف ثالث مرگ زنان **تشریف و تعزیه فصل دوم**
در تشریف دلالت کند بر زیاد شدن آبها و بسیاری فیض و در تعزیه حد و
تیب ربع و بیادری در حرم پادشاه و سایر زنان عزیز نصیب نباشد و هر س
کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود بیماری باشد و در تشریف دوم برج پادشاه
بود و در تشریف سیم حیی ربع عارض کرد **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف
در تشریف دلالت کند بر کثرت باران و وحد و برق و طغیان آنها و در تعزیه
پادشاه وقت بیاد کرده و در مردم و در چشم و زکام و بیماری و کجاییان باشد
و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود مرض پادشاه بود و در تشریف دوم
قطر کند و وحد و زکام و در چشم و در تشریف سیم هفت باران و **تشریف و تعزیه**
تشریف و تعزیه فصل دوم در تشریف دلالت کند بر فتنه و حیرت
شر در مردم از بیماری و غیر آن و امری بعد از کثرت و در تعزیه سحر و
خیلی ها و وقت باران باشد و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود
بیوست هوا و قلت امطار بود و در تشریف دوم سربازی یا باران و در تشریف سیم
مثل دوم بود **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف دلالت کند
بر ساق

بر ساق و نذرت میانه ملوک و غم و هم ایشان بسبب آن و در تعزیه بیماری پادشاه
و حرم او باشد و ایذاء لشکریان و میل ایشان بر راحت و کاهلی در حرکت و کجی
اطاعت و فرمان برداری و هر س کوبد اگر در تشریف اول مغرب شود جسد و قلت
ثبات اخبار بود و در تشریف ثانی علنی عارض پادشاه کرد و در تشریف ثالث مثل
دوم باشد **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف دلالت کند بر بیماری
عام و انضیاج حال بزرگان و مردم سالخورده و حسن مزاج هوا و در تعزیه بلا
و احزان بود و هر س کوبد اگر در تشریف اول و در تشریف دوم
بطور امور و ضعف آن باشد و در تشریف سیم غلام طعام بود **تشریف و تعزیه**
تشریف و تعزیه فصل دوم در تشریف دلالت کند بر موت زنان و در تعزیه فساد مزاجی
و ظهور اعدا و صعوبت سفر دنیا باشد و اضطراب و ناسازگاری و در میان
مردم و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود قوت اعدا بود و در تشریف
دوم و سیم صعوبت عجز کثرت امواج بود **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف
در تشریف دلالت کند بر عروض هم و احزان در ملوک و در تعزیه سختیها بود
در میان مردم و خسارت عیال و مرگ مردم سالخورده و کثرت طوبت و هر س
کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود ظهور بلا بود و در تشریف دوم مرگ شیخ
و در تشریف سیم حد و صفت و کثرت آبها بود **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف
در تشریف دلالت کند بر قلت امطار و کثرت خط و قسط مزاج هوا و در تعزیه
غم و کثرت سلاطین بود بسبب حرکت اعدا و بیماری از نزلات و ذلت الحجب

و سعال عارض شود و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود نزله و زکام
بهرید و در تشریف دوم غذا و کمالی قائم کرد و در تشریف سیم پادشاهی و علم
الشان و افکار و اندیشه دست دهد **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف
یعقوب بن اسحق کندی کوبد که تشریف مشرقی مطلقا دلالت کند بر اول کثرت
و لباس نیک و ستودن مردمان و عروت و پاک دینی و قضا و وزارت و فتوی
و مال بسیار و نام نیک و کثرت اول و تعزیه مطلقا دلالت کند بر افسار کثرت
و دین داری و زاهدی و سیاسی بجهت مراثت دین و مال جمع کردن و قسط
و در کارها کردن و خصوصت کردن بجهت احقاق حق و فوشتن قصص و اخبار
و بجهت علم و **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف دلالت کند بر کثرت
طوبیات سیم در فصل خزان و یکی حال دعت از مردم پادشاه خاصه خانها
بر ملک قدیم و صحت بدن پادشاه و انظال او بسبب منافع و قهر اعدا و در تعزیه
کثرت باران و تم بود و ملوک و سلاطین اهل بیت و عیال خود را انعام و اکرام
نمایند و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود امراض کثیره از طوبیات
عارض گردد و در تشریف دوم مرگ یکی از اهل حرم پادشاه بود و در تشریف سیم
مرگ مردی شریف صاحب عزت اتفاق افتد **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف
در تشریف دلالت کند بر کثرت امطار و در تعزیه مرگ زنان ملوک و عظمای
باشد و افراط طوبت در هوا و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب شود
امراض کثیره از طوبیات عارض شود و در تشریف دوم مرگ یکی از زنان پادشاه
یا زنی

یا زنی شریف معرفه بود و در تشریف سیم موت مردی کثیر الت بود **تشریف و تعزیه**
تشریف و تعزیه فصل دوم در تشریف دلالت کند بر کثرت انعام امطار و در
تعزیه حزن ملوک و قضا و حال اخبار بود و هر س کوبد اگر در تشریف اول برج مغرب
بود ضعف و ضایع شدن اشیا باشد و در تشریف ثانی بار و غبار و کدورت هوا
بود و در تشریف ثالث جود پادشاه بود و کثرت از امر بیت **تشریف و تعزیه**
تشریف و تعزیه فصل دوم در تشریف دلالت کند بر کثرت امطار و شدت بود و
احمد عبدالجلیل سجری کوبد در تشریف ثانی شدت کرم و اور و فتنان شدت
سرم باشد و در تعزیه پادشاه و اسفا و قضا و مال صرف لشکر و سپاه کند و
بسیاری اناجیف بود و اضطراب و تشویش و مردم و هر س کوبد اگر در تشریف
اول این برج مغرب شود تحویل و انتقال پادشاه بود و در تشریف دوم تبدل
اموال کند و در تشریف سیم تشویش عامه و کثرت اضطراب و اجاف بود
تشریف و تعزیه فصل دوم در تشریف دلالت کند بر کثرت امطار و نافع
و حسن مزاج هوا در زمستان و در تعزیه ملوک و زاهد و احزان دست دهد
و شاید که مرضی عارض ایشان شود و موت ایشان بود و هر س کوبد اگر در تشریف
اول برج مغرب باشد غم و اندوه پادشاه بود و در تشریف دوم و سیم مرگ
مردی شریف دست دهد **تشریف و تعزیه فصل دوم** در تشریف دلالت
کند بر نزله و زکام و در چشم و وقت باران و در تعزیه کثرت هم و احزان بود
و بی چاره مردم و عرض سلاطین و حکام و نقصان مردم و در تشریف دوم و سیم مرگ کوبد

حالات و در تعزيب ضريح خلايق بود و پادشاه بعضي از اشراف را تعزيب و ستم كرد
و كثرت اسقاط اجل پادشاه و هر چه كويد اكر در نك اول برج مغرب شود چنانكه
اهل طرب و ارباب ملاهي باشد و در نك دوم اسقاط اجل و بازان و تم و كثرت
ايرها و قتل صفاي هوا بود و در نك سيم غضب ملوك بر رؤسا و كتابت افتاد
تشرقي و تعزيب و دوبرج جد در تشرقي دلاالت كند بر فساد گروه و اسقاط
مواشي و در تعزيب موت رؤسا و كثرت از اجيف و هجره و اخراج بود سيما در
لشكر بايان و قتل بازان و هر چه كويد اكر در نك اول برج مغرب شود و موت
بزرگ بود و اكر در نك دوم و خون لاشي لشكر بايان پادشاه بود و در تعزيب
در ميان ايشان بسيار افتد و در نك سيم كثرت بازان و رطوبت باشد **تشرقي**
و تعزيب و دوبرج جد در تشرقي دلاالت كند بر قتال و در ميان بين واقف
جهاز و غرق سفارين و مرگ زنان ملوك و ضرر حوامل و شدت كرم باشد و در
و موت شرا بود و هر چه كويد اكر در نك اول برج مغرب شود مضرت و ضرر
لاشي مردم كرد و سختي زنان حامله باشد و در نك دوم شدت لاشي اهل طرب
شود و در نك سيم موت زنان پادشاه باشد **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد**
در تشرقي دلاالت كند بر جهات مختلفه اكنح و مع و در تعزيب فساد حال
لشكر بايان بود و هجره ايشان و اسقاط اجل و كثرت بود و جلد و غم ميدي بود
تنبه كوشيداجلي و يحيى الدين مغربي و تيم ايشان كويد كه اكر در وقت قبول
اخبار برهان برج مشرق باشد ان تابستان بسيار گرم كند و **تنبه** اكر برج

و مشرق

و مشرق معا مشرق باشد دلاالت كند بر قدي سلاطين و فساد اهل
سلوك و ارباب عبادت و علماء و فتنه و اكر اتفاق افتد كه رطل و تباع ايشان
بود اقراب حكم مدت مديد باقي ماند **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد** بقتيب
بن اسحق كند كويد زهر و در تشرقي و تعزيب دلاالت كند بر حسن و جمال و
عشق و فرح و طرب و لذت و نكاح و هجره با وجهي در اطفال و عيال ملاهي و نوح
ديبا و افتد نفيس **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد** در تشرقي دلاالت
كند بر حركت لشكرها و در تعزيب رعد و برق و سر ابله و اكر در رباط اعظم
لشكرها حركت ايسد **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد** در تشرقي دلاالت كند
بر غري هوا و در تعزيب سرماي اندك بود و رعد و برق و اكر در رباط اعظم
فرح و سر و حكام و ولاهت باشد و سعت و كثرت منافع ايشان بود و خراج
عد و و غنا و طرقي و بسياري بازان و تم و قه و مرگ كند **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد**
دوبرج جد در تشرقي دلاالت كند بر نكبت پيران و درغ ايشان و در تعزيب
كوي و سختي هوا بود و اكر در رباط اعظم باشد نكبت و هجره و ايراض كاليه
و هر چه كويد لاشي يكي از عيال پادشاه كند كه معروف و معتبر باشد و بغيره
مراتب خود بيفتد و بقتي و عيب مشهورند **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد**
در تشرقي دلاالت كند بر نكبت ملوك و اشراف و حركت عساكر و در تعزيب دغ
اهل حرم پادشاه و احمد عبد الجليل كويد پادشاهي را باين سبب غم و كدورت
رسد و اكر در رباط اعظم بود نكبت عاقل ملوك و عظامه و مردم و بزرگ

بها لاش و سد و حركت لشكرها بود **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد** در تشرقي
دلاالت كند بر نكبت پادشاهي و رنج و افت و مرگ زنان او و در تعزيب دليكه
ملوك بود و حد و ستم و اكر در رباط اعظم بود ملوك و زنان ايشان نكبت
رسد و رنج و سد و هر چه كويد غم و اندوه پادشاه بود بسبب اهل حرم
و فتنه خايق و خوف و مرض و خطر پادشاه بود **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد**
دوبرج جد در تشرقي دلاالت كند بر بيماري مردم و موت بعضي از اكابر و
اشراف و در تعزيب بيماري زنان بود خاصه در فصل خزان و اكر در رباط اعظم
باشد بيماري مردم از سوست و دم باشد و موت اشراف **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد**
دوبرج جد در تشرقي دلاالت كند بر بيماري اكابر و احمد عبد الجليل كويد
بعضي از اهل حرم پادشاه مرگ رسد و از اجيف در ميان مردم شايع كند
و در تعزيب نكبت زنان اكابر بود و علت مردم و اكر در رباط اعظم بود پادشاه
و سلاطين زامن فرارسد و هر چه كويد اضطراب مردم بود و كثرت از اجيف
تشرقي و تعزيب و دوبرج جد در تشرقي دلاالت كند بر نكبت و رنج ملوك
و اهل اوقار و اشراف و در تعزيب از اجيف بود در ميان عوام و جهل
و جفت و تقيير و تشنج بسيار باشد و اكر در رباط اعظم بود بكتاب لاشي نشا
اكابر و اشراف شود و خويش بود و هر چه كويد موت مردم اتفاق افتد
كرد بر ملوك و جوش باشد **تشرقي و تعزيب و دوبرج جد** در تشرقي دلاالت
كند بر بيماري پادشاه و در تعزيب حقد و كينه مهتران بود و اكر در رباط اعظم

باشد

و مشرق

آید و حرکت عساکر باشد بطرف مشرق و وقت آنرا که **تشریف و تعزیم** عساکر
در **روح اشی** و **عشر** یعقوب بن اسحق کدی که یک که تشریف و تعزیم عساکر
کند بر محل و منطبق و بعد خود و استنباط حکم و شعر و بلاغت و کتابت و فائق
و علم طب و نجوم و منطق و فحاشی **تشریف و تعزیم عساکر** در **روح** و **روح** در **تشریف**
دلائل کند بر حد و ثبوت حصیر و ابله و حق و نیت و حرکت عساکر و در تعزیم بسیار
با دان بود و اگر در روابط اعظم باشد که ثبوت مثال و غلبه اعدا باشد در اگر شواضع
و حرکت اشراف **تشریف و تعزیم عساکر** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر حرکت
کاوان و در تعزیم که ثبوت با دان بود و اگر در روابط اعظم باشد تلف کاوان بود
تشریف و تعزیم عساکر در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر حرکت و زرا و ویرا
و حد و ثبوت و با و در تعزیم و فاقه و خیر بود و اگر در روابط اعظم بود مرگ و زنا
و کتاب بود و وقوع اراضی حصیر و اضطراب مردم و کثرت اناجیف **تشریف و تعزیم**
عساکر در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر حرکت اناجیف و در تعزیم
مرگ یکی از سلاطین و فرماندهان بود و مردم و لایکی و اندوه و رسید بسبب عساکر
و اگر در روابط اعظم بود کثرت اناجیف و اضطراب مردم باشد و از موضعی بعید
خبر می بر باد شاه رسد **تشریف و تعزیم عساکر** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل
کند بر کماهی عظیم و تباهی و بخت و کشت و کبی غلات و مرگ یکی از اکابر و در **تشریف**
شود و یکی کا فرماندهان بود و اگر در روابط اعظم بود مرگ عساکر یکی از سلاطین
که در لایکی از اطراف ملوک **تشریف و تعزیم عساکر** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل
کند

کند بر بیابادی و درج مردم و مرگ بر یکی و در تعزیم بسیاری از اناجیف و شتاب
بیهوده باشد و اگر در روابط اعظم بود علت و سرچ مردم و سقوط ملوک بعضی
از اشراف بود **تشریف و تعزیم عساکر** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر شتاب
کاوانی عامر ستم و در جاب جنب و اضطراب و شتاب و در تعزیم بسیاری از مردم
همه و اگر در روابط اعظم بود فساد و اضطراب و شتاب و در تعزیم بسیاری از مردم
باعت نفع بعضی مردم شود **تشریف و تعزیم عساکر** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل
کند بر خیمه اناجیف و خوف و قتل و در تعزیم زحل و دکار بسیاران کند و شتاب
کاوانی و اگر در روابط اعظم بود کثرت اناجیف و خوف کاوان بود **تشریف و تعزیم**
عساکر در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر حرکت ملوک و اکابر و در تعزیم و
اکابر باشد و اگر در روابط اعظم بود ایشا از ایم هلاکت و خطر باشد **تشریف و تعزیم**
عساکر در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر وقوع و با و مرگ و یکی
و در تعزیم یکی حال اهل سفایر بود و اگر در روابط اعظم بود حق لایکی بعضی
از اشراف بود بسیاران و مردم سنا خورده و موت و زنی شریقه اتفاق افتاد
تشریف و تعزیم عساکر در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر کبی اناجیف
بادشاه و در تعزیم مردم و از تب و عت و رسد و اگر در روابط اعظم بود کثرت
مرد و دخی و عین و خطر سفایر بود و سقوط مردمی بر یک از مراتب خود
تشریف و تعزیم عساکر در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر غرق کشتیا و مرگ
از اکابر و در تعزیم بسیاری از اکابر و قوا و بادشاه بود و اگر در روابط اعظم بود

مردی بر یک و شرف بود و کشتیا بسیار غرق کرد **تشریف و تعزیم** سلاطین
معا و مشرفی بر تربع ایشان دلائل کند بر رسیدن فرج و سرحد و نه از اکابر
و فساد حکم ایشان و قهر کردن بر اعدا و اگر بر تربع بود کتاب و اهل علم تابع
خود متمم کند **تشریف و تعزیم** سلاطین دلائل کند بر حصول اموال عظیم
از برای و زنا و کتاب و اگر خط بر تربع ایشان بود دلائل کند بر قیدی پادشاه
بر رعیت و در طلب خراج و جمع کردن اموال **تشریف و تعزیم** از اکابر و هر که در **تشریف**
و تعزیم بیشتر بود حکم آن مرد بر پایا و باشد و محض احکام شاه بود بلکه باشد
که در حال هر که **تشریف و تعزیم** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر وقوع
و این مشعل است بر سفل **تشریف و تعزیم** در **روح** و **روح** در **تشریف** دلائل کند بر وقوع
کواکب مستطبات از طالع و کیفیت آن در شرح بیت باب بحق بر چندی مفصل
آورده ایم باب بحق را خواست **تشریف و تعزیم** دلائل کند بر قوت
پادشاه و سلاطین و زیادتی و قوت ایشان و افزایش مالان و استقامت حال و
امنی خلایق و در قوت و انطباق و جود و انطباق چهارم و از یاد جاء اعیان و
اشراف و عدل نسبت بر رعیت و اخلاق عیسان **تشریف و تعزیم** سلاطین المحققین
علامه طوسی قاسم سته فرموده که اخلاص کواکب در شرف قوت و عزه شمس است
چون بر چرخ است که اختصاص **تشریف و تعزیم** از افاضه بر جیت تاری که ناصی مشعل منسوب
موافق طبع و شکل آفتاب است و مع هذا درین برج هم در میل و در فلك ماعتا
تشریف و تعزیم چون آفتاب بهیچ شرف در آید علی الخصوص بدین وجه شرف یا قریب یا آن
نابالاست

زاید الشرف بود و معهود بنظر خود و ساقط از نظر عین اهل اعدا و ملوک است
و قوت جهاد و چهار برج ملائقی کند و شامل آن سالار و دیگران که از صف
و حقوق بود و سعادت عظیم دهد سنا از قبل ملوک **تشریف و تعزیم** دلائل
کند بر یکی حال عام و شفقت یافتن آن ملوک و حکام و قوت حال و سکون و شاکر
و نیک بر آمدن کارها و سلاطین مسافران و ضعیفانی زنان و طفلان و درج اب
کاوان و شرف و نشان **تشریف و تعزیم** محقق اعظم نصر المله و الدی که در شرف قرار گیرد
و دیگر اقل بر و تر است زیرا که چون قریب شود قبول کند بسبب سرعت که لازم بود
و قوت و درجه شرف اول برج بر و دی از آن درجه تجا و زجی نماید و در آن حال
قوت در او شرح در فصلان میکند **تشریف و تعزیم** در کتاب الواح اکر فاح مذکور است
که چون قریب به شرف رسد بدون تحت الشعاع و نظر بخوس و قی سرد و سرد را
بر و قی اهور و در این وقت کند هر نامه و شاهر که بر پای خود بندد و بر زمین قائم
باشد و اگر بر جویس و صجیر بنده و خلاصی یابد و اگر در استان و زندان دخی
کند همین و اگر باسم این مرقوم سازند و در مسکن و مضیق او در زمین کند
مراجعت نماید و اگر بر سفال آب نارسیده فریبند و در نوبی حاکم کنند
یابی بر و نهاده رود و بشکری بر و قی فارخ کرد و در بیت و درین باب از نظرها
شاه و کایت بنه علیه افضل الصلوة من الله بر این جمع نقل کنند

و بعضی این آیات را با نام ناطق حضرت بن محمد الصادق علیه السلام نسبت کنند **تشریف و تعزیم**

و موت در علمای مصر و کاتب بسیار باشد و عسل نیکو محصول رسد و بزیر
بقول رسد و گشتها بسیار غرق شوند و پادشاه مغرب بزیر کذا کرد و طرف
شرقی او بود و بقتل رساند و در زمستان برف و جلد بسیار بود و مردم بپس
کثرت سرما متاذه و ناپدید گردید و در عود شدید الاصول حادث کرد و اوراق
خار و فغان و سرسایم در میان مردم شیوع یابد و موت قحطه اتفاق افتد
و اهل مصر و شام مردی جلیل القدر را بقتل رسانند و عفار و حیات و زینا
بسیار باشند و اتمام را اسقاط حمل بغير وقت واقع شود و در آن بسیار شایع
و دیار غریب و زمین کیره و فساد بعضی محصولات و شخصی معروف
که اول اسم او **یاس** باشد بمرید یا غرق شود یا بیماری عسری برهان
عارض او شود و اگر در وقت طلوع شعری **قر و در میان** بود دلالت کذب بر کثرت
ماهیان سیما و زاب نیل و ادزانی کثرت و غرات باشد و کذب و خیانت
از میان مردم بر خیزد و بصدای و امانت مایل شوند و پادشاهان نسبت بر شایع
شفقت و مرجع بسیار باشد و بدینها تخفیف یابد و در اوج عدل و ادان باشد
و چندگاه اجناس مطهره اما آخر تلاقی نماید و کثرت و میره اندکی نقصان کند
و فاسد گردد و مردم خورسند باشند و در دوم حطب سخت شود و شتر نشو و
بیت المقدس حادث گردد و در شام اضطراب و بر خیزد و یکی از قبل حکام و در
حادث گردد و امرانی نوحها بود اما محصولات صیفی اندکی نقصان کند و در
مصر نمود تیره از قتر و فساد و قتل و تب روی نماید و خواجه بیر بن الید و

مشرق

مشرق مدد با اهل مصر رسد و وضع ایشان غالیند و در فصل خوان درخ مردم
از طغیان و هیجان خون و دریش و دمل و در مغرب کرای شود و موت و طغیان
در حالی مصر بمرسد و کودکان بهار کرد و در صبح بسیار در شهرهای میان کرای
نماید و در اواخر سال و اجاع مفاصل دست دهد و بسیاری در چشم و مرگ
جراثیم بزرگ شیوع یابد و مردم سفلر قوت گیرند و اشراف ضعیف گردند و شخصی
بزرگ که اول اسم او **یا ط** باشد بصیقلی کفران شود و شهرت بر غیرت نماید
و همچنین شخصی شهید که اول اسم او **ق** باشد بیمار گردد و از مزیت خود بپزد
و اگر در وقت طلوع شعری **قر و در مغرب** بود دلالت کذب بر کثرت سحاب و باران
و برف و شهاب و دیار و رابع و اعصار و باران شمال بسیار چند و کوفته شود
شود و در میان هند و شرطه هر کرد و حکام مصر از مردم مملکت خود شک
و بلا رسد و مردی عظیم الشان فرود رود و در اقل سال از زانی بسیار بود
اثر از اواخر سال کرای شود و در وضع حمل زنان از اربع مرگ بود و جگر و کثرت
و جود شریک نماید و اهل عراق عرب را با لغز و ده طرف شام سفر است دهد
بسیب قرات کرد و در میان ایشان ساعه کرد و در ولایت او سیر حریق حادث
شود و در میان ضعیف بود و مرض نیز بسیار حادث شود و خلق کثرت و در
دینا غرق شوند و قتل در اشراف بسیار بود و موت در میان زنان شایع گردد
و عسل کثرت باشد و مردمی شریف بقتل رسد و طغیان شود اما کثرت باشد
و پادشاه مشرق از مکان خود انتقال نماید و مردمی بزرگ در زمین عراق بقتل

و ضایع شدن ایشان و حرب و قتل در میان مردم بمرسد و سلطان مصر و اهل
صعیب غضب کند و اموال ایشان غصب کند و در اواخر سال احتیاس بازان باشد
و مردم مغلس و پریشان گردند و بیسکت رسد و بعضی مردم را غارت کنند و در
سواحل طاعون و وبا واقع شود و بدین سبب اطفال تلف شوند و امراض و اجاع در
زانی و سر چشم بمرسد و موت و زاب واقع شود و بزیر کذا اول اسم او **یا یا و یا**
باشد صاحب بخت و مرض گردد و حبس و غرامت کشد و اگر در وقت طلوع شعری
قر و در **او** باشد دلالت کذب کرد و ولایت مصر از زانی بود و در اقل دروغ شایع
و نقصان رسانند و بعد از آن با عظیم پیدا شود و مغلز نابرد و ضربه ایشان بگذرد
و دروغ صیفی را آفت باشد و غرات بسیار بود و انکور نیز و افر بود و موت و زاب
بود خصوصاً برفه و اجاع طحال و ضعف معده در میان مردم عارض گردد و در
بسیار باشند و اعمال شرطیان کنند و شویش ملوک بود و پادشاهی از هنر اندکها
را بقتل رساند و در ملک عرب قتر و فساد روی نماید و بارهای سخت و بارانها
قوی که غریب باشد حادث گردد و باقیه و غارات را حاضر رسد و اعادی در همه
فرا کنند و زنان و کثیران تلف شوند و جگر و کثرت از آن کرد و میرا در دل کور
که از جانب مشرق و مغرب باشند قتل واقع شود و بطایم از کج خلقی زبون شوند
و بعضی تلف گردند و شخصی که اول اسم او **و یا ح** باشد بیمار شود یا منتقل شود از
بلد خود و اگر در وقت طلوع شعری **قر و در** بود دلالت کذب بر غی و هلاک
جمع کثیر و در بحر اسکندریه از غات بسیار بود و در زاب نیل غشاح ضرر رساند

و جمعی از مردم فارس از دیار خود جدا نمایند و بزیر کذا اول اسم او **ح** باشد بپس
شود و مشرق بر موت گردد و اگر در وقت شعری **قر و در قوس** باشد بیماری و طغیان
بسیار بود و صفاها از هوا بر آید و حیوانی مردم بود و در هر موضع و زاب با بیماری
بسیار بود و صیوه و تیره بسیار بود و صفاها از هر زاب آید و ضعف رسد و
از تپها بیماری عارض گردد و از پیش بزرگات نقصان بسیار رسد و جگر
را خاشاد رسد و در میان عرب مرض و جوع شایع گردد و در اواخر سال تب و
مرضهای خوبی دست دهد و غلامات اشی در هوا حادث شود و کرم و جوی
محصولات اختا و فتن و فجیع بسیار بود و بازان در وسط سال حادث گردد
و در ولایت مغرب و زمین توپرا در زانی بود و در عرب جود و ستم بسیار بود
و از زانی در سواحل دریا باد بمرسد و پادشاهان خوبی عارض شود و سپه
سلطانان را آفت و موت رسد و شخصی بزرگ که اول اسم او **یا ح** باشد
بمرض مبتلا شود و اگر در وقت طلوع شعری **قر و در جدی** بود دلالت کذب بر فساد
اشجار از کثرت امطار و سرخی زمستان و حدوث امراض در میان و کثرت
نماهی و سایر حیوانات ای در نیل و بسیار عسل و نیکو محصولات شود و
ظهور یکی از ذوات الاذ ناب در وقت غروب شمس و هلاک جمعی کثیر بچرخ باشد
خیالی و اوقات زان و اخیر و وقوع طاعون در ارمیان عصر و حادث و تزلزل و بلا
در ولایت بخارا و تب و جوع و بیماری در زنان و نیکو محصول کثرت و جود
تصرف کردن پادشاه بعضی دیگر از خالک و احوال و شراره زان و کار و از آید و

و ضایع

هوا و باران و صاحب مکی گرد آید و وقت طلوع آفتاب یا غروب از هلهای سرخ
ظاهر گردد و دلالت کند بر خنثی و خورجینی و اگر دانهایی حرکت باشد خنثی باشد
قتال و خنثی بفتح آفتاب و اگر اکثر اوقات دلیل باران است و اگر در آن روز بزرگ باشد
و برنج بیشتر گدازد و ششاههای و زان کشیده باشد بادهای سخت بر جبهه بکشد
اگر بیزی یا سبایی بیشتر گرد آید دلالت کند بر سرهای سخت و در جامه شاهی نمائند
است اگر چه در ششانی آفتاب قبل از طلوع کاهی و کاهی ضعیف نماید و باران بسیار
هوا و زان و در هلهای سرخ کند **تنبیه** اگر بارها ظاهر گردد مانند چشم زده باد
بسیار باد **تنبیه** خاسب مکی گرد آید که آفتاب در بروج حمل باشد و مظهر و تیره نماید
دلالت کند بر هلهای اشرفی شام و اگر آن طفت بباران تمام روز هلهای مردی
بر نیک عظیم نشان باشد و اگر چند روز متعاقب در بی صفت باشد افق آن نیز مکرر
شود و اهل فارس را بخرج و فوج کاهی کرد و اگر رتور باشد و سرخ نماید هلهای
او میان و نقصان غرات باشد و اگر بروج جوزا سرخ نماید حوب و شداید عظیم
باشد و قلت امار و اگر بروج سرطان سرخ نماید مضرت با اهل بلاد موصول و حرا
و قیصرین و آمد و خرابی انفراد و طام انفاها را نکند و پیش آید و اگر اجزاء
نیرین در بروج اسد دست دهد و در خرابی آفتاب در بارها باشد و زان ماه گرد
پیدا بود و بادهای بی تحمل و بارانهای حمل نهاده و شکو نمایند و اگر آفتاب در
بود و دایره بهم رساند باران مضری نفع آید و اگر در میزان باشد و سرخ شود
حال اهل مدینه معتبر شود و قنبره کرد و مضطرب شوند و اگر تانین شود
ضد

ضد او کم شود چنانکه مثلاً بر قمر گردد و علامت حوب باشد و قاتل سخت و اهل
مغرب راستند و گرسند و اگر در غرب مظهر گردد اهل یونان و قبط داشتند
سختی و دزد و اگر در قوس بود در اوقات ذلالت شود و گرد باشد خیر و صفا
و سکون مردم باشد و اگر شب باشد هلهای خلایق و اگر در جدی باشد و بروج
کرد و مثل خون جد و ث موت در زمین و نماند باشد و خرابی ان و ضلالت و بی
و اگر مظهر باشد اضطراب صاحب مصر بود و جد و ث موت و اگر در میزان و سقید
باشد سرهای سخت شود و اگر در میزان دایره سیاه باشد باران بسیار بود
و از زانی لحوم و دسوم و اگر در بروج دلی باشد و سرخ و یا مظهر گردد در لشکر زان
با سلطان غدر کند و اگر در برها داشته باشد در آن ماه باران بسیار باشد
و اگر در بروج حوت بود بیزی و سبایی گرد آید امراض و موی حادث شود و اگر
دایره سازد امطار و دایح بارده واقع شود **مقتصد دوم در احکام هاله کدانا**
کود چنانچه اجزای سرشته صغیر صقیل میان ماه و ماه مجتمع شوند و آن اجزای
باشد دقیق و لطیف و ترو و در لطافت و وقت چنان بود که مانع گردد از دیدن
چشم ماه و نفوذ کردن در ششانی و چون ابر صقیل بود ماه را در بیکروز آن
اجزای او بوقان دید و آن جزو آن باشد که بوضعی و فنی بود که اگر اجزای
ان این ماه باشد و زان اینه بناید و هرگاه اجزای بسیار جمع آمده باشد
و هر بیک فنی و نسبت و وضع باشند شک نیست که در هر اجزاء شکل ماه پدید
دید و چون اینها بهم پیوسته باشند و شعاع بر زان و بر ملساوی اکتفا

متعکس شود و ایجاد این اجزاء انما یکسان باشد و از هر جانب شعاع نظر
انعکاش گردد و ماه دسد و بواسطه بعد صفرا جزاء شکل ماه مری شود و صغیر
او مد رنگ شود پس اجزای متضد درین حال فیکل دایره نمایند و آن هاله باشد
و اهل یبسی هر وقت از راه دلیل باران دانند اما اهل احکام نجوم گویند در وقت
هاله نظر کنند اگر غلیظ و کثیف بود و ثابت باشد و باطل شود و ماه از نظر نیاید
کرد و از عقب آو بر و دی بارانی عظیم و قوی بیارد و اگر بیکتاب ان باطل
گردد و بروج اسمان نمودار گردد از عقب ان بادی عظیم وزیدن کرد و اگر
قناری مضمحل و باطل کرد و دلیل چند روزه صحر بود و الله اعلم **تنبیه** پیش
از وصول قمر اگر از بعد ملاحظه نمایند اگر ماه صافی و درخشان باشد
دلیل صحت است و اگر سرخ بود یا چنان ظاهر پیش که حرکت میکند و آن
بسیب قنوج هوا بوده دلیل باد است و اگر سیاه نماید یا سبز بود دلیل باران
بود و حقیق بر جبهه گرد و در ساله خلاصت که اگر در شب سیم یا چهارم قمر
منبط و عریض نماید و هلهای غبار ناک باشد علامت باران بود **تنبیه** کاه
باشد که بر نامن ستاره های بزرگ هاله بدید اند اکثر اوقات دلیل باران بسیار
تنبیه خاسب مکی گرد آید اگر بروج در نظر نیاده از معهود سرخ نماید دلالت
کند بر حوب و اگر غلظ و تیره نماید دلالت بر کثرت برد و اگر زرد رنگ دلالت
کند بر قحط و اگر سرخ نماید علامت موت و مرگ غلام باشد و اگر مستوی از معهود
اکثر و اند و با ضلالت نماید دلیل باران است بر زانی و از زانی **تنبیه** احمد بن الجلیل
سنه

سبزی گرد آید که چون معلف سلطان باریک نماید دلیل بر باران و اگر چنانچه در ششانی
باشد دلیل بر باران بود و در تابستان و اعتدال هوا در رستنان و صاحب کفایت
التأمین گرد آید اگر ششکان ثابت از آن که هستند بزرگ نمایند دلیل باران است
مقتصد سوم در احکام قوس و قزح که از آن رستم گویند و سبب ظهور او آن
بود که هرگاه هوا یا آمدن باران و طب کرد و ابری رفیق با نری کثیر متعقد گردد
و صفا قی سبب باران را و او بدید آید اگر اتفاق افتد که در اوقات آفتاب
با قنر نزدیک بود و در پیش آفتاب اصلا خرابی و بخاری نباشد و صافی بود و
در طرف مقابل آفتاب باین صفت که کتیم بخاری ظاهر گردد و عکس آفتاب
بر آن افتد و چنانکه در این صورت باشد که در مقابل او مری شود همچنین عکس
آفتاب درین بخار لطیف دقیق ظاهر گردد و لیکن بواسطه کثرت بعد و صغیر
بخاری نرود و سرخ و زنگاری و کاه باشد که در و زان پیش نباشد و ظاهر است
که این قوس از عکس آفتاب متعقل شده است اما بسبب اختلاف الزمان بخار
هوای معلوم نیست و بروج رئیس با هر علشان در ششانی آورده که است
احتمال اما بعضی از متاخرین در آن باب سخنها گفته اند و حکم فاضل ابو القدر
اسفراینی کرد و اگر علم حقیقه ظاهر بوده سیمادرفی طبعی و بعضی تصانیف
خود این معنی را صبرین کرده و مولانا کمال الدین حسین فارسی در آخر تفتیح الشفا
تخطیر قمر کرده درین باب سخنان و قیق دارد و لیکن بیان انشاء و ابداع از قیقت

و در شب استاده ماه و در حال آن نیز قوس و قزح ظاهر می شود و اما اگر رنگ و قوس
باشد و بالجلد اهل احکام گویند که اگر در شکل قوس و قزح غلبه سیوری باشد انشال
فرمانی بود و اگر غلبه زاری بود انشال خوش ترش بسیار بود و اگر غلبه زردی را
بود انشال گرفت بیماری بود و گفته اند اگر انشال از زبان بدیداید باز نیکو کند
و اگر بعد از زبان ظاهر شود دلیل جوی باشد و از باب تبارخ و سیرا و چه اندک تبارخ
و دیکتی چون نشان قوس و قزح دیدند اهل کتب و ادرا که حد الامان من الفرق یعنی
دیگر از احباب احکام گویند که اگر در جانب مغرب در مقامی هوا ظاهر کرد و اول
سرما باشد و در رک و درت هوا دلیل جوی و صفای هوا و در جانب مشرق در هر حال
سرما باشد **تعلیم** صاحب لا بد من کوی اگر شب سرخی و هوا بدیداید
و هوا اشتبه بود دلیل بسیاری آب باشد و اگر در دوام بود دلیل خشکی
و بعضی کتب طبعی نظر رسیده که در سالی که باران بسیار دارد و با و نزل که غلبه
افند و در کتب طب و بعضی از کتب احکام جوی می مذکور است که هر سالی که در زمستان
بارندگی بسیار شود و در بهار هوا گرمی کند و بیماری بسیار عارض شود و بعضی از
و هاتین گویند که چون در اوقات زمستان دعد و برق باشد در آن سال باران سی
کند سیاه و در حال بهار گویند که هر روز که زم باشد البته بعد از آن اقبال
شود و محض انشال و اهل احکام و درین باب بطریق زن شرط نمایند **تعلیم**
بعضی و بعد از این کتابی در احکام آثار علوی کتابی ملخص ابو الفضل حسین
بن ابراهیم بن علی است که اگر بنای احکام ان بر ماههای دوی نهاده و طالب
باز

این فن را اهل الدان کتابت **فصل چهارم در بیان ماه و قوس و قزح**
شماره و ان مشتمل است بر پنج مقصد **مقدمه اول** در دلایلی که اهل فن
از اوضاع سیارات در ظهور این علامات گفته اند انکار این صناعت قاطع در
علم اهل فن را بود و چه اندک علی الخصوص فاضل خرفی در کتاب التلخیص که
آیتی که در هوا بدیداید از عارض این طالعها نیکو کند یا بد کند و هم بعضی طالع
سال و فصل و اجتماع و استقبال مقام برانها و از کواکب برج و عطارد و قمر
چون هرگاه عارض مخصوص باشد و برج هوایی بود یا آیتی و برج دروی باشد یا آتی
بعطارد و عطارد و قمر طالع برج بیدار یا نظر خاصه عداوت و همدردی بعضی
علامه باشد در فلک اوج یا بدیدید بر خاصه در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه
علامات آیتی بسیار بدیداید و اگر در وجه این شرایط و صفات از عارضات
کند و ظهور این علامات هم تفاوت باشد بران انداز و گویند و قزح کوی
در برج آیتی هم دلیل ظهور یکی از اینهاست و در وقت حکیم گویند **الفقران**
شماره و ان مشتمل است بر پنج مقصد **مقدمه اول** در دلایلی که اهل فن
از اوضاع سیارات در ظهور این علامات گفته اند انکار این صناعت قاطع در
علم اهل فن را بود و چه اندک علی الخصوص فاضل خرفی در کتاب التلخیص که
آیتی که در هوا بدیداید از عارض این طالعها نیکو کند یا بد کند و هم بعضی طالع
سال و فصل و اجتماع و استقبال مقام برانها و از کواکب برج و عطارد و قمر
چون هرگاه عارض مخصوص باشد و برج هوایی بود یا آیتی و برج دروی باشد یا آتی
بعطارد و عطارد و قمر طالع برج بیدار یا نظر خاصه عداوت و همدردی بعضی
علامه باشد در فلک اوج یا بدیدید بر خاصه در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه
علامات آیتی بسیار بدیداید و اگر در وجه این شرایط و صفات از عارضات
کند و ظهور این علامات هم تفاوت باشد بران انداز و گویند و قزح کوی
در برج آیتی هم دلیل ظهور یکی از اینهاست و در وقت حکیم گویند **الفقران**

طالع بودی **مقدمه** و ان مشتمل است بر پنج مقصد **مقدمه اول** در دلایلی که اهل فن
از اوضاع سیارات در ظهور این علامات گفته اند انکار این صناعت قاطع در
علم اهل فن را بود و چه اندک علی الخصوص فاضل خرفی در کتاب التلخیص که
آیتی که در هوا بدیداید از عارض این طالعها نیکو کند یا بد کند و هم بعضی طالع
سال و فصل و اجتماع و استقبال مقام برانها و از کواکب برج و عطارد و قمر
چون هرگاه عارض مخصوص باشد و برج هوایی بود یا آیتی و برج دروی باشد یا آتی
بعطارد و عطارد و قمر طالع برج بیدار یا نظر خاصه عداوت و همدردی بعضی
علامه باشد در فلک اوج یا بدیدید بر خاصه در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه
علامات آیتی بسیار بدیداید و اگر در وجه این شرایط و صفات از عارضات
کند و ظهور این علامات هم تفاوت باشد بران انداز و گویند و قزح کوی
در برج آیتی هم دلیل ظهور یکی از اینهاست و در وقت حکیم گویند **الفقران**
شماره و ان مشتمل است بر پنج مقصد **مقدمه اول** در دلایلی که اهل فن
از اوضاع سیارات در ظهور این علامات گفته اند انکار این صناعت قاطع در
علم اهل فن را بود و چه اندک علی الخصوص فاضل خرفی در کتاب التلخیص که
آیتی که در هوا بدیداید از عارض این طالعها نیکو کند یا بد کند و هم بعضی طالع
سال و فصل و اجتماع و استقبال مقام برانها و از کواکب برج و عطارد و قمر
چون هرگاه عارض مخصوص باشد و برج هوایی بود یا آیتی و برج دروی باشد یا آتی
بعطارد و عطارد و قمر طالع برج بیدار یا نظر خاصه عداوت و همدردی بعضی
علامه باشد در فلک اوج یا بدیدید بر خاصه در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه
علامات آیتی بسیار بدیداید و اگر در وجه این شرایط و صفات از عارضات
کند و ظهور این علامات هم تفاوت باشد بران انداز و گویند و قزح کوی
در برج آیتی هم دلیل ظهور یکی از اینهاست و در وقت حکیم گویند **الفقران**

هم بر حاد ذات و موازات منطقه مایل و حال انکه در چنین است با کد و طالع
عرض مختلف حرکت باشد و بر این سبب قطب الفضل علامه شیرازی و تبع او
گویند که هرگاه او بر سطره نفسی که با و متعلق شده و جفا طوفاً بر یکدیگر
کوه آتش چنانکه گشت اشبه است که عتبات فلک قمر مظهر باشد و چون دختا
اکثر اوقات طوفاً متوجع علو میشود هرگاه سر او در کوه ابتدای ظهور ان علامه
باشد و حرکت او هرگز از مرکز حرکت خواهد بود یکی حرکت فلک و یکی حرکت
که از سوختن دختا و در ویدن آتش بر سران محسوس شود پس گویند که حرکت آتش بر سر
دختا با حرکت فلک در یکجهت باشد حرکت ان علامت بقدر مجموع هر دو حرکت
محسوس خواهد شد در همان جهت و اگر در جهتین مختلف باشد بقدر فضل یکی
بر دیگری درجه فضل و اگر فضل نداشته باشد ساکن خواهد نمود و اختلاف حرکت
او در طول و عرض سبب اختلاف ماهه دختا است بحسب کینه وقت و کثرت کثرت
و بحسب وقوع او در جهات مختلفه و اینکه سید برج هر شب خود ترغاید بسبب آن
که ماهه دختا نیز بتدریج کم میشود و بسته های هندی گویند که کواکب دختا از آتش
که حرکت فلک متحرکند ان انعکاس انوار اجرام فلکیست که بر بخار خفیف لطیف
جانی که از آن ارض رقیع شده است می افتد و موافق شکل و هیئت بخار و کثرت
و کثرت ظهور و می نماید و در برای عالم می آید از دشت انعکاس خیز آتینا
از عراض صافی بر انعام متناوبه کشیده و بقا و دوام ان بحسب قوه ماده بخار باشد
مقدمه و ان مشتمل است بر پنج مقصد **مقدمه اول** در دلایلی که اهل فن
از اوضاع سیارات در ظهور این علامات گفته اند انکار این صناعت قاطع در
علم اهل فن را بود و چه اندک علی الخصوص فاضل خرفی در کتاب التلخیص که
آیتی که در هوا بدیداید از عارض این طالعها نیکو کند یا بد کند و هم بعضی طالع
سال و فصل و اجتماع و استقبال مقام برانها و از کواکب برج و عطارد و قمر
چون هرگاه عارض مخصوص باشد و برج هوایی بود یا آیتی و برج دروی باشد یا آتی
بعطارد و عطارد و قمر طالع برج بیدار یا نظر خاصه عداوت و همدردی بعضی
علامه باشد در فلک اوج یا بدیدید بر خاصه در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه
علامات آیتی بسیار بدیداید و اگر در وجه این شرایط و صفات از عارضات
کند و ظهور این علامات هم تفاوت باشد بران انداز و گویند و قزح کوی
در برج آیتی هم دلیل ظهور یکی از اینهاست و در وقت حکیم گویند **الفقران**

وان ملکیتی که بر حجت سرایشان باشد و دم او از هر چه که باشد خرابی مالان
دنان چیه باشد و کینه لشکرهای بیگانه از آن جهت برین آید و خرابی وقت
کند و خروج خارج بود و بستم هندی که کرب که کرب دوات القادسی
ظاهر شوند الا بقاء عظیم مثل جرج و الحوب یا انتقال پادشاهی و کثرت رزم
و مقاتله و مصارف و مغایرت عالم و قال بعض الفقهاء **اصل دوات ضاقت علی الناس**
الی بلایم تها فی الدوات و بطریق کوبید که اگر در دنیا سیر کند خارجی از موضع
دور بیاید و قصد عظیم و ولایت کند و اگر سیر نکند هم از آن برخیزد و اگر از دنیا
نترسد و کوبید ظاهر شوند از او زود تر باشد و اگر از جانب مغرب دور تر است
کند و پادشاهی **تجرب** خواجیه نصیر المملک و العین الطریقی قدس سره در شرح غرر
بطریق فرموده که اگر دوات از طرف مشرق سیر کند سیر به جهت مغرب باشد و اگر
از طرف مغرب سیر کند به جهت مشرق **دوات الدواب و در وجه افی**
عشر دوات الدواب و در وجه حمل دوات که بر هلاک ملوک
و رؤسا و استیلائی است و در وجه سیر میانه فرماندهان و رسیدن
بلای عظیم پادشاه و دم و شیوع نکت و اضطراب در آن مملکت و قطع دوات
توکل و شکست عظیم در ولایت حجاز و عین حادث کرد و کثرت در وجه
سروقت خیرات و افراط کرد و تابستان و ملک کا و کوشند و غیره
و قتل و حروب در زمین فارس و عراق پس اگر ظهور او در مشرق باشد دوات مردم با
و کثرت عدالت میان اهل فارس و نوای آن و اگر در مغرب بود مکر و هتک پادشاهان
و قتال

و قتال و نوای مغرب دست دهد و کثرت امطار و توج باشد و طغیان آبها
و غلای هند کوبید که اگر در میان و کثرت حربی دست دهد انکه در حرب
کشد شود **دوات الدواب در شهر** دوات که بر سقوط میوه ها و شکوفه
از درختها و خشکی گیاهها و خشکی سرما و انجم و امر این پادشاهان سیر و کثرت
و موت در دواب خاصه و انقطاع منافع مفاد و فساد و زلزله و زمین
نرم و خرابی در کوهها و قریب بان و قتل غارات و اختار و وقوع قتل و
از حیف در ولایت و دم و امر این در مملکت عراق و شایر بلاد که پادشاهان
در او ممکن باشند پس اگر ظهور او در مشرق باشد غارت ملوک باشد اما غارت
در خلاف و دوام آن در زمین متالی و کثرت مرگ و کشتن و اگر در مغرب
باشد بسیاری باران بود و حد و کثرت شرف و کثرت خیر و ظلم **دوات**
دوات الدواب در وجه دوات که بر خشکی ها و کثرت حمیم و در غلای
تلا و فانی و نقصان میوه ها و بسیاری مرگ و جرج و مری فاقه بود و وقوع
بلای و هلاک اطفال و کثرت اسقاط حمل و بسیاری زنا و فساد و کثرت
سداها از انسان و کثرت دزد و بوق و عریض افات در طایفه مصر پادشاه و
و اگر در مشرق ظاهر شود بعضی از رؤسا از ربه اعتبار و عزت خود ساقط کرد
و حد و طاعت بود در بلاد مغرب و اگر در طرف مغرب بود کثرت جلا و سب
باشد در ولایت فارس و نوای آن و وقوع امطار و طغیان آبها و مشرق آن
و اگر مقارن مرجع باشد حد و کثرت غارت بلای و فساد های تند و دیدن بگرم

حد و دوات الدواب در سرخان دوات که بر بسیاری باران و غرق و هلاک
و مرگ مردم از آن و کثرت حروب و ارا ق و مایه قطع طرق در جهت شمال و مملکت
روم و یمن که یکی از فرزند آن خورشیدان هلاک شود و خود نیز در اندک
و حتی از عقب رحلت نماید و حد و کثرت خوف و بیم بود و ظهور مایه نقصان
زناعات و افغان مردم در جوانی و افغان و قتل ماهی اگر در طرف مشرق ظاهر بود
در عقب اطاعت ملوک و حکام که کثرت و کثرت غم و هم باشد و از نای و خضای
و اگر در طرف مغرب ظاهر شود دقت و شد در میان پادشاهان قائم کرد و بعد از
باصلاح اند **دوات الدواب در اسد** دوات که بر قتال میان ملوک
و حد و کثرت عظیم در هوا و سفک دما در نوای مشرق و مرگ پادشاهی و
افات مردم مشرق از آن طرف و عریض در دشت و اگر در مشرق ظاهر شد کثرت
اضطراب و وقوع قتل بود در مغرب و اگر در مغرب ظاهر شد بسیاری باران
و وقوع آن در نوای شمال و ضربه مردم از سیاح و کلاب و خرابی خرابی و امول
ملوک و افغان و کثرت مردم و سایر جوانی و در افغان بلای خروج شخصی و قوع
یا **حد و دوات الدواب در سبیل** دوات که بر حد و افات و زجر و خشکی
گیاهها و اوجاع و مردم و نفخ در ارجام و بطون و اسقاط طبعانی و حملهای
ناقص و کثرت قروح و شیوع و ظهور و زوال دولت و نفق اهل بیوتات و قتل
ایشان بالضره و از وطن برون و اگر در مشرق ظاهر شود حروب باشد در نوای
فارس و کثرت نزاع و از مملکت و اگر در مغرب ظاهر شود بسیاری باران و وقوع

ان در نوای شمال و ضربه مردم از سیاح و کلاب و خرابی خرابی و امول ملوک
و افغان و کثرت مردم و سایر جوانی و در افغان بلای خروج شخصی و قوع یا
حد و دوات الدواب در سبیل دوات که بر حد و افات و زجر و خشکی
گیاهها و اوجاع و مردم و نفخ در ارجام و بطون و اسقاط طبعانی و حملهای
و کثرت قروح و شیوع و ظهور و زوال دولت و نفق اهل بیوتات و قتل
ایشان بالضره و از وطن برون و اگر در مشرق ظاهر شود حروب باشد در نوای
فارس و کثرت نزاع و از مملکت و اگر در مغرب ظاهر شود بسیاری باران و وقوع
بلای و کثرت سیوها و کثرت **دوات الدواب در سبیل** دوات که
بر فساد میوه ها و حد و کثرت بلای های تند و مرگ پادشاهی از ولایت مغرب و
کمی شرب بلای و کثرت کشتن هوا و نقصان باران و کثرت دودخانه ها و ظهور خرافات
و لایق شدن دزدان و مفسدان با ایشان و حد و کثرت حیات مطول مرمنه و
غضب پادشاه و شدت جود فرماندهان و حد و مرگ در میان رؤسا و
اشراق و دخیق خرنها و انقطاع تجار و محافت غلامان با صاحبان و
خدا و ندان و خشکی گیاهها و اگر در مشرق ظاهر شود افات بعضی از ملوک عراق
بود و اسقاط اسب و استروقت و در بلاد روم و ولایت مصر و صول و اگر در
ظاهر شود حروب باشد در نوای خورشیدان و هوا و عراق و موت بعضی از
ملوک و توسط میوه ها **دوات الدواب در مغرب** دوات که بر شدت
برق و ظلمت هوا و نزول تکرر و تلف شدن میوه ها و فساد و بسیاری

در طوبی و بانان مصر و با وجود این ایضا نقصان کند و یکی آب و در خانهها
باشد و کثرت و با و موت و در اطفال و زحمت زنان بسبب غرض حمل و
عرض و جمع مثانه و علت مذکور در دشت و نزاع میان ملوک شمال و مغرب
و غضب بعضی بر بعضی و کثرت قتل و غریب و خروج کردن اهل قتل از لشکران
بر سلاطین و حکام و اگر در جانب مشرق ظاهر شود سلامتی اهل عراق و بابل باشد
و قتل موت در ایشان اضافت کتب بخانی رسد و اگر در جانب مغرب ظاهر شود
ظهور ملج بود لیکن کم ضرر نباشد **ظهور ذوات الدواب در قوس دلا** که
بر شدت حرو و سختی هوا و قوت درد و آب و حوش و اختلاف زایندهای مردم
و اشتداد ملوک بر عوام و حرص ایشان در جمع نمودن اموال و ذلک دعا یاد
از کتاب سلاطین بر نظم و جود و عزل کتاب و اهل قلم و اخذ بصناعات این طایفه
و خور و افتخار ایشان و موت اشراف و فرو رفتن شخصی عظیم الشان در دوش
شام و مرگ یکی از ابناء ملوک و نقصان دواب و اگر کثرت نواحی و حدوث طاعون
و ارض بابل و بغداد و موت یکی از حکام آنها و قتل فارس و قتل حمل
اشجار و اگر در جانب مشرق ظاهر شود موت یکی از ملوک باشد و ظهور قتل
و خوف و کثرت در دزدان تا مدت سه ماه و مبالغ غلات و غلات و اگر در جانب
مغرب ظاهر شود سقوط حمل بود و کثرت خوابهای پریشان **ظهور ذوات**
الدواب در قوس دلا که بر وقوع خوف و قوس و سوس و جنون و صداع
و علتها که باعث فساد کیموسات شود بسیار در کوهها و کثرت قتل و غلات و
تنکی

تنکی و شدت سرما و برف و نقصان قوا که و بقول و مرگ کوفتدان حقا
بزرگانه و قطع سبل و کثرت در دزدان و غریب کاران و غریب اهل دنیا
و از آب تقوی و دوع و مرگ صالحان و فساد در جبال و حرب میان دو پاد
و کثرت بلا و خوف در نواحی مغرب و جنوب و ولایت فارس و انشار کتب
در نواحی و اضطراب در ولایت خوزستان و اهواز و اگر در جانب مشرق
ظاهر شود کثرت قتل و از دانی و خفا بود و بسیاری ایضا **ظهور ذوات**
الدواب در قوس دلا که بر حدوث مرگ و طاعون و علتها می سخت حقا
انچه بخدا میسر شود و حدوث قتل بسیار در نواحی مغرب و جنوب و از دانی
و خفا و غنای پادشاه عظیم الشان در طرف مغرب و خروج و یکی بطلب
ملک و کوبیدن شخصی ضعیف که موت بود و قتل البقا باشد و بعد از آن
کثرت قتل و قتل شود و جمعی کثیر بر طاعون فرود روند و حدوث و عد
و بری و قتل هوا بود و قتل مرغ و ماهی و اگر در جانب مشرق ظاهر شود زلزله
و خوف باشد در سوا عراق و خوزستان انچه در بعضی مواضع ظهور می باشد
ظهور ذوات الدواب در قوس دلا که بر حدوث بعضی ازم و وقوع سیم
در مسایل و بیدار و انتقال مردم از صلی علی و قتل میان اصحاب مذاهب و قتل
خلاف و فقر و مکره و بلا و انقطاع منافع میاه و خروج اشبار و اخلال و قتل
در غواشی ممالک و بیرون آمدن جمعی از انعام پادشاه و ظهور عیایب و اخترا
مواضع و اسیر شدن عیال و اطفال و کوهی و ظهور اختلافات و ناله و فریاد

در میان مردم و افت ماهیان و سایر حیوانات ای و اگر در جانب مشرق ظاهر
شود اضطراب احوال بعضی از ملوک باشد بسبب لشکران و خروج اینها از کتا
و فرمان برداری و اگر در جانب مغرب ظاهر شود غم و در میان مردم شایع کرد
و حدوث طاعون و مرگ بود سیماد جانب مغرب و شدت و تنکی و شکایت
خانی از کثرت باران و مدد و انهار و دوام این تالیفات تا سه سال باشد **احکام**
ذوات الدواب در زمان طوفان و قحط و کثرت باران و کثرت باران
انجهت مغرب دلا که بر ظهور و تنگی از آن ناحیه و وقوع افت در مملکت رفته
و موت در دواب و کوبیدن هر یک از مردم که در بکر و نجات یابد و هر که در کله
بقدر رسد و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود از ناحت مغرب دلا که بر مرگ
بسیاری اند و فساد در جمیع نواحی عالم و فساد در میان مردم و تباهی ذیخ و نباتات
در حین غو و شیوع موت و قتل و غم و هم شدید در اشراف و خروج حرب و خصومت
در میان امساک الناس و مرگ طبع و انشاد و قتل و در عالم و موت اهل بخور و
کسر و کوبیدن تا ثیران تا هفت سال باشد و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود از ناحت
مغرب دلا که بر کثرت باران و خوری غلات و خروج بارشانی عظیم الشان
از ناحیه شمال که از اقوی و اعظم نبوده باشد و وقوع خلاف در میان مردم
و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود کوبیدن این خا و در مثل عریضی باشد از آن دلا
که بر حدوث افات در جمیع بلدان و امساک و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود
خلافات و کثرت و در دزدان بسیار باشد و اگر در زمان **ظهور** ظاهر
شود

شود از ناحیه مشرق دلا که بر کثرت زلزله و سقوط وضع حمل و بسیاری دنیا
و خوشحالی عظام و صد و خجرات و میراث از ایشان و حدوث تنکات در جبال
مغرب و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود دلا که بر حدوث جدی و سیم
و قروح و جروح اکثر در جانب مغرب و نواحی بر و اختراق اعصار و قتل و اگر در
زمان **ظهور** ظاهر شود در جهت مغرب دلا که بر بسیاری است و اولاد و نیا
و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود دلا که بر صلاخ سفلیکان و استقامت
امور ایشان سیماد در ناحیه مغرب و اتصال اشراف و فساد در میان مردم و کثرت
غم و خوف اهل صناعت و میل دزدان و مردم سفل بود و نش اسلحه و پیر شدن
بچکان و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود دلا که بر حرب و خصومت در جانب
شمال چنانکه ببلاد و اعصار آن ناحیه اثر فساد برسد و چنانچه وطن کند و در دلا
بسیار باشند و تاهشت سال این آثار باقی باشد و اگر در زمان **ظهور** ظاهر شود
دلا که که میانه پادشاه مغرب و سکان انچه در حب اشکارا شود و کثرت شب
و حدوث امطار و ظهور و خفا و جز **ظهور** استقامت هندی که اگر در
الدواب در یکی از بروج ناری ظهور نماید دلا که بر قتل مصر و قتل حصن
و قتل و اگر در یکی از بروج ترابی ظاهر شود فساد در زمین پیر و اگر در
از بروج البی ظهور نماید اعادی در چهار ظاهر شوند و قح و خوف باهل سفلیکان
و اگر در یکی از بروج هوایی بود دلا که قتل و فساد بسیار حادث شود و تنک
اهل حصن و جبال بود **ظهور** و انشق و درجه تقوی این کتاب مقیسات

و اختلاف منظر ایشان بسیار مگر باستقامت الت ذات الحلقی که مظهری بود
بجمله دسده اشعار معرفت درجه طالع غروب و همایشان به جهت میست تیرا
و وقتی که در حال رؤیت بلایه افق یا نصف النهار واصل شوند تا لا یخفی علی الذی
و صاحب کتابه التعلیم گوید که بعضی از حکما گفته اند اگر خواهی که موضع ستارگان
بازم بدانی بر تقویم افق یا زده برج و ده درجه بر افق یا پس از آنکه در فاصله
بیشتر اگر پیش از دوازده باشد و جمله از دوازده برج بیشتر اگر کم باشد آنچه
حاصل آید موضع آن ستارگان باشد و بر این باب فهم و دانش خفیه نمایند که این عمل
اعتماد داشته باشد زیرا که بر این دلیل بر این جاری نیست و مع هذا موضع کوکبی که
در غیر طرف صباغی افق ظاهر میشود صادق نمی آید الا در وقت تحریک افق
باقی حمل با غانه ده درجه و حال آنکه این کواکب در طرف مساوی در غیر اوقات
بسیار ظاهر شده تا لا یخفی و نیز گفته اند که اگر خواهی که وقت ظهور این کواکب
در اوقات کواکب و عطارد و زحل و قمر باشد اگر میان مواضع ایشان و افق یا
درجه اوقات وقت ظهور ایشان و اگر نه نیست و اینجا نیز باین موارد که استخراج
مواضع این کواکب فرموده است این وضع اتفاق نمی افتد الا وقتی که افق میانه
هفته درجه و هجده درجه حمل باشد و آن نادر است جدا نماید که از مواضع این
ستارگان مواضع سبعه صغیر خواسته باشند و این نیز مقید است که استعرف
عقرب **الحکیم ذوات الدماء علی سبیل الامجا** اما شهاب چنانکه بجهت مجید
بادها آید از آنجهت و اگر از آنجهت غفلت باشد بادهای مضطرب و زویدن کبر

انچه

از هر جهت و اگر اوقتی ظاهر گردد در یک و او بطرفی از اطراف افق البتة بر یکی
در انظر فرموده **اما تامل** رئیس المحققین علامه مطهری قدس سره در شرح
شرح الطلک فرموده که اثر بزرگ شکی چنانها باشد و اگر از آنجهت بود دلالت
کند بر حدوث و باطل غاصقه از آنجهت چه باد از دواخی باشد که موقع شود و
در طبقه زهر بر سره شود با شیب آید و چون در هر جهات باشد دلالت کند
بر نقصان آنها و اضطراب هوا از هر جهت و ایضا دلیل است بر آنکه لشکرها
مخالفت قصد اقامت کنند و ملوک را زحمت دهند و آنرا تنبیر غیر مزاجی
ایشان باشد و استیلائی قوه غضبی بر مزاجها که موجب تعصب و طلب حرب
بود و آن لشکرها مخالف اعتقاد جمیع اهل اقلیم باشند بسبب اغراق مزاجها
ایشان از اعتدال و ایم معتبر گوید موت و مرگ مردم باشد سیمای ملوک و علما و اگر
در بروج ملوکی ظاهر شود و صاحب این برج از مکانی قریب ظاهر باشد دلالت کند
که آن ناحیه ملوک شخصی که منافع پادشاه شود هم از خاندان آن پادشاه باشد
و معروف و مشهور بود و در السند و اقوال مذکور و اگر ظاهر باشد از اولاد
اشرف بود اما استخوان ملوک نداشتند و قریب خاندانی زحل باشد که
دلالت کند بر خاندانهای قدیم و بعد از آن خاندانی مشعری که دلالت کند بر اولاد
ملوک و بیعت باقی دون ایشان باشد **اما محرق و یوق** احکام هر یک قریب با حکام
نیز است لیکن دون اویند **اما غار** دلیل است بر هلاک جباریه و خفیه و خج
ملوک و تغییر امور قاهر مستحکم و مغفیل تاثرش در ناحیه ای بود که ذنب او باشد

دلیل است بر قوت دشمنان عرب و گویند اگر در طرف مشرقی ظاهر شود دلالت
کند بر غدر ملوک اطراف و در جمع حریف و صیاند ایشان و اگر در طرف مغرب ظهور
کند حکم همان باشد **تنبیه** در اوایل دواخی سنده را در نیست و هفت هجده
در طرف مشرق ظهور کرد در برج میزان و در او السطحه قریب بعرض پادشاه
طلی الذرسانیم که در این علامت حکام و ولایه ما و زاء النهار خداید رسید
و در ولایت عرب انقلابات میسرید و اولاد و اقربای او اکثری نمائند و نیز
لشکر او قتل میدهند و عداوت با فتنه چند قلعه و محکم از ولایت خورستان
تصرف نمودند و در ولایت ما و زاء النهار قتلها حادث شد و فالی بجای لشکر بی
پادشاهان قزاق طرف ترکستان فرستاد و آن لشکر شکست عظیم خورده بعضی
شعله حریق در آب سحر فروخت و برخی بضرر تیغ آتش بار از عالم خاک
انتقال نمودند و قذلی بدست یاری باد یا بان قزاقی از سحر عبید نموده خود
بسالخانات کشیدند **اما غصبا** دلالت کند بر قتل و زمین فاسد قتل
و سواد عراق و وقوع قتل و حریق در طرف مشرق و فساد و در ولایت عین و احمر
مواضع کرب و در محکم مصر و بوم و در افق مغرب **اما قمر** دلیل که در حریف
و تیرین است و وقوع مرگ شخصی بزرگ **اما و الحمر** علامتی عظیم الا نزلت دلالت
کند بر هلاک و قتل و فتنای عظام و اشرف و تغییر و قنای امور و سلطان الحقیق
قدوس سره مظهر باید که چون ذوالحجریه بدید از سیمای طرف مشرقی اگر دو ناله طالع بود
باشد پادشاهان دولت یا بزرگی عشا به پادشاه نمائند و اگر در طالع او دند باشد

ذخایر

ذخایر و اموال او بکلی مستاصل شود و تبدیل و نیز نماید و اگر از اولاد ساقط بود
اند و هفت و بیست و پنج اعیان نفسانی و جسمانی طاری شود و بیست و شش
باشد **اما و دوی** دلیل بر بزرگان است و اختلافی هوا **اما تامل** دلالت کند
بر فساد بنیاد و بانی عظیم سیمای بنا بهت مغرب **اما دخی و بری** گویند
در هر ناحیه و ولایت که ظاهر کردند دلالت بر بخت و رخصت کند و در اوقات
و قزاق اموال ایشان سیمای مشعری قزاقی در عین یا قریب یا دور باشد **اما سحر**
علامتی غمناک است دلالت کند بر شرک و فساد قتل و هلاک عظام و فتنای
الطافه از زمین دلالت کند بر قتل و فتنای ناچار که ظاهر شد **تنبیه** بطلبین
گویند اگر لون این کواکب لیسایی و ظلمت گراید دلالت کند بر شکی بنیاد و
کشتن با دها و هجوم در دنیا با فتنای خالصه در آنجهت که کوکب ظهور نموده و ظلم و جور
سلطین و جلائی و وطن خلق و زمام این امارت بعد از کثرت ظلمت و قتل آن باشد
و اگر بیهودی گراید دلالت کند بر قتل و غلا و اگر بر شکی گراید دلالت کند
بر خونریزی و کثرت هرج و مرج و فتنای دیار و اگر بر بی گراید دلالت کند
بر باران و فتنای سال **تنبیه** اگر کسی از انکار این سخن برانند که هرگاه از دوات
الذوات در طالع اصل پادشاهی یا برج است یا فتنای یا برج قریب حد یا فتنای
از باب این بیعت یا بعضی باشد دلالت کند بر صدمه و فتنای ظلم از آن پادشاه
و مضرت با فتنای از استیلائی خوار و از او شایع باشد که بهلاک منجر
شود و اگر این اوضاع نسبت بطولع اوسط الناس باشد دلالت کند بر کثرت

اعضاء ایشان و انواع مکانه و بنا یا **تبیین** اصول ذوات الذویب و الاذنیاب
که بر هفت نوع و اساسی ایشان سابق ذکر یافته موسومند به **مخوسه** و ثوابی
نجوم و هفت که یکدیگرند و مرقوم که اهل این فن ایشان را **سبعه مخوسه** و ثوابی نجوم
و ذوات الاذنیاب نامیده اند و در تزیینات نیز از جمله قواطع باشد و در مقارنت
قرآنچه محد و ذوات اختیارات و اساسی ایشان را این پنج است عظیم عظیم سرخ
کلاب و ذواب طریانی کیه و حرکت ایشان را **مشابه** و معکوس قرار داده اند
چنانکه هر یک از وزی بخت و چهار تاشه قطع میکند و بسبب آنکه این دو قسم
دوین اساسی مشتمل بر این طریانی را اشتباه شده عقیده چنان که
از متنبهان این علم مثل ابن فرحان طریانی را اشتباه شده عقیده چنان که
که مکان این کواکب نیز کرم اثنی است و از اجزای ذوات ذویب یا فاعله اند و
این طن خطاست چه بعضی از متاخرین کید را که این جز است فرق فلان عقاید
فلکی اثبات کرده اند و الله اعلم بالحقیقه **مقدم بر دو کوهی است**
این فن را از طریانی و علائق در کتب طبیعی بنظر رسیده که بعد از آنکه مسیح علیه السلام
یکتیری اثنی مضطرب و دو حوالی قطب شمالی ظاهر شد و طلعت عالم را پوشید چنان
از سه ساعت روز تاش به هر طرف می نشست و از هوا شبیه خاکستر چیزی
میزینت و تا یک سال باقی بود متنبهان تواریخ دانسته که بعد از آن چه حوادث
ساخته شده و چه فساد را و اینان همه رسیده تا آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ظهور
نموده فرامی فراسد عالم را بعلم و حکمت نبوت باصلاح او و **تبیین** آن ظاهر
معاينه

صفا به رسول علیه الصلوة والسلام روایت میکنند که پیش از آنکه پیغمبر صلی
بعدت بیت روز چنان دیدند که در مکه ستارگان بر غایت چنانکه برك
از درخت ریزد و بدان سبب سخت بر سیدند پس طایف رفتند نزد عبدالملیل
که از کل کهنه فرمان بود و این قضیه را با و نقل کردند عبدالملیل گفت بگریه
که ستارگان معروف بجای خود هستند یا نه اگر بجای خود نیستند دلیل فزای
عالم است و اگر بزمی عظیم ساخته خواهد شد چنان دیدند ستارگان معروف
بر جای خود بودند عبدالملیل گفت چشم دارید برین آمدند پیغمبر را با انقباض
احوال عالم چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برین آمدند بر حلقه قائم
و در مصر محط شد و دیگر حوادث که مشهور است روی نمود **تبیین** خوارزمی
و ابو مشر و روایت کرده اند که این قدر آیات هایل سماویه و ارضیه که در زمان
متوکل عباسی ظاهر شد و در زمان هخامنشیان از خلفا ظاهر شد و هیچ سال از خلافت
او نگذشت که در آن سال حادثه مثل زلزله و کوف و ایران و حیرت هایل سماوی
و ریاح مظهره و غیر ذلک روی بنمود و اول اینها ایست که در زمره شنبه
شهر بعب سته دویست و سی و دو هجری که قبل از انجمن متوکل بوده بهر پناه
و چنانکه در روز علائقی ظاهر شد که هیچکس مثل آن ندیده بود نه قبل از آن و
نه بعد از آن دیدند که آفتاب طلوع کرد و قوس منحنی شد بدایا من و انشعاع
اطراف نصف قوس او نمود و هر چند آفتاب مرتفع می شد شعاع و بیاض او
اشتهاد می یافت تا نصف النهار و بعد از آن آن حالت از او متناقص بود تا وقت

غروب و **ایضا** روایت کنند که در شب یکشنبه بخت و نیم شهر رمضان
دولت و نبی و سه در آسمان حریف شد و ظهور نمود شبیه باقی متصل
باقی شمال و تا ناحیه فرقان کشیده شد و بعد از آن منقسم بدو قسم شده
قبلی بطرف مشرق و قبی بطرف مغرب افتاد مثل عری از آتش پاشع شد و
الحره ساطع میشد و چون مردم مشاهده این امر نمودند شریع در خروج و فرج کردند
روایت کنند که در رمضان سته دویست و سی و هفت هجری در وقت در مغرب
در وقت غروب شمس ظاهر شد و دم او قریب بوسط النهار رسیده شمس را شب
در برج حمل در منزل بطین بود و ذوق ذنب با شمس مقارن و سرودم او در برج جوزا
تا منزل هفده کشیده شد و در ذوالحججه همان سال طلعت شد و حادث شد و نبی
که مردم یکدیگر را نمیدیدند با آنکه تابستان بود و هوا صافی بود و قوس سارگر
مرئی غیث و صدای مهیب هایل از افق منبج میشد که خلایق خوف کرده
اضطراب نمودند و از عقب آن طلعت باران عظیم بارید و بعد از آن زلزله عظیم شد
پس باران قوی دست داد و تمام محصولات و غلات بشاد آمد و میوهها از درختها
تمام ساقط شد و **ایضا** روایت نمایند که در هر سته دویست و چهل هجری
بار عظیم هایل و دیدن گرفت و بخاری کثیف حادث شد و نبی که نفس خانی کردند
و بعد از آن آتش روشن در روی فلک ظاهر گشت و فریادی ای و کاهی که میشد
و کاهی زیاده و یکشنبه از جمیع منبج غلله درین سال برقی عظیم در بغداد
و سمرقند و ای که در آن بلاد از عجایب بود باریدن کرم پس سربای عظیم کرم
و بعد از آن

و بعد از آن حرقی هایل شد و در آسمان دیدند آمد **ایضا** در سته دویست
و چهل و یک هجری انقضا شهب متعالی منقعات سریع دست داد و نبی که از آتش
شب تا صبح از جهت مختلفه کشیده میشد و تا ثمران علائق آن بود که و آب
و مواشی بالکلیر سقط شدند و در اصطبل سلاطین اصابعها را بای سوار می نمودند
و مردم پیاده تره و میکردند و اکثر این حوادث در عراق و جزایر ساخت
و خانی بعلت زکام و سعال عام مبتلا شده اند و در جمیع بلاد و اعلا از آن بزرگوار
شد و باقی خراسان آمده در سایر بلاد آن نغمه و تا سجد مغرب برفت و
متوکل احکام باطراف و جزایب فرستاد که مردم بفساد و حجامت که علاج این
امراض است اشتغال نمایند و موت کثیره و ولایت خراسان و اهواز و فارس
حادث شد **ایضا** در سته دویست و چهل و دو هجری خف و زلزله و رجعت
الارض در قوس و نیشابور و ری و جرجان حادث شد و در خلال این در شهر
رمضان سال مذکور اصوات هایل مصحح خلایق میشد و مدت مدیدی بر این
نغمه بود و هلاک و قرح یافت و اکثر سنوات و هم در رمضان همین سال در جمیع
نواحی ولایت بین زلزله عظیم دست داد و در ذوالحججه همان سال در کربلا
زلزله عظیم شد و آتشی از آسمان نازل شد و ابتدا از ناحیه قبله کوه با سطوح
و دوشی تمام سیران کرد و فتنه اکثر مردم بگرفت و بسیاری ازادی و بهائم هلاک
شدند و اشجار و بوخت و از هر امر غایب و **ایضا** در سته دویست
و چهل و سه هجری در فسطاط مصره مضافات آن زلزله عظیم شد حتی عیال احد

و عمارات عالی خلیل عظیم رسید و حرقی ساطع در آسمان ظاهر شد و ندا
و دیو و منجم که در **واینا** در شهر مضان و ولایت و چهل و چهاره و در
در مغرب ظاهر شد و در برج قوس منزل شوله و تا وصول ببلخ الحوت برداشت
واینا حین انقضاء عمر سنده ولایت و چهل و پنج هری در زمین عراق با
عظیم و دیدن گرفت چنانکه دیده ها از رقیبت باز ماند و انقی انجانب بنی
الغش تا قبل کشیده شد چنانکه مردم را بجان قیامت افتاد و مجیدها
انغاز کرد و زاری نمودند و در روز جمعه عاشورا دی اول مذکور و در
در ولایت عراق حادث شد و در سه شنبه بعد از آن کوکی ظهور نمود که با
و کثرت ضوع و طول مکت مشاهده کی شده بود از ناحیه شمال تا وسط القمار
و چند یاره از وجد شد و بمان حال و ثبات ضوع بود تا منطفی شد و فزونی
ظلمت شد حادث شد و باری صعب و دیدن گرفت چنانکه مردم در محکها
از عصر چهارشنبه تا عصر پنجشنبه اقامت نمودند و بعد از آن در اول شب
کثیر الشمام در آسمان ظاهر گردید تا طلوع فجر نداشت و بعد از هشت ساعت
دو دیگر انشی عظیم در ناحیه شمال ظهور کرد و باری تمام صبح غرق و تا
ناحیه قبله رفت و در آن زمان معبران قدیمی گفتند که این قسم علامتی هر که
مشاهده نشود و از کی نبولشتید **واینا** در سنده ولایت و چهل و شش هری
در ولایت شام و انطاکیه و جزایر و سواد عراق در آن عظیم شد چنانکه همه جهات
صد مدها رسید و آخر تا اثرات این حوادث آن بود که متوکل در سیم سال سنده
و چهل

و چهل و هفت هری باغرای لیسو کشیده شد و این نیز بعد از شش ماه بداد
البرابریست **تنبیه** مخفی نمایند که این قسم علامت علیه متغایر متغایر از
اوضاع طوابع قرآن و صوربان مستطی باشد زیرا که اوضاع و متعلقات طوابع
و شعور ان قوت و استعداد نیست صاحب ذهن سلیم و دماغ قوی و فراخ جمع
اگر تتبع کند ادراک دلایل این حوادث تواند نمود انشاء الله تعالی **تنبیه**
علی بن رضوان مصری گوید در ولایت قضا طبرکی عظیم مستبد را شکل در
برج عقرب ظهور نمود و شدید اللعنان بوی بود که افق را روشن میکرد و غما
او بقدر ربع شعاع قربر روی زمین می افتاد در اول ظهور شمس در مقابل او
در برج ثور بود و تا وصول شمس برج سنبله باقی بود و بیکصد باطل و مقنونه
چون عقرب برج مکت اسلام است در میان اهل اسلام فساد و فتنه بسیار
و حرب عظیم در میان ایشان و قبح یافت و مدد و بلدان کشیده روی و در خیابانها
و بر باد شاه حرمین شخصی عظیم الشان خروج نمود و قطره غلا شایع گردید و دیای
عظیم در میان خلق پادشاه و خلقی کثیر لا تعدد لا تحصى بقتل رسیدند و اکثری این خورده
سالها برداشت **تنبیه** حکیم ابو القاسم طبری در کتاب تیرات ابراهیم نموده که در طالع
ولایت سلطان محمد غزنوی در سال شصت و چهارم تیر هلال پنج باری برج مریخ
رسیده بود و بر عاشر معین النور در آن حال کوکی عظیم منقص شد و در انقضای
از شب و انقی او آسمان را فرو گرفت چنانکه بهر جانب رویت لعان آن نبود و در
عظیم از وجد امیث و قریب هزار قتل شد هر یکی بعد از خانه و بطرفی خراسان

و جانب مشرق متوج شد و از اوصاف مهیب بجمع خلایق میرسد که شبیه
بوجه مصداقی دود و صواعق و سقوط جبال از آسمانی با سافل و این اصوات
تا نصف ساجد برداشت و بعد از آن مفقود شد پس در میان محیی که حکم
کرد در طرف مشرقی بی باید که عظیم الشانی فرود رود و این بنا بر قول بطلیوس
مضمون است در سلطان یمن الدین محمد بعد از آنکه زمانی خبر فوت سلطان
انتشار و شیوع یافت **تنبیه** کتاب ان طرلون احمد بن یوسف مصری در شرح
صد کله بطلیوس گوید و قتی در مصره و ذاب ظاهر شد و قریب یکسال پادشاه
سلطان عهد بقتل رفت و در دویل نقصان کرد و لشکرهای بیگانه در آمدند
و فساد بسیار کردند و حرب و قتل و با و خا شها روی نمود **تنبیه** تاج الک
اگر مفرغی گوید که در سنده شصت و شصت و دو هری در وقت آنکه در
بودم در ولایت شوش قدیم که ذوالجهر بدید آمد و معنی بیامد بعد از آنکه
زمانی فساد در عالم ظاهر شد و خون بسیار ریختند و در خلایل این احوال پادشاه
جهانگیر هلاکو خان در حوالی مراغه بپا باقی شتافت و هم او گوید که در سنده
و شصت و نه هری در بخران ذوالجهر در مغرب ظاهر شد و حرکت نکرد بعد
از آنکه زمانی که رخا کردید **تنبیه** علی بن زید طبری گوید در وقت کودکی
در طبرستان نماز عشا میکردم که ناگاه انشی از جانب جنوب پدید آمد و باز کردید
بمان جانب مانند اسطرلاب غلیظ بعد از آنکه در کاری ولایت که هست را رود
خرابی و ویرانی نهاد و مردم جبال پراکنده شدند و بعد از هول و شدت تمام باز
کرد

کردند و هم او گوید که دیدم بطبرستان که انشی از مشرق متوجه شد مانند کوه قری
و بغایت فریاد و تانابان میفرو و بر زمین افتاد بعد از آنکه زمانی لشکری انشی
مشرق خروج کرد و بایران در آمده قتل و کشتن بسیار کردند و تا سرحد مغرب رفتند
تنبیه علی شاه بخاری در کتاب انخوار الامم را گوید که در بیت و هفتم رمضان
شصت و شصت و دو هری در ذوالجهر در مشرق پدید آمد و در اول پنج اسد و تیر
سرخ و ذاب بمقدار سراسری بود و بطرف بت و بلاد مشرق و غربان و فرغانه و شکار
و مالد و انشور و خراسان بگذاشت و هر شب خروج می نمود تا بعد از هفتاد و شصت
روز از طرف جنوب غارب گشت آن بود که در مشرق خلافت خراجها قائم شد و
پادشاهان را نیکت رسید و هلاک شدن و قتل و بایماری بدید آمد و چنان
که گیاه و دان و میوه از دست و انخران پادشاهان آن بلاد ماندند که چینه و و
برگستان نهادند و در دوی و خیانت انشکار شد و راهها در بد آمد و شفقت نما
از فرقه تانان بر خوات و لشکرهای بیگانه در آمدند و قرا نکران در ویش شدند و
در خراسان آن از کرم که بر اقی ایچین بگذاشت و شهرها غارت کرد و اسیر برد
آورده و در نیشابور در آنرا شد چنانکه نیکوایات و ابلهانه از غلای و از آنرا بر آنرا
موضعی دیگر ساکن شدند و طالع انوضع شهر شده است **تنبیه** عبد الرزاق بن اسحق
سمرقندی در تاریخ مطلع السعدین آورده که در دوی که امیر تهمی کوکان بقصد
قصر و مایه در بایرین عازم ان مملکت شد و در آنجا ان ذوالجهر ظاهر شد اما آنرا
دولت تهمی اتفاق نمود بعضی پادشاه رسانیدند که صالح و دیر پیش دو نیم

چونهمان این علامت را افتاد بدینگونه جناب صاحبقرانی مولانا محمد ابراهیم
لشکران را درین احکام بفرموده و در سلسله مقربان تقویری اختصاص تمام
داشت طلب کرده و از استغفار این امر غرض مولانا در جواب گفت که طالع این دولت
کمال قوت است و اصل تقویری بآنکه شما فرموده و این علامت چون در برج حمل طاعت
شده و است بر آنکه قیصر بدست لشکر شما گرفتار گردد و در حال فتنه و کج فاضل
الدین مغربی ازین جهت برین امر وجه در حضور پادشاه و ارکان دولت فروخته اند که در
دو ذاب در برج حمل طاعت هر شوی پادشاه روم را بهای عظیم بپوشاید و تکلیف با و
اضطراب در مملکت او بدین اید بنابر این جناب صاحب قرآن فاتحه بخواند بر غریب
حرب قیصر را بفرستد و معامل با بنابر سید که قیصر بدست بسته بدو کاه بقوی
اوردند چنانکه در تواریخ مسطور و برایشه و افواه مذکور است **تنبیه** در تاریخ
حبیب التیوم مذکور است که وقتی که دودا به در برج قوس ظاهر شد همزمان ازین
گفته که این علامت در خانه هفتم طالع هرگاه است ممکن بر ایشان باقی لایت
راه یا بدقتنا را با بریزای ولد یا بستره چون که پادشاه خراسان بود جلالت
غوره و سلطان ابراهیم از ما و از الله متوجر خراسان شد و افواج خرابی
بو لایت مرآت رسید **تنبیه** در سنده قصد و هفتاد و هشت هجری که
طالع بود و والد و جرم فقیر از خرابی و برج و عطار در دویست و ده طالع سال در برج
حمل حکم کرد که یکی از ذوات الاذناب ظاهر خواهد شد اتفاقا در همان سال ذوق
در مغرب ظاهر شد و بعد از آن یکسال خشک سال شد تا سه سال خشک سالی
و افواج

و انواع قط و کواکب غود **تنبیه** در سنده قصد و هفتاد و هجری که
در طالع قطع فصل خزان مقدارن عشار در ده در برج سنبله و این خبر را انکه در
انوقت یازده ساله بودم باهل خراسان رسانیدم که یکی از ذوات الاذناب ظاهر
میشود قضا را در او خورشیدان سال مذکور در ذنب در مغرب ظهور غود و بقی
که مردم از عظمت آن در خوف و هراس آمدند و قریب پنجاه ششاد و زبرد داشت
و در شب سیزده رمضان استعین میرزا که بجای شاه جنت یا دگاه شاه
طهماسب برسد شاهی با استقلال تمام ممکن بود بهایم آخرت استقلال غوره
و تحت و تاج پناه سلطان محمد برادر خود گذاشت و آن پادشاه بسبب بجزی که
ضبط ممالک و عساکر توانست که و تا چنان شد که از بی اتفاق لشکران و نام
ایشان انواع خرابی عیان رسیده و غایب ایشان و مستحکم شدند و سالی
متعاقب خشکی و قط و غلا در وی غود و یا غی و طاعی از هر طرف سر او زده
مملکت از دریا بجان مصرفی لشکر روم و ولایت خراسان بصری لشکر ازین
آمد و اقسام اختلال بحال مردم راه یافتند عیال و اطفال و غایب و لشکران بدست
یا غی افتاد و مدت درازده سال که زمان پادشاهی او بود مردم درین سخت
بودند تا آنکه انقلاب را بر استانبول علی ابوالفتح شاه عباس الصغیری از
ناحیه خراسان طالع غور تا سرحد مغرب برفت و اعدا و دین و دولت را در
مملکت موردی رافع شی زاید بدست در او زده اشرار را بر انداخت و ایراد
توبیت غوره چنانکه بعد و داد بیا راست چنانکه بدولت او باقی مملکت

و فراغت مترو دین و رعایا الحالی بنوعیت که مافوق آن تصور غیر آن کرد
و چون بعضی در مقام ربع مسکون منقشات تفصیل آن تحصیل حاصل خواهد
شد این در تعالی این دولت را تا قیام قیامت پاینده و باقی دانا و بالقی ما لا اله الا
تنبیه در سنده هزار و بیست و هفت هجری چنان اتفاق افتاد که در برج و شمس
و عطار در دولت عاشر طالع استقبال مقدم بر سال واقع شدند در برج
حوت و قمر در مقابل ایشان بسبب این دلایل این بگفته این گشته در احکام بیاور
ایراد غوره که در این سال ممکن یکی از ذوات الاذناب ظاهر گردد و همین خبر
در وقت فرصت بعضی پادشاه ظل الله رسانیدم تا در صبح و شنبه شهر و در
سال مذکور در وجه مشرقی دودا به در وسط برج عقرب ظاهر شد و قریب چهل
بداشت حسب الامر اشراف احکامی بر این علامات نوشته بر این پنج که دلالت کند
والله اعلم بر شرفه و حلال و فرو رفتن اعظم و اشراف و غارت و تاراج و خروج
خوارج و لشکرهای پیکان از علی الخصوص در ولایت مشرق و گستان و ما و از
الله و شرقی خراسان و طبرستان و سیستان و باغی یکی از اوصاف
خانها و چنگها و کثرت بیماری و صدف و زلزله سیما در بلاد عقرب طالع و بیاض
که عارض شود اکثر اکت زبان و کواکب کوش و در و چشم و قریب و انشک و در
و حرب و حصه و جد ری و غدر الیول و حجر کوه و متان و اعوجاج المذاکر
اصطاق الزحم و عسر و وضع حمل و بواسیر و سایر امراض و افات که در عورتین
عاجز میگرد و واسقاط و آب و تلف بعضی میوهها از سرها و غیره خاصه میوهها
زود الو

زود الو و الو و ازاد و انجیر و پیر و امر و در بعضی بلاد با انهای مصر بحال
ایند و دع و برق و حریق حادث شود و افات جانوران باقی باشد و شاید که یک
در ایشان بدین اید که خوننده از زبان دارد و سلطان و صیادان در یاد و دین
افتد و در چنگها از فتنه و فساد بسیار بود و کشتیها از باد غافل بگشته که در
و ناخیزان بحر استالایا باشد و شاید که میان طایفه و تکریم و لشکر هم چهار و پنج
دست دهد و کشتیها را بچنگ گرفته بوزانند و بگشند و در ولایت دوم و خط
و انقلاب بدین اید و الله اعلم از وقت ظهور این دودا به تا حال و خبر که در
سرسال و نیم گذشته اکثر این احکام بظهور آمد و در زمانه الله انقلاب بسیار
شد چنانکه شهر و احکام حربه کرد و ولایت ظاهر شده بود مذکور شد و بیاور
و بر فهای مصر و سواهای قری بر تیره شد که اکثر محصورات ضایع و نابود شد
و اشجار را خاصه خرما و انجیر و انار و لیمو و نارنج و ترنج خشک کرد و برین و الو
و انکور نقصان بسیار رسید و بیماری سیما در چشم و حصه و جد ری و د
الجنب و سر در میان مردم شایع شد و موت و مرگ بسیار بود و قریب
دولایت دارالملک و اکثری از بلاد عراق چنانچه حسب الامر پادشاه ظل الله
نمودند ده هزار آدم در ولایت مازندران قانی شده بودند و عیار لشکر روم
و فرنگ مصاف افتاد و فرنگیان غایب شدند و مکرر و بی وقعی یافتند
بسیار واقع شد و زلزله مقدمه در ولایت دارالملک و خراسان و عراق اتفاق افتاد
چنانکه فی حدت نام قهر از قریب سرکار خان و خراسان بر تیره و بران شد که در

اغرم مصالح الاملاك انما واضع دیکو انجا نظر کردند **فصل پنجم در احکام و عیال و عیال**
نخستین بقیع زای می رسد و سکون جیم بر رخ فال گرفته است چرا که این اعتبارات از
کلیت صغیر و طبع مستطی باشد و بعضی ترسانیدن نیز هست پس بداند
بعضی از علما آن میگویند که طواف می شود خوف است و بعضی در حج و بازداشتن
نیز آمده و بر آنکه در حال عزیمت امور و چون یکی از علما آن منتهی اتفاق افتاده است
عزیمت می نماید حاضر مسافران و تخار و در این امور اهل خراسان بیشتر از طواف
دیگر مفید اند چنانکه بسیار مشاهده کرده ایم که مقامات عده عده را با ناک عیال
که نزد ایشان شکن نبوده ترک کرده اند و در میان عرب و صحرانشینان نیز این
اعتبارات منظور و معرّفیت چنانکه **شاه کبیر** **فصل ششم در عیال و عیال**
غالب اکثر مرقب گویند امیر و هاشم و ویرادر بودند که قوامان متولد شده اند
و پیشانی باشت ایشان با خلائق اقوال یکدیگر چسبیده بود و این عبد مناف
بشهر و هر دو از هم جدا کرده اهل جنت کنند که میان اولاد این دو برادر در جنت
خواهد بود تا آنکه آن شد در میان دوزخ ایشان که تفصیل خاطر نشان خام و عام
و در حین بیت شاه ولایت علیه الفخر والسلام اول کسی که دست بیت بدست
انحضرت داد طایفه بن عبد الله بود و چون آن دست اشل بود حاضران گفتند که این
مستحق غنا خواهد بود و همچنین روزی که حضرت شاه شیدان حسین بن علی علیه السلام
مسلم بن عقیل را بکوفه میفرستاد چون مسلم عازم سفر شد در حین عزیمت دید که در
اهوی را امید کرده و حج میفرمود در حال و اب عرب را منظور داشته مراجعت کرد
و مری

و صورت این قصید را بعضی امام واجب الاحکام رسانیدند و چون انحضرت مال
کار خود را در علم المان با معلوم کرده بود در حقیقت منزه خانه که در شهادت
کوزیری نیست بیخ عیال مسلم را خیر است و ایضا انچه در سوم عربت که در کوفه
از منزل خود بقصد حاجتی برود اند اگر می از اجاب او را ندید و عیال داشت
دود او را مبارک بشمرند و از طب حاجت باز گردند و گویند خانه در دوزخ است
بازن خود دوزخ است و باز فرستاده که می بر کوفه قصر آمده و عیال را در دوزخ
آغاز کرده و زاری نمود و در این چون از سبب آن استغفار کرد گفت امری در دوزخ است
که بعد از کشتن دیگر هیچ عقوبت بآن صعوبت نیست و فرستاد که مستقیم و شفا و زوال
هر هر بقصد رسیدند و غرض از این حکایات آنست که این معولات بی از نیست مع هذا
که در کتب معتبره مصطوب است و هندیان مدار احکام بر این دارند و ما انچه معتق
با حکام سال و دوازست و درین فصل اولاد خود را هم که از کوفه و اول کتاب معتبر
شمار این اصطلاحات مذکور شده از اهلین حکم گویند که چراغها را برها
پیشی دلیل که این ایضا باشد و چون مرغی که ای باشد در حال آب بسیار خوش
میگردد و خود را با آب میزند و دلیل سر و آب آن باشد و همچنین چون کلاغ
سیاه با آنک بدست میزند و برها سخت می افتد و آنکه در دوزخ است پس
و زایع و خوش خود را در آب انداخته و با آن خود را غشیه نماید دلیل آنست
و احمد عبد الجلیل سخنی گویند که قسم ماهی موسوم بدلفین که در ولایت
منصور هند و مالت می باشد و مشهور است که با دمی انس و محبت تمام دارد

چون کتاب در این و خود را بر هم نماید دلیل سر و آب باشد و در چار و بر این
چون خیمه بر روی زمین می آوریم دلیل باران است و اگر از خانه خود فرو تر میرود
چون و چون مرغی بر غنای خود در حریص و بسیار می باشد زیاد بر غایت دلیل
سر و آب باشد و در کتب سرچ که از انچه گویند و عیال کل خود را بر روی جیم اند
از زمین زمین بسیار می آیند ایضا علامت سر و آب باشد و چون در فصل بخار و بنویسند
سر و آب است و در قول باران و محقق بر جندی در رساله خلاصت آورده که در
که درخت فلفل و بلوط بسیار بار آورده در زمستان اشیال دواز که در و همچنین
چون دواز کوبش روی مغرب بایستد و زمین بدست بکاوود و در آسمان نظر کند
علامت دواز زمستان است و مشهور است که رئیس الحقیقین علامه طوسی قدس سره
در همین سفر بدو آسیائی فرود آمد آسیائی بان گفت شب بدرون آسیا آید که باران
خواهد شد و این او القیاس نکرد اتفاقا دواز شب باران شد و در آسمانی
آسیا را پناه گرفته و از آسیا بان پرسید که چرا علامت تر این امر معلوم شد گفت
هرگاه دواز کوبش من سر بکند و از انچه اندازد بجز بر من شده است که بعد از آن با
می شود و تاج ارم گویند که بعضی از علمای فارس در کتب خود اشاره نموده اند که
اگر دواز کان بلبل و بازی صوحنان و دق و سر و ده مشغول باشند دلاالت
کند بر آزار این و فراخی سال و کبی بیاری و اگر اطفال از بی و چوب علیا شت
باشند و انچه اشیال آب حباب بدست گرفته با هم چنگ کنند یا بطریق لعب از
یکدیگر جدا کنند دلیل بود بر هجیان فتره و فراخ دواز ولایت و اگر بقصد لعب
از یکدیگر

از یکدیگر که می بیند و پوشیده و پنهان شوند دلاالت کند بر غنای و دواز و انچه
طریق و مردم بد کاه و علی بن زید طبری گویند که در کوفه و در کوفه و در کوفه
رومی یا یا دانی کنند بی سببی دلاالت کند که در آن سال برودت هوا و باران
بیاضیت بود و در دشتان سخت و دواز که در و اگر کشتن و در دشت نایان
کند و در آسیا باران آید و اگر بر دواز کلاغ در آن نایان که در شام دلیل
باران است و اگر مرغی خانگی بی سبب نایان بنویسند که در آن سال باران
می باشد دلیل آمدن نایان باشد و اگر بر روی آب غنای پند دلاالت کند بر غنای
و ملک و اگر در وقت غش نایان بر هم اندازد و دلیل اشوب بود و در ولایت
دالو المرح چون عیال بر دشت صغیر و دواز و از آن نایان ولایت دالو و کوفه که بعضی
عیال دخت علامت باران باشد و در کیهان کوبی قزوینی در کتاب عیال الحاکم
آورده که اهل کیلان گویند اگر شغال در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ
می نماید و انچه شاعر گویند از غایت ابدی که در کیهان است تقویم کسان شاعری
و در کتاب مایه ای هند و آن مذکور است که اگر از کوه غیر موش و مار و مایه و غیره
بجز در لیل خطاست و اگر در ولایت غیر ادبی یا عیال خود جامع کند دلیل غنای آن
است و اگر بر وقت طلوع آفتاب سک و در میان آبیانی که در دواز دلیل غنای باشد
و اگر در حال نیم شب که در کیهان موشی را خوش بود و اگر بعد از سراسر که در
بدی خانه و حوضان یا کوه بود و در آن ظاهر و اگر بر نایان دلیل غنای که در دواز
کوبت باران باشد و اگر در میان لب دوز و بکود و نایان آن و اندام خود بیفتند



